دانشگاه تهران
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پژوهشهای علوم تاریخی

علمی
شمارهٔ استاندارد بین‌المللی:
۲۲۵۱-۹۲۵۴
۲۶۷۶-۳۳۷۰
سال ۱۴، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۴۰۱

تأثیر روسیه بر ساختار اقتصادی گیلان از دوران ناصری تا انقلاب مشروطه ۱
فرزانه غیاثی؛ امیرحسین حاتمی؛ باقرعلی عادلفر؛ نصراله پورمحمدی املشی

اولین حسینیه‌های ایران بر پایه الواح وقفی ۲۱
محمد مشهدی نوش‌آبادی

بررسی نگرش صوفیان ایران و هند به زمین و زمین‌داری... ۴۴
معصومه هادی؛ محسن رحمتی؛ جهانبخش ثواقب؛ مجتبی گراوند

مجاهدان قفقازی و مناقشات محله‌ای تبریز (جمادی‌الاول... ۶۳
نورالدین نعمتی؛ جمال پیره‌مرد شتربان

بازخوانی رابطه بینامتنی تاریخ محلی گیلان و حاکمیت در تاریخ... ۸۵
زهرا سادات کشاورز؛ اصغر منتظرالقائم

پژوهشی در جغرافیای سیاسی آل‌جلایر با تکیه بر ضرابخانه‌ها ۱۰۹
زهرا کامرانی؛ میرروح الله محمدی؛ فردین عینی

ناشر
دانشگاه تهران

بسم الله الرحمن الرحیم

پژوهش‌های علوم تاریخی
شمارهٔ استاندارد بین‌المللی (چاپی): ۹۲۵۴-۲۲۵۱
شمارهٔ استاندارد بین‌المللی (الکترونیکی): ۳۳۷۰-۲۶۷۶
سال ۱۴، شمارهٔ ۴، زمستان ۱۴۰۱، شمارهٔ پیاپی 32

صاحب امتیاز: دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
مدیرمسئول: عبدالرضا سیف (استاد دانشگاه تهران)
سردبیر: منصور صفت‌گل (استاد دانشگاه تهران)
ناشر: دانشگاه تهران

هیأت تحریریّه:

ادموند هرزیک
استاد دانشگاه آکسفورد، انگلستان

خوزه فرنسیسکو کوتیاس فرر
استاد دانشگاه الکانته، اسپانیا

فرجاله احمدی
دانشیار دانشگاه تهران

عبدالرسول خیراندیش
استاد دانشگاه شیراز

رابرت گلیو
استاد دانشگاه اکستر، انگلستان

حسن حضرتی
دانشیار دانشگاه تهران

منصور صفت‌گل
استاد دانشگاه تهران

محمّدباقر وثوقی
استاد دانشگاه تهران

کازئو موری موتو
دانشیار دانشگاه توکیو، ژاپن

نوبوآکی کندو
استاد دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، ژاپن

سهراب یزدانی
دانشیار دانشگاه خوارزمی

مدیر داخلی: منصوره شهریاری

نشانی: تهران، خ انقلاب، خ قدس، کوچهٔ آذین، پلاک ۱۰، ساختمان شماره دو دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، طبقه سوم، دفتر مجله پژوهش‌های علوم تاریخی.
نشانی پست الکترونیکی: Jhss@ut.ac.ir **تلفن:** ۶۶۹۷۱۱۷۰-۰۲۱ **قیمت:** .....

مجلهٔ پژوهشهای علوم تاریخی براساس ابلاغیه شماره ۳/۱۱/۶۰۳۵۰ مورخ ۱۳۹۰/۰۴/۲۹ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دارای درجهٔ **علمی ـ پژوهشی** است.

حقوق کلیهٔ مقالات برای دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.

این نشریه در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:
■ پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی https://www.sid.ir
■ پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی https://ecc.isc.gov.ir/showJournal/22717
■ پایگاه استنادی الریخ (Ulrich) به نشانی www. Ulrich's international periodicals directory
■ پایگاه استنادی آکادمیا به نشانی https://tehran.academia.edu/JournalofHistoricalSciencesStudies

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
تأثیر روسیه بر ساختار اقتصادی گیلان از دوران ناصری تا انقلاب مشروطه (۱۲۶۴_۱۳۲۴ه.ق)	۱-۲۰
اولین حسینیه‌های ایران بر پایه الواح وقفی	۲۱-۴۳
بررسی نگرش صوفیان ایران و هند به زمین و زمین داری به عنوان یکی از منابع درآمد خانقاه در سده های ۷-۹ (مطالعه موردی: طریقت‌های چشتیه، کبرویه، کازرونیه و سهروردیه)	۴۴-۶۲
مجاهدان قفقازی و مناقشات محله‌ای تبریز (جمادی‌الاول-ذوالحجه سال ۱۳۲۵ق)	۶۳-۸۴
بازخوانی رابطه بینامتنی تاریخ محلی گیلان و حاکمیت در تاریخ اجتماعی – شیعی عصر صفویه	۸۵-۱۰۷
پژوهشی در جغرافیای سیاسی آل‌جلایر با تکیه بر ضرابخانه‌ها	۱۰۹-۱۳۵

Print ISSN: 2251-9254
Online ISSN: 2676-3370
https://jhss.ut.ac.ir/

Journal of Historical Sciences Studies
(JHSS)

Research Paper

doi 10.22059/JHSS.2022.347117.473592

The influence of Russia on the economic structure of Gilan from the Nasser period to the constitutional revolution

Farzaneh Ghiasi[1,*], Amirhossein Hatami[2], Bagherali Adelfar[3], Nasrolah Poormohammadi Amlashi[4]

1. Corresponding Author, Ph.D Student in Post-Islamic Iranian History, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. E-Mail: thegoldensnow49@gmail.com
2. Associate Professor, Department of History, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. E-Mail: hatami@hum.ikiu.ac.ir
3. Associate Professor, Department of History, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. E-Mail: badelfar@gmail.com
4. Professor, Department of History, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. E-Mail: poor_amlashi@yahoo.com

Article Info.

Received: 2022/08/13

Accepted: 2023/01/17

Keywords:
Russia, Gilan, iran, economic structure, agricultural products.

Abstract

The relations between Iran and Russia in the Qajar period left numerous micro and macro impacts in various fields. Meanwhile, Gilan, as the gateway of Russians to Iran, was always and more exposed to these influences. One of the most important of these effects is the effect it has on the economic structure of Gilan. With his description, in this research, an attempt is made to analyze the transformation of the economic structure of Gilan affected by the relations with Russia. Based on this, the main research question is why and how the economic structure of Gilan was gradually transformed under the influence of relations with Russia. Based on the findings of the research, the economic structure of Gilan was a function of the demand and market needs of this country, considering the weakness of the central government and the superior political-economic power of Russia. The demand of the Russian market for the raw materials of Iran and Gilan led to the encouragement of people to grow and cultivate crops suitable for the demand of the Russian market. In this regard, according to the demand of the Russian market, the economy of Gilan has moved towards the production of raw materials and stopped from the production of industrial products and industrialization. In fact, after the Treaty of Turkmencha, the Russians expanded their sphere of influence to all the political and economic fields of Iran. They gradually managed to become Iran's largest trading partner. Russia becoming Iran's largest trading partner had adverse consequences on the structure of Gilan's economy. The agriculture of Gilan gradually moved towards the production of products demanded by the Russian market, and this led to the dependence of this region on Russia.

How To Cite: Ghiasi, F., Hatami, A., Adelfar, B., & Poormohammadi Amlashi, N. (2023). The influence of Russia on the economic structure of Gilan from the Nasser period to the constitutional revolution. *Journal of Historical Sciences Studies*, *13*(4), 1-20.

Publisher: University of Tehran Press.

فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی
سال ۱۴، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۱، شماره پیاپی ۳۲
دانشگاه تهران
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
مقالهٔ علمی-پژوهشی

تأثیر روسیه بر ساختار اقتصادی گیلان از دوران ناصری تا انقلاب مشروطه (۱۲۶۴-۱۳۲۴ ه.ق/ ۱۸۴۷-۱۹۰۶ م)

فرزانه غیاثی[۱،*] ، امیرحسین حاتمی[۲]، باقرعلی عادلفر[۳]، نصراله پورمحمدی املشی[۴]

۱. نویسندهٔ مسئول، پژوهشگر گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران. رایانامه: thegoldensnow49@gmail.com
۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران. رایانامه: hatami@hum.ikiu.ac.iu
۳. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران. رایانامه: badelfar@gmail.com
۴. استاد گروه تاریخ، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران. رایانامه: poor_amlashi@yahoo.com

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۷

واژه‌های کلیدی:
روسیه، گیلان، ساختار اقتصادی، محصولات کشاورزی.

چکیده

مناسبات ایران و روسیه در دورهٔ قاجار تأثیرات خرد و کلان متعددی در حوزه‌های مختلف بر جای نهاد؛ البته این مناسبات هیچگاه متوازن نبود و با توجه به نابرابری قدرت سیاسی و اقتصادی دو کشور، همواره به سود روسیه و به زیان ایران رقم می‌خورد. در این میان گیلان به عنوان دروازه ورود روس‌ها به ایران، همواره و بیشتر در معرض این تأثیرات قرار داشت؛ به‌همین‌علّت یکی از مهمترین این تأثیرات، تأثیری است که بر ساختار اقتصادی گیلان نهاده است. با این وصف در این پژوهش تلاش می‌گردد دگرگونی ساختار اقتصادی گیلان متأثر از روابط با روسیه مورد تحلیل و بررسی قرارگیرد. بر این مبنا پرسش اصلی تحقیق آن است که ساختار اقتصادی گیلان چرا و چگونه تحت تأثیر روابط با روسیه به‌تدریج دگرگون شد. بر مبنای یافته‌های پژوهش ساختار اقتصادی گیلان با توجه به ضعف دولت مرکزی و نیز قدرت سیاسی‌ـاقتصادی برتر روسیه تابعی از تقاضا و نیازهای بازار این کشور بود. تقاضای بازار روسیه برای مواد اولیه از ایران و گیلان، به تشویق مردم برای پرورش و کشت محصولات مناسب با تقاضای بازار روسیه منجر گردید. در این راستا متناسب با تقاضای بازار روسیه، اقتصاد گیلان رو به سوی تولید مواد اولیه رفته و از تولید محصولات صنعتی و صنعتی شدن بازماند. در واقع روس‌ها پس از عهدنامه ترکمانچای حوزه نفوذ خود را به تمامی عرصه‌های سیاسی و اقتصادی ایران گسترش دادند و به‌تدریج موفق شدند به بزرگترین طرف تجاری ایران تبدیل شوند. تبدیل شدن روسیه به بزرگترین طرف تجاری ایران، عواقب سوئی بر ساختار اقتصاد گیلان داشت. کشاورزی گیلان به‌تدریج به سوی تولید محصولات مورد تقاضای بازار روسیه رفت و این امر به وابستگی این منطقه به روسیه منتهی گردید.

استناد به این مقاله: غیاثی، فرزانه؛ حاتمی، امیرحسین؛ عادلفر، باقرعلی؛ پورمحمدی املشی، نصراله. (۱۴۰۱). تأثیر روسیه بر ساختار اقتصادی گیلان از دوران ناصری تا انقلاب مشروطه. فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

از یک منظر اقتصاد هر کشور به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش حقیقی و بخش مالی. بخش‌های صنعت، بازرگانی، کشاورزی و خدمات در حیطه بخش‌های واقعی و حقیقی اقتصاد قرار می‌گیرند. بازار پول (شامل بانک‌ها و موسسات اعتباری) و بازار سرمایه (متشکل از بورس اوراق بهادار، شرکت‌های سرمایه‌گذاری، شرکت‌های بیمه و ...) نیز دو شاخه بخش مالی اقتصاد هستند. بخش مالی وظیفه تأمین امورمالی بخش حقیقی اقتصاد (کشاورزی، صنعت، بازرگانی و خدمات) را دارد. منابع مالی جهت زمینه–سازی و راه‌اندازی پروژه‌های اقتصادی، تأمین منابع مالی لازم برای سرمایه در گردش واحدهای اقتصادی و تولیدی و انواع ظرفیت‌های اقتصادی همگی در حیطه وظایف بخش مالی هر اقتصادی می‌باشد. بنابراین بدون وجود بخش مالی قوی، توسعه و پیشرفت اقتصادی ممکن نخواهدبود. با این مقدمه باید گفت یکی از علل مهمی که اقتصاد ایران در دورهٔ قاجار دچار ضعف شد و به سرمایه خارجی برای بهره‌برداری از منابع داخلی نیازمند گردید، فقدان منابع مالی بود. در این دوره منابع مالی لازم برای هزینه کردن و راه‌اندازی صنایع، معادن، کشاورزی و سایر بخش‌های اقتصادی در دست نبود.

با این وصف در دورهٔ قاجار دسترسی به منابع مالی برای ایجاد طرح‌های بزرگ و زیربنایی نظیر ساخت راه‌های حمل نقل شوسه و راه آهن و همچنین سرمایه‌گذاری برای ساخت واحدهای صنعتی و تولیدی و حتی بهره‌برداری از منابع داخلی نظیر نفت و مواد معدنی مختلف، محدود و مشکل بود. از این رو مشاهده می‌شود که شرکت‌های روسی در شمال ایران برای بهره‌برداری از منابع ملی آن سامان، بر منابع کشور دست انداختند. بدین ترتیب روس‌ها به سبب دارا بودن منابع مالی لازم بر این حوزه سیطره یافتند.

درست از همینجا بود که حضور مستمر و پرشمار روس‌ها در گیلان در کنار ضعف حکومت مرکزی، سبب شد ساختار اقتصادی گیلان به‌تدریج دگرگون گردد. برای بررسی و تحلیل این مسأله، به این پرسش اصلی پاسخ داده شد که ساختار اقتصادی گیلان چرا و چگونه تحت تأثیر روابط با روسیه به‌تدریج دگرگون شد. پیش فرض پژوهش آن است که ساختار اقتصادی گیلان با توجه به ضعف دولت مرکزی و نیز قدرت سیاسی ـ اقتصادی برتر روسیه، تابعی از تقاضا و نیازهای بازار این کشور بود. تقاضای بازار روسیه برای مواد اولیه از ایران و گیلان به تشویق مردم برای پرورش و کشت محصولات مناسب با تقاضای بازار روسیه منجر گردید. در این راستا متناسب با تقاضای بازار روسیه، اقتصاد و کشاورزی گیلان رو به سوی تولید مواد اولیه و تولید محصولات مورد تقاضای بازار روسیه رفته و از تولید محصولات صنعتی و صنعتی شدن بازماند (اتفاقی که در سراسر ایران افتاد) که این امر عواقب سوئی بر ساختار اقتصاد گیلان داشت.

پیشینه پژوهش

عباس‌علی رضوی پیرانشاهی در مقاله‌ای با عنوان «پیامدهای اجتماعی و سیاسی نفوذ روسیه در سرزمین‌های شمالی ایران (میانه قرن‌های ۱۹ و ۲۰ میلادی)»، در باب تأثیر حضور روس‌ها در گیلان از جهات مختلف سخن‌گفته‌است. در این مقاله از تأثیرات اجتماعی و سیاسی رفت‌وآمد کارگران روسی به گیلان و تأثیر آنها در پیدایش افکار نوین و آزادی‌خواهی ایرانیان سخن گفته شده است. تفاوت مقاله حاضر با پژوهش فوق در آن است که این اثر برخلاف مقاله مذکور، تأثیرات اقتصادی را مدنظر ندارد. در مقاله «مردم، علما و توسعه در عصر قاجاریه: راه گیلان» اثر محمدعلی کاظم‌بیگی، در باب احداث راه شوسه گیلان به تهران توسط کمپانی روسی سخن گفته شده است. این اثر به واسطه اشاره به تأثیر این مسیر در صادرات و واردات روسیه و ایران و تأثیر آن بر اقتصاد ایران حائز اهمیت است. رحمان حسنی در مقاله «پژوهشی درباره چوب و تجارت آن در عصر قاجار از راه دریای خزر با تکیه بر اسناد بایگانی» از نقش تجّار و کمپانی‌های روسی در تجارت چوب جنگل‌های شمال ایران، از جمله گیلان سخن گفته است. این اثر اگرچه تأثیر مسئله فوق را بر اقتصاد گیلان مورد نظر قرار داده اما تنها بخشی از پژوهش فوق را دربرمی‌گیرد. رحمان حسنی در مقاله‌ای دیگر با عنوان «پژوهشی در جایگاه شیلات شمال در مناسبات ایران و روسیه» از پیشینه شیلات شمال و سپس اجاره آن توسط لیانازوف سخن گفته است. در این اثر به پیامدهای سیاسی و اقتصادی این قرارداد در شمال ایران نیز پرداخته شده است. تفاوت این اثر با پژوهش حاضر در مطالعه موردی مقاله فوق و نیز عدم تمرکز بر گیلان می‌باشد. یاسر کریمی گیلایه در پایان نامه‌ای با عنوان «وضعیت سیاسی-اقتصادی گیلان در دورهٔ سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۳۱۳-۱۲۶۴ ه.ق)» از وضعیت گیلان سخن گفته است. این پایان نامه ضمن آنکه محدود به دوران ناصری است و دورهٔ مظفری و مشروطه را دربرنمی‌گیرد، به ساختار اقتصادی گیلان توجه‌ای نکرده است. کلثوم قدیری لشکاجانی نیز در پایان نامه‌ای با عنوان «بررسی نقش دریای خزر (بنادر گیلان) بر تعامل بین ایران با روسیه در دورهٔ قاجار» روابط اقتصادی ایران و روسیه در طول دورهٔ قاجار با تمرکز بر بنادر گیلان مورد نظر قرارداده‌است. در این اثر نویسنده به اقلام صادرات و واردات دو کشور پرداخته است. تفاوت پژوهش حاضر با پایان‌نامه فوق در تمرکز بر دوران ناصری تا مشروطیت و واکاوی و پژوهش عمیق تأثیرات حضور روسیه بر اقتصاد گیلان در دورهٔ مذکور می‌باشد.

وضعیت اقتصادی ایران در دوران قاجار

اگرچه پس از سقوط دولت صفویه و بر اثر ایجاد ضعف و ناآرامی‌های متعدد در ایران (تا هنگام برآمدن سلسله قاجاریه) وضعیت اقتصادی کشور نابسامان بود، بااین‌حال در ابتدای برآمدن سلسله قاجار هنوز تا حدی در اقتصاد کشور تعادل وجود داشت. نظام کشاورزی به صورت سنتی استمرار داشت؛ حرفه‌ها

و صنایع بومی و سنتی کشور به تولید مایحتاج داخلی مشغول بود و نیاز داخلی را برطرف می‌کردند. مردم به کالاهای خارجی نیاز مبرمی نداشته و با استفاده از تولیدات داخلی مایحتاج خود را فراهم می‌کردند؛ به‌طورکلی مردم در این دوره به‌صورت سنتی زندگی می‌کردند و به کالاهای خارجی وابستگی نداشتند. بازرگانان نیز به تجارت مشغول بوده و تا حدی نیز از حمایت دولت برخوردار بودند؛ حکومت قاجار از قدرت مناسبی برخوردار بود و همچنین میان دخل و خرج کشور تعادل مناسبی وجود داشت. امّا این روند از دورهٔ فتحعلی‌شاه رو به نقصان نهاد. از جمله علل مهمی که موجب تغییر وضعیت متعادل اقتصاد کشور و ضعف آن گردید، نفوذ قدرت‌های استعماری (روسیه و انگلیس) در سیاست و اقتصاد کشور بود. جنگ‌های ایران و روسیه، غرامت جنگ و اعمال نفوذ و دخالت انگلیس در سیاست ایران عواقب ناگواری بر اقتصاد ایران در دوران قاجار نهاد. در پی مشکلات مذکور اقتصاد سنتی ایران تحت تأثیر اهداف استعمارگران تغییر یافت. دراین‌راستا، کشاورزی رو به سوی تولید محصولاتی نهاد که استعمارگران خواهان آن بودند. از آنجا که کشورهای استعمارگر به دنبال مواد اولیه برای کارخانجات صنعتی خود بودند، کشاورزی ایران به‌تدریج به‌سوی تولید محصولات اولیه‌ای که استعمارگران خریدار آن بودند، رفت؛ به‌تدریج ایران به صادرکننده مواد اولیه و واردکننده محصولات مصرفی کشورهای اروپایی تبدیل شد. به سبب گسترش ورود کالاهای صنعتی روس و انگلیس به بازار ایران، به‌تدریج صنایع داخلی نیز رو به اضمحلال نهاد. تنوع بسیار کالاهای خارجی، عرضه بالا و به‌ویژه قیمت ارزان‌تر این محصولات، باعث شد صنعت داخلی توانایی مقابله با اجناس خارجی را نداشته‌باشد و به‌تدریج محدود و مضمحل گردد. رقابت دو کشور با یکدیگر برای دریافت امتیازات مشابه و نیز افزایش نفوذ و سیطره خود بر دولت قاجار و همچنین افزایش سهم خود در اقتصاد ایران، به فاجعه اقتصادی در دوران مذکور منجر گردید. اقتصاد ایران دچار بحران شد و به سبب از میان رفتن تعادل بین دخل و خرج کشور و مشکلاتی از این قبیل، دولت ناچار به استقراض از روسیه و انگلیس شد. این امر دست دو دولت مذکور را در اقتصاد ایران هرچه بیشتر باز نمود؛ به‌طوری که در مقابل بازپرداخت وام‌ها، گمرکات و بسیاری از شریان‌های اقتصادی، ایران را تحت کنترل خویش گرفتند (آوری، ۱۳۷۳ :۱-۱۰).

آنچه ذکر شد خلاصه‌ای از وضعیت اقتصادی در سراسر ایران بود. صنایع، کشاورزی و گمرکات کشور تحت تأثیر شرایط مذکور قرارگرفت. ساختار اقتصاد کشور دچار تغییر بسیار شده و متأثر از خواسته و اهداف روس و انگلیس دگرگون شد. پس از عهدنامه ترکمانچای دست روس‌ها در سیاست و منابع ایران بازتر شد و در صورت عدم برآورده نمودن درخواست‌های آنها، به دولت ایران اعتراض می‌نمودند (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی) گیلان به‌سبب قرار گرفتن در منطقهٔ مرزی و به ویژه همجواری با دریای خزر و روسیه، یکی از مناطقی بود که به شدت از وضعیت فوق متأثر گردید.

صادرات و واردات ایران و گیلان و تأثیر روسیه بر آن

در عصر قاجار روسیه از طریق دریای خزر و مرزهای شمال غربی با ایران ارتباط تجاری داشت؛ پس از پیروزی در دو دوره جنگ بر ایران موفق شد بر تمامی دریای خزر سیطره یافته و به‌تدریج نفوذ تجاری و اقتصادی خود را در ایران افزایش دهد. روسیه از طریق بنادر انزلی، آستاراخان، دربند و باکو به ارتباط تجاری با ایران مشغول بود. انزلی در ایالت گیلان به عنوان مهمترین بندر تجاری ایران از طریق راه دریایی به باکو متصل شده و به مهمترین دروازه تجاری ورود کالاهای روسی به ایران تبدیل گردید. لازم به ذکر است که در این ایام علاوه بر روسیه سایر کشورهای اروپایی نیز از طریق مرزهای شمالی امتعه و اجناس تجاری خود را به ایران صادر می‌کردند. ورود این کالاها به ایجاد بازاری رقابتی برای کالاهای روسی منجر گردید. از این رو روس‌ها تلاش کردند با تمهیداتی نظیر افزایش نرخ عوارض گمرکی به مقابله با تجارت سایر کشورها بپردازند؛ بدین‌ترتیب سایر کشورهای اروپایی از رقابت با روسیه بازمانده و بازار شمال ایران به طور کامل به دست روسیه افتاد. بدین ترتیب روسیه یکه تاز میدان تجارت در مناطق شمالی ایران شد و توانست ارزش صادرات خود را هفت برابر نسبت به سابق ارتقاء دهد (عیسوی، ۱۳۸۸: ۲۲۲).

همجواری گیلان با روسیه، اهمیت محصولات کشاورزی مناطق حاصلخیز شمال ایران برای روسیه، وجود راه دریایی میان گیلان و روسیه که موجب تسهیل امر تجارت میان دو منطقه شده بود، همگی در توسعه تجارت روسیه با گیلان از دوران ناصری تا پایان دوران قاجار مؤثر بودند. علاوه بر این سود سرشار تجارت با ایران باعث شد، روسیه تلاش کند سایر رقبا را از حوزه تجارت در مناطق شمالی ایران از جمله گیلان، حذف کند. بدین ترتیب به ایجاد نمایندگی‌های تجاری در نقاط مهمی از جمله بنادر مهم گیلان شامل بندر انزلی، رشت، لاهیجان و لنگرود اقدام نمود؛ با این کار موفق شدند بر سراسر گیلان سیطره یافته و بازار این ایالت را به‌دست گیرند. آمار نشان می‌دهد که از دوران محمدشاه تا ابتدای دوران مظفرالدین‌شاه نه تنها روس‌ها تجارت خود را با ایران به صورتی قابل توجه گسترش دادند، بلکه تا حد زیادی بازارهای شمال ایران، از جمله گیلان، را نیز به دست گرفته بودند. بدین ترتیب بازارهای گیلان سرشار از امتعه روسی بود و همین مسئله به نابودی صنایع داخلی گیلان منجر گردید (رواسانی، ۱۳۸۸: ۶۶).

در این دوره ایران نیز ارتباط تجاری مناسبی با روسیه داشت و ارزش صادرات ایران به روسیه قابل توجه بود، اما مقایسه اقلام صادراتی ایران به روسیه نشان دهنده استفاده استعماری روسیه از توانایی‌های کشاورزی و تولیدی ایران به نفع خود است. در دورهٔ موردنظر روسیه به طور غالب به ایران کالاهای صنعتی شامل عینک، لوازم‌التحریر، انواع پارچه، کارد و چنگال، فولاد و انواع فلزات همچون میله‌های آهنی، ورقه‌های مس، پارچه، الوار، چرم دباغی شده، قند روسی، چای، ظروف آشپزخانه،

سماور، چینی و تولیداتی از این قبیل صادر می‌نمود. در مقابل ایران مواد اولیه و تولیدات کشاورزی همچون پنبه، پوست حیوانات، برنج، توتون و تنباکو، چوب، مروارید، زعفران و ... به روسیه صادر می‌کرد. لازم به ذکر است که بسیاری از کالاهایی که به روسیه صادر می‌شدند، تولیدات کشاورزی ایالت گیلان بودند. از سوی دیگر از آنجا که بنادر گیلان مهمترین دروازه‌های ورود کالاهای روسی به ایران بودند، این ایالت به زودی به بازاری مناسب برای فروش امتعه روس تبدیل شد. محصولات وارداتی روسیه در بازارهای گیلان به قیمت مناسبی به فروش می‌رسیدند و سود فراوانی داشتند (خودزکو، ۱۳۹۰ :۱۲۰).

تا سال ۱۳۱۷ق یعنی ابتدای دوران سلطنت مظفرالدین شاه، تعادل تجارت میان ایران و روسیه هنوز به نفع ایران بود. کالاهایی که ایران به روسیه صادر می‌کرد، سود بیشتری نسبت به روسیه داشت. اما غالب کالاهای صادراتی ایران به روسیه همان‌گونه که ذکر شد، مواد اولیه بودند (انتنر، ۱۳۶۹: ۵۷). بی‌تردید تقاضای بازارهای روسیه برای مواد اولیه، ایرانیان را به تولید و سپس صدور آن تا حد زیادی ترغیب می‌نمود.

غالب کالاهای صادراتی ایران به روسیه، محصولات تولیدی سواحل شمالی ایران، یعنی ایالات گیلان و مازندران بودند. در میان کالاهای صادراتی اقلامی نظیر پنبه، نخ پنبه‌ای، ابریشم، برخی کالاهای ابریشمی، ماهی خاویار، برخی حیوانات زنده، گردو و خشکبار همگی از تولیدات گیلان بودند (همان: ۵۷).

صادرات روسیه به ایران به‌تدریج رو به افزایش نهاد تا اینکه از حدود سال ۱۲۹۲ق به بعد توانست از دیگر کشورهای اروپایی پیشی گرفته و رتبه نخست در تجارت با ایران را به خود اختصاص دهد. بدین‌ترتیب تا اواخر قرن سیزدهم بیش از شصت درصد از کل واردات به ایران، توسط روسیه صورت می‌گرفت. یکی از راهکارهای روس‌ها برای افزایش میزان واردات به ایران، جذب تجار ایرانی بود. آنها تجار مطرح ایران از جمله تجار بزرگ گیلانی را تحت حمایت خود قرار دادند. این عمل تأثیر بسزایی در توسعه تجارت روسیه در گیلان و افزایش واردات آن کشور به این سرزمین و به‌طورکلی به ایران، در پی داشت (انتنر،۱۳۶۹: ۱۱۳؛ فخرایی، ۲۵۳۶ :۱۹۷).

در سال‌های پایانی سلطنت ناصری، روسیه صادرات خود به ایران را تا دو برابر افزایش داد. افزایش واردات قند و شکر از روسیه در بالا رفتن آمار صادرات روسیه به ایران نقش بسزایی داشت (انتنر،۱۳۶۹: ۱۱۳). افزایش تجارت و ورود سیل کالاهای روسی به ایران، از چشم مردم نیز دور نماند. حاج سیاح در سال‌های پایانی قرن سیزدهم از ورود گسترده کالاهای روسی به رشت و گیلان و عواقب سوء آن بر صنایع و بازار ایران و بی‌توجهی دولتمردان سخن گفته است:

«مال‌التجاره ایران که از گیلان حمل می‌شود: پنبه و ابریشم و خشکبار و پوست بره و گوسفند و فروش برنج و ماهی است و مال‌التجاره روسیه از آنجا همه حوایج ایران. این تجارت به این ترتیب در اندک زمان، صنایع ایران را نابود و اهل ایران را پریشان و گرسنه خواهد کرد... راست بگویم سیل عظیمی است که از راه روسیه به ایران جاری است... این سیل، ثروت ایران را خواهد برد... ایرانی غافل از اینکه چه‌می‌کند، گمان می‌کند که خدا روس‌ها را خلق کرده، کار کنند. ایشان راحت برند... ایران صاحب ندارد، در و دروازه ندارد (سیاح محلاتی، بی‌تا: ۲۱۱).»

روسیه انواع کالاهای کاربردی و تجملی را به ایران صادر می‌نمود. استفاده گسترده خانواده‌ها از این اقلام به ایجاد وابستگی به کالاهای مذکور منجر گردید. بر اساس عهدنامه میان ایران و روسیه، کالاهای روسی با حق تعرفه پایین به ایران وارد می‌شدند، به این ترتیب کالاهای مزبور در بسیاری از مواقع از کالاهای تولید داخل ارزان‌تر تمام می‌شدند؛ در مقابل اقلام وارداتی توسط تجار ایرانی شامل تعرفه گمرکی بالاتری می‌شد، این عمل نه تنها به ورشکستگی و زیان تجار ایرانی و سپس پذیرفتن تابعیت روسیه منجر گردید، بلکه موجب اضمحلال صنایع گیلان شد.

بر اساس مباحث فوق تجارت به عنوان یکی از بخش‌های مهم ساختار اقتصاد به سبب مشکلاتی که تا حد زیادی از عهدنامه ترکمنچای و نفوذ روسیه در اقتصاد گیلان ناشی می‌شد، باعث ایجاد آسیب در اقتصاد گیلان و ایران شد. این مسائل به ورود بی‌رویه کالاهای روسی به ایران و وارد آمدن آسیب به اقتصاد گیلان و به‌طورکلی ایران، منجر گردید. در مدتی کوتاه نه تنها حجم کالاهای وارداتی روسیه به ایران افزایش یافت، بلکه تنوع و ارزش آن نیز گسترش یافته و بر اقتصاد داخلی ایران تأثیری منفی نهاد.

تأثیر روسیه بر کشاورزی گیلان

کشاورزی گیلان نیز در دوران قاجار تحت تأثیر ارتباط با روسیه قرار گرفت. همانگونه که پیشتر نیز ذکر شد، عمده اقلام صادراتی ایران و گیلان به روسیه در دوران مذکور را مواد اولیه تشکیل می‌دادند. در دورهٔ قاجار کشاورزی گیلان به سوی تولید محصولاتی که بازارهای روسیه خواهان آن بود، رفت. بدین ترتیب ابریشم، برنج، توتون و اقلامی از این قبیل به سبب افزایش حجم تجارت آن، تولید بیشتری یافتند. در ادامه محصولات کشاورزی که مورد توجه روسیه قرار گرفت و تولید و صادرات آن در گیلان با افزایش روبرو گردید، بررسی خواهد شد.

۱. ابریشم

ابریشم خام ایران از نخستین سال‌های دوران سلطنت ناصری به عمده‌ترین کالای تجاری ایران تبدیل گردید. گفته شده حدود ۳۱ تا ۳۸ درصد کل صادرات ایران در دهه شصت قرن سیزدهم مربوط به

ابریشم خام بود. اما پس از بیماری کرم ابریشم، تولید این محصول به شدت کاهش یافته و تریاک به مقام نخست ارتقا یافت (فوران: ۱۳۸۳ : ۱۸۶-۱۸۵).

در ادامه بر اساس داده‌های موجود در منابع و سفرنامه‌های دوران قاجار برآوردی از حجم ابریشم گیلان در دوران موردنظر ارائه خواهد شد. خودزکو میزان محصول گیلان را در سال ۱۲۵۵ق برابر با ۹۰ هزار من شاه و برابر با ۹۶۹۰۰۰ لیره استرلینگ ثبت نموده است؛ در سال ۱۲۶۰ق محموله ابریشم گیلان ۱۰۰۰۰۰۰ گیروانکه[1] به ارزش ۴۵۰۰۰۰ استرلینگ برآورد شده است. وی مجدداً در سال ۱۲۸۲ق ابریشم گیلان را معادل ۱۲۳۰۰۰۰ گیروانکه و به ارزش ۶۶۷۰۰۰ لیره استرلینگ ثبت کرده است. در سال ۱۲۸۳ق بر اساس گزارش‌های موجود ابریشم گیلان ۶۱۲۵۰۰ کیلوگرم با ارزش ۷۴۳۰۰۰ لیره استرلینگ برآورد می‌شود. تولید ابریشم گیلان بر اساس گزارش‌های مذکور تا سال ۱۲۹۳ق با رشد و نقصان ادامه می‌یابد. در سال ۱۲۸۹ق تولید ابریشم به ۲۸۶۶۰۰ کیلوگرم نیز می‌رسد، اما در سال ۱۲۹۱ق تولید به میزان ۶۴۴۷۰۰ کیلوگرم افزایش می‌یابد. این افزایش موقتی بود و مجدداً در سال بعد کاهش یافت؛ پس از آن تا سال ۱۳۰۷ق همچنان روند نزولی داشته است (کرزن، ۱۳۷۳ :۱/ ۴۸۳-۴۸۴؛ لافون، ۱۳۷۲ : ۲۸۶-۲۸۵؛ جمال‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۲۸؛ فشاهی، ۱۳۶۵: ۲۷۸؛ رابینو، ۱۳۸۶ :۴۶).

در دورهٔ ناصری ابریشم منبع مهم تولید ارز بود؛ اما بروز آفت در کرم ابریشم به کاهش آن منجر شد (سیف،۱۳۷۳ : ۱۶۳). گفته شده تا سال ۱۲۸۰ق تولید ابریشم در گیلان موجب توسعه و گسترش کشاورزی در آن ایالت گردید (بنجامین،۱۳۶۹: ۳۱۵). لازم به ذکر است که حدود دو سوم از ابریشم تولیدی ایران در گیلان تولید شده و قسمت اعظم آن به روسیه صادر می‌شد. حدود ۱۵درصد از تولید ابریشم در ایران مصرف می‌شد و بقیه به خارج از ایران صادر می‌گردید (بنجامین، ۱۳۶۹ : ۳۱۸).

در دهه هشتاد قرن سیزدهم بروز آفت در میان کرم ابریشم منجر به کاهش شدید تولید آن درگیلان گردید. پس از بروز بیماری، کشاورزان و مردمی که در تولید، فروش، صدور آن مشغول بودند، ضربه شدیدی متحمل شدند. در این راستا عده‌ای از کشاورزان درختان توت را قطع کرده و به کشت محصولات آزمایشی پرداختند. اما عده‌ای تلاش کردند با خرید تخم‌های وارداتی رونق سابق را بازیابند. اما تخم‌های وارداتی گران بود و واردکنندگان در ازای تخم سال، یک سوم محصول ابریشم را دریافت می‌کردند (اسناد میرزاعبدالوهاب‌خان آصف‌الدوله،۱۳۷۷: ۱۰۰/۲). با واردات تخم توسط تجارتخانه‌های

---

۱. هر گیروانکه روسی معادل با هشتاد و هشت مثقال ایرانی بود، از سوی دیگر با پنج سیر و نیم تبریز نیز برابر بود. هشت گیروانکه روسی معادل با یک من و چهار سیر تبریز بود. هر من شاه نیز معادل ۶۵ گیروانکه بود (حسینی فراهانی، ۱۳۶۲ :۶۷).

داخلی و خارجی، ابریشم گیلان از اواخر دورهٔ ناصری بهبود نسبی یافت اما هرگز به رونق و کیفیت سابق بازنگشت (چرچیل، ۱۳۶۹: ۱۲۴؛ لندور،۱۳۸۸ : ۶۶). بااین‌حال، ابریشم همچنان به عنوان یکی از محصولات تولیدی گیلان حفظ شد.

پس از افت تولید ابریشم، سرمایه‌گذاران و تجار به‌منظور کسب سود به بررسی بازار، و از جمله بازار روسیه پرداخته و متناسب آن به تولید و کشت محصولات جدید در گیلان پرداختند. در ادامه برخی از این محصولات مورد بررسی قرار خوهد گرفت.

۲. برنج

برنج از دیرباز در گیلان کاشته می‌شد، بااین‌حال تا زمانی که ابریشم در رأس تولیدات گیلان بود، برنج از جایگاه چندانی در تولید و صادرات برخوردار نبود. گیلان زمانی به کشت برنج به‌طور گسترده روی آورد که تولید ابریشم پس از بروز آسیب، دچار افت شدید شده و امیدی برای بازگشت به دوران سابق نبود. از این رو برنج به عنوان یکی از محصولات جایگزین ابریشم مورد توجه قرار گرفت. از دلایل مهم انتخاب برنج برای کشت در گیلان، علاوه بر آب و هوای مناسب، وجود بازار مناسب در روسیه بود. بر اساس گزارش‌ها در سال ۱۲۸۸ق محصول برنج گیلان به سه برابر نسبت به قبل افزایش یافت. بدین ترتیب با افزایش تولید برنج و نیز گسترش یافتن زمین‌های زیر کشت، این محصول به حدی از تولید رسید که توانایی صادرات یافت (سیف، ۱۳۸۷ :۳۸۲).

از دهه ۱۲۹۰ق صدور برنج به روسیه از گیلان آغاز شد. در سال ۱۲۹۰ق آمارها از صدور ۳۲۵۰ تن برنج به روسیه سخن گفته‌اند. صدور برنج در سال‌های نخست دهه نود قرن سیزدهم از هفت هزار تن تجاوز نکرده است. از آغاز قرن چهاردهم صدور برنج به‌تدریج گسترش گسترده‌ای یافته و در سال ۱۳۰۹ق به ۲۵۷۱۰ تن رسید؛ تا سال ۱۳۱۲ق صدور برنج به حدود ۴۳ تن در سال رسید و همچنان تا سال ۱۳۱۸ق و اوان مشروطه روند رو به رشد خود را حفظ نمود و به حدود ۱۹ برابر افزایش یافت(سیف،۱۳۸۷ :۹۲). در دوران مظفرالدین‌شاه، روسیه ۷۷۰۰۰ تن برنج از ایران وارد نمود. این رقم معادل با حدود ۱۴ درصد از کل تجارت ایران با روسیه را تشکیل می‌داد (انتنر، ۱۳۶۹ :۷۵). در همین دوره ارزش صادرات برنج گیلان به روسیه را معادل ۸۸۹۹۶۰۰ قران نوشته‌اند (yarshater, 2001: 646). برنج به سرعت به یکی از منابع مهم تولید ارز برای ایران تبدیل گردید (سیف، ۱۳۷۳: ۳۳۵-۳۳۴).

کشت برنج در سال‌های پایانی سلطنت ناصری چنان رشد و ترقی یافت و از ارزش و اهمیت برخوردار گردید که مداخل کلی اهالی ایالت گیلان را در این سال‌ها برنج نام برده‌اند (ملک آرا، ۱۳۶۱ : ۱۹۲).

بدین‌ترتیب پس از سقوط ابریشم، برنج از محصولات کشاورزی اساسی گیلان شد. اگرچه اهمیت برنج به عنوان یکی از محصولات غذایی ساکنان این ایالت و نیز به سبب شرایط مناسب آب و هوایی گیلان موردتوجه بود، اما بازار مناسب روسیه برای صدور این کالا، باعث شد از میان سایر محصولات، برنج به یکی از جایگزین‌های اساسی ابریشم تبدیل شود و به سرعت درصد مهمی از صادرات گیلان به روسیه را به خود اختصاص دهد.

۳. توتون و تنباکو

توتون و تنباکو در دوران قاجار از محصولات صادراتی به‌شمار می‌رفتند. پس از بیماری کرم ابریشم، توتون نیز به عنوان یکی از محصولات جایگزین مورد توجه قرار گرفت. در سال ۱۲۹۱ق دکتر استپان هاراتومایانس ارمنی، به واسطه آب و هوای مناسب گیلان برای کشت این محصول، توتون را از مناطق آسیای صغیر و عثمانی به گیلان وارد و کشاورزان منطقه فومن را به کاشت توتون سیگار تشویق نمود (ناطق، ۱۳۷۳: ۷۶). بعدها امین‌الدوله و برخی دیگر از دولتمردان و تجار با توجه بازار مناسب این محصول به توسعه پرورش این محصول یاری رساندند (سرتیپ پور، ۱۳۷۰: ۳۹-۳۸؛ آدمیت و ناطق، ۱۳۵۶ : ۲۶۰).

در سال ۱۲۹۳ق برای اولین بار توتون تولید گیلان به روسیه صادر گردید (ناطق، ۱۳۷۳: ۷۷). درواقع بازار تجاری مهم روسیه برای این محصول، دلیل کشت و تولید آن در گیلان بود. به‌طوری که در نخستین سال‌های کشت، صادرات به روسیه نیز آغاز شد. در همین سال‌ها کارلا سرنا در باب تولید توتون در گیلان چنین نوشته است: «...کشاورزان گیلان که از تولید ابریشم نومید شده بودند، قسمتی از توتستان‌های خود را به کشت توتون اختصاص دادند که تخم آن را از بندر سامسون واقع در دریای سیاه آورده‌اند. چون این آزمایش نتیجه بخش بوده‌است، جمعیتی برای کشت توتون در مقیاس بزرگ در گیلان تشکیل گردیده است (سرنا، ۱۳۶۳ : ۳۴۷).»

طی سال‌های ۱۲۸۸ تا ۱۳۲۷ق صادرات توتون و تنباکو به روسیه رشد چشم‌گیری داشت. از سال ۱۲۹۳ تا دوران مشروطه توتون گیلان حدود بیست برابر افزایش داشت. بازار مناسب از علل رونق کشت و تولید آن بود (فشاهی، ۱۳۶۵ : ۲۷۹). کشت این محصول در دوران مشروطه به حدود ۲۰ برابر نسبت به دهه نود قرن سیزدهم رسید (جمال زاده، ۱۳۷۶ : ۳۵).

بدین ترتیب توتون و تنباکو نیز به سبب وجود بازار مناسب و همچنین زمینه مناسب کشت آن در گیلان، به یکی از محصولات جدید گیلان در عصر قاجار تبدیل گردید و زیرمجموعه محصولات صادراتی کشاورزی ایران به روسیه در عصر ناصری تا مشروطه قرار گرفت.

۴. زیتون

یکی دیگر از محصولات ایالت گیلان که در دورهٔ قاجار به روسیه صادر می‌گردید، زیتـــون بود که

محصول عمده رودبار، منجیل و رستم‌آباد گیلان به‌شمار می‌آمد. خودزکو سیاح روسی در سال ۱۸۴۰م از کشت گسترده این محصول در نواحی رودبار سخن گفته است (خودزکو، ۱۳۹۰ : ۱۱۷). زیتون برای تولید صابون و روغن استفاده می‌شد. بااین‌حال شیوه‌های روغن‌کشی زیتون در گیلان در دورهٔ قاجار بسیار ابتدایی بود. روغنی که به این شیوه به دست می‌آمد، اگرچه طعمی خوب داشت اما کدر و غلیظ بود. از این رو توجه مشتریان خارجی را جلب نمی‌کرد و تنها به منظور صابون‌سازی استفاده می‌شد (خودزکو، ۱۳۹۰: ۱۰۴).

زیتون از جمله محصولاتی بود که از گیلان به روسیه صادر می‌شد و بازار خوبی نیز در روسیه داشت. در این راستا دو سرمایه‌گذار یونانی به نام‌های کوسیس و تئوفیلاکتوس که تبعه روسیه بودند، در سال ۱۳۰۷ق از ناصرالدین شاه امتیاز گردآوری و تولید و تصفیه روغن زیتون گیلان را به مدت ۲۵ سال دریافت نمودند. آنها پس از دریافت امتیاز مذکور به روغن‌کشی زیتون به شیوه نوین و سپس صدور آن پرداختند (پولاک، ۱۳۶۸: ۳۶۷). بر اساس قرارداد فوق باغ‌های زیتون مناطق منجیل، رودبار، رستم آباد و نیز اطراف رودخانه سفیدرود در اختیار شرکت قرار گرفت. شرکت تعدادی را به منظور آموزش و فراگیری شیوه‌های تصفیه روغن به انگلستان اعزام نمود و سپس تحت نظارت کارشناسان مزبور در سال ۱۳۱۳ق در رودبار کارخانه تصفیه روغن تأسیس نمود. شرکت محصولات مختلفی شامل زیتون، روغن زیتون و صابون را به روسیه صادر می‌کرد (ناطق، ۱۳۷۳: ۴۰).

در مجموع چنانچه از مطالب فوق برمی‌آید همجواری ایران با روسیه و وجود بازار مناسب آن کشور برای محصولات کشاورزی گیلان، بر ساختار کشاورزی این ناحیه بسیار مؤثر واقع گردید. تا زمانی که ابریشم به عنوان محصول اولیه گیلان، اکثریت ساکنان این ایالت را به خود مشغول ساخته بود، سایر محصولات چندان مورد توجه سرمایه‌گذاران، تجار و کشاورزان نبودند. اهمیت ابریشم گیلان در صنایع نساجی روسیه باعث شده بود، روسیه همواره خواهان ابریشم گیلان باشد. این امر در رونق پرورش ابریشم در آن ایالت به شدت مؤثر بود. پس از آنکه ابریشم در دهه هشتاد دچار بیماری شد و امید چندانی به بهبود وضعیت و بازگشت به دوران سابق نبود، مردمی که در آن عرصه فعالیت می‌کردند، به فکر جایگزین نمودن محصولات دیگری به جای ابریشم افتادند. در این میان با توجه به آمار و ارقام صادرات و نیز محصولات انتخاب شده برای جایگزین سازی، متوجه می‌شویم وجود بازار مناسب برای کالاهای تولیدی در روسیه یکی از نکاتی است که به خوبی مورد توجه ساکنان گیلان قرار گرفته است. برنج، توتون و تنباکو و زیتون محصولاتی بودند که پس از آفت ابریشم، در گیلان کشت شدند و برای تمامی محصولات فوق بازار مناسبی در روسیه وجود داشت. این محصولات به سرعت در مدت کوتاهی پس از کشت، به یکی از محصولات صادراتی ایران و گیلان تبدیل شدند. ابتدا برنج مورد توجه گیلانی‌ها قرار گرفت و در مدت کوتاهی به یکی از مهمترین محصولات صادراتی این ایالت به گیلان

تبدیل گردید. این محصول در مدتی کوتاه منبع تولید ارز برای ایران شد و در صدر صادرات گیلان قرار گرفت. پس از آن توتون و تنباکو و زیتون نیز به عنوان محصولات جایگزین ابریشم مورد توجه کشاورزان گیلانی قرار گرفته و در زمره محصولات صادراتی به روسیه قرار گرفتند. ورود سریع این محصولات به عرصه صادرات به روسیه نشان می دهد، وجود بازار مناسب برای این کالاها در سرزمین همسایه عاملی مهم برای انتخاب این محصولات بوده‌است. در این میان با بررسی آمارها و منابع متوجه می‌شویم تقاضای بازارهای روسیه برای مواد اولیه نظیر ابریشم، برنج، توتون و تنباکو و زیتون بر ساختار کشاورزی گیلان تأثیرگذار بوده و همچنین در نوع کشت نیز تأثیر نهاده‌است. درواقع بازار مناسب در روسیه عاملی تعیین کننده در انتخاب نوع محصول در این ایالت پس از بروز بیماری کرم ابریشم بود. بدین ترتیب گیلان به جای تمرکز بر ایجاد صنایع، به تولید محصولات کشاورزی که در مدتی کوتاه تر سوددهی مناسب داشت، پرداخت. علاوه بر این بی‌تردید عدم وجود سرمایه لازم در ایران برای ایجاد صنایع عاملی دیگر بر تمرکز مردم بر کشاورزی و در نهایت سوء استفاده استعمارگران از این مسئله گردید.

۵. شیلات

یکی دیگر از عرصه‌های اقتصادی گیلان که روس‌ها در آن به شدت تأثیرگذار بودند، شیلات[۲] بود. صید ماهی و استفاده از آبزیان همواره یکی از منابع درآمد مهم ساکنان جنوبی دریای خزر، از جمله گیلان بود. در فصول صید ماهی معمولاً از سوی دولت رودخانه‌ها به عده‌ای اجاره داده‌می‌شد. در طول این مدت هیچ‌کس جز اجاره‌کنندگان در محدوده‌های مشخص شده حق صید ماهی نداشتند. رسم اجاره دادن شیلات در سواحل جنوبی دریای خزر و رودخانه‌های منتهی به آن از دیرباز وجود داشت؛ آدام الئارئوس در دورهٔ صفوی از اجاره دادن رودخانه‌های گیلان برای ماهیگیری به مردم سخن گفته و از فراهم آمدن ثروت بسیار از این طریق برای شاه اشاره کرده است (الئاریوس، ۱۳۶۳ :۳۹).

دریای خزر دارای انواعی از ماهی‌ها بود که برخی از آنها مانند کیلکا به شدت مورد علاقه روس‌ها بودند (افشار، ۱۳۸۰: ۷۷). گفته شده هرساله حدود ۳۵۰ تا ۴۰۰ تن از این نوع ماهی توسط صیادان روسی از دریای خزر صید می‌شد. علاوه بر این ایرانیان بر طبق قوانین دین اسلام، ماهی‌های بدون فلس را صید نمی‌کردند. آنها این ماهی را به اصطلاح حرام می‌شمردند و از خوردن آن امتناع می‌نمودند. بنابراین ماهی‌های بدون فلس و از جمله خاویار به تمامی، متعلق به روس‌ها بود که سود سرشاری برای آنها به همراه داشت (افشار، ۱۳۸۰: ۲۱۲).

۲.کلمه شیلات، جمع شیل می‌باشد. شیل به معنای سدی است که به منظور صید ماهی و آبزیان در عرض رودخانه با چوب ساخته می‌شود. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۰/ ۱۴۷۱۲).

روس‌ها که همواره خواهان تملک بر دریای خزر بودند، پس از عهدنامه ترکمنچای به شیلات ایران چشم دوختند. از هنگام عقد قرارداد مذکور تا سال ۱۲۹۳ق که کل شیلات دریای خزر (حوزه ایران) به میرزا حسین‌خان سپهسالار اجاره داده شد، همواره عده‌ای از تجار و سرمایه گذاران روسی و یا تبعه آن دولت در این عرصه فعالیت می‌کردند. با وجود اعتراضات مکرر نفوذ روسیه در ایران مانع از به ثمر رسیدن اعتراضات می‌شد (تیموری، ۱۳۶۳ : ۲۹۲-۲۷۷).

چنانچه گفته شد، در این دوره صید ماهی‌های بدون فلس به صیادان روسی واگذار می‌شد. در فصل صید، صیادان روسی در دهانه رودخانه‌های مهم گیلان از جمله رودهای بزرگ سفیدرود، گرکان‌رود و نوا رود به ایجاد صیدگاه‌هایی پرداخته و اقدام به صید ماهی می‌نمودند. به گفته خودزکو، دومین محصول ارزشمند و صادراتی گیلان، پس از ابریشم، صید ماهی بود (خودزکو، ۱۳۹۰ : ۱۱۷).

اگرچه در دورهٔ صدرات امیرکبیر تلاش‌هایی برای حذف روس‌ها از حوزه شیلات صورت گرفت (سپهر، ۱۳۷۴: ۲۳۷؛ اعتمادالسلطنه،۱۳۶۷: ۲/ ۱۲۰۴)، اما در سال ۱۲۹۳ق میرزا حسین‌خان مشیرالدوله شیلات شمال را با هدف سر و سامان دادن به آن و همچنین ایجاد درآمد بیشتر برای دولت، به مدت ده سال از ناصرالدین‌شاه اجاره نمود (تیموری، ۱۳۶۳: ۲۹۴). وی پس از اجاره شیلات شمال، یکجا تمام آن را به استپان لیانازوف یک بازرگانی ارمنی ساکن حاجی طرخان و تبعه روس، اجاره داد. میرزاحسین‌خان در همان سال شیلات را به لیانازوف اجاره داد و در نامه‌ای خطاب به سفیر روسیه در باب این اجاره و وظیفه لیانازوف چنین نوشت:

«بنا به اجاره و اختیاری که از جانب دولت علیه متبوعه خود داشتن، شیلات حلال و حرام را از استرآباد تا آستارا به استثنای محل موسوم به سرتک اجاره صحیحه دادم... به مدت پنج سال، که سالی مبلغ پنجاه هزار تومان نقد رایج خزانه عامره ایران پرداخت نمایند... (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، س ۱۲۹۷، ک ۱۶، پ ۱۴).»

بدین ترتیب تمام شیلات سواحل جنوبی دریای خزر از جمله سواحل و رودهای گیلان به لیانازوف روسی اجاره داده شد. این عمل در وضعیت اقتصادی گیلان به شدت تأثیر نهاد. روس‌ها و کارگران روسی به منظور اداره و بهره‌برداری از شیلات به صورت گسترده به گیلان وارد شدند و امور را در دست گرفتند. بدین ترتیب بسیاری از سکنه گیلان موقعیت شغلی خود را از دست دادند. صیادی و ماهیگیری پیشه اغلب مردم گیلان بود. روس‌ها و تبعه‌های روسی در پی این قرارداد در سطحی گسترده به گیلان وارد شده و این امر بی‌شک در تنگ کردن عرصه کار و فعالیت برای گیلانی‌ها و همچنین تجار ایرانی که پیش‌ازآن در این عرصه فعالیت می‌نمودند، بسیار تأثیرگذار بود:

«لیانازوف حدود ۱۱۰۰ نفر را که اکثر آنها تبعه روسیه از باکو و لنکران هستند، به کار گرفته است. غیر از اینها ۳۵۰ نفر در انزلی و بقیه به موازات سفید رود که در آن سگ ماهی صید می‌شود و به

موازات دریا به کار گماشته شده‌اند. در انزلی تأسیسات کاملا روسی است که در آن کشتی‌سازان، آهنگران، دستکش و چکمه‌دوزان به کار مشغولند و کلبه‌هایی برای خواب افراد دیده می‌شود و خانه‌های چوبی که در آستاراخان درست شده و برای سوار کردن وارد اینجا می‌شود، برای راحتی کارکنان ایجاد شده است. (عیسوی، ۱۳۸۸ : ۳۹۴).»

پس از گذشت چهارسال از قرارداد فوق ، در سال ۱۲۹۷ق سپهسالار قرارداد را به مدت پنج سال تمدید کرد و در آن، وی مجدداً تمامی شیلات و صید ماهی سواحل جنوبی خزر از رودخانه آستارا تا رودخانه اترک را به برادران ملیک بیگلروف، لیانازوف و ملیک آزاریانس، از ابتدای ماه اکتبر سال ۱۸۷۹م/ شوال ۱۲۹۶ق تا اکتبر ۱۸۸۴م/ ذی‌الحجه ۱۳۰۱ق اجاره داد. قرار شد آنها سالانه پنجاه هزار تومان بابت اجاره‌بها به سپهسالار بپردازند. علاوه بر این ذکر شده بود که گمرک دولت ایران از هیچ یک از اسباب و لوازمی که اجاره‌داران مذکور به جهت صید ماهی و شیلات به ایران وارد یا خارج کنند، نباید حق گمرکی دریافت کنند (تیموری، ۱۳۶۳ : ۲۹۷-۲۹۵).

در سال ۱۲۹۷ق هنگامی که سپهسالار از صدرات عزل شد، شیلات به کامران میرزا منتقل و به سفارت روسیه اطلاع داده شد که مبلغ اجاره به وی پرداخت شود (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، سال ۱۲۹۷، ک ۱۶، پ ۱۴).

پس از سلب امتیاز شیلات از میرزا حسین خان، لیانازوف با کامران میرزا و میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه قراردادی جدید به مدت شش سال (۱۳۰۰ تا ۱۳۰۶ ق) عقد نمود. متن این قرارداد دقیقاً مشابه با قرارداد سابق بود و تنها ارقام و مبلغ اجاره تغییر نموده بود (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، س ۱۳۰۰، ک۱۷، پ ۲۵). لیانازوف مجدداً در ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۰۶ قرارداد خود را با وزیر امورخارجه وقت ایران، میرزا عباس‌خان قوام‌الدوله تمدید کرد (تیموری، ۱۳۶۳ : ۳۰۲). در سال ۱۳۱۱ق در دوران سلطنت مظفرالدین‌شاه مجدداً قراردادی دیگر به مدت زمان ۱۰ سال میان لیانازوف و میرزا علی اصغرخان اتابک به امضا رسید. بر اساس این قرارداد لیانازوف بایست سالانه ۴۶۰۰۰ فرانک به دولت ایران پرداخت می‌کرد (نامه‌های تاریخی دوران قاجار، ۲۵۳۵: ۷۸-۷۷؛ لیتن، ۱۳۶۹ : ۱۱۶).

پس از مرگ لیانازوف در دوران مظفرالدین شاه، دو بار دیگر قرارداد شیلات با ورثه وی تمدید شد. این قرارداد پس از دوران مشروطه همچنان پابرجا بود (مکی، ۱۳۶۳ : ۴/ ۳۴۵). پس از انقلاب روسیه با اینکه آن کشور از تمامی امتیازات پیشین خود چشم پوشید، امّا سود سرشار این امتیاز مانع از آن شد که آن را ملغی سازند (آوری، ۱۳۷۳: ۴۵۶؛ مکی، ۱۳۶۳ :۴/ ۳۴۲-۳۳۵). در نهایت در سال ۱۳۳۱ قمری دوران ۲۵ ساله خاتمه یافت و دست روس‌ها از آن کوتاه گردید (امینی، ۱۳۸۲: ۱۲۸) .

به گفته کرزن که در دوران مذکور به گیلان سفر کرده در دهانه سفید رود، بصورت روزانه گاه تا ۴۰۰۰ ماهی صید می‌شد. در انزلی و در قسمت‌های کم‌عمق دریا نیز در روز تا ۳۰۰۰۰۰ ماهی صید

می‌گردید؛ لیانازوف سالانه شصت و پنج هزار تومان بابت صید تمامی ماهی به دولت ایران پرداخت می‌نمود و در مقابل سود سرشاری به دست می آورد (کرزن، ۱۳۷۳ : ۱/ ۴۸۸).

قراردادهای مکرر ایران با لیانازوف سال‌ها منابع ملی گیلان و سواحل شمالی ایران را به نفع روس‌ها مصادره نمود. بسیاری از ساکنان سواحل ایران و از جمله سکنه گیلان که در آن حوزه امرار معاش می‌نمودند با این عمل از کار بیکار شده و یا درآمدشان محدود شد؛ از سوی دیگر این محصول به عنوان دومین محصول صادراتی ایران به روسیه، سود سرشاری را عاید دست اندرکاران، تجار و دولت ایران می‌نمود. اما قراردادهای مکرر با روس‌ها و تبعه آن دولت، دست ایرانیان را از این منابع عظیم کوتاه نمود. علاوه بر این لیانازوف نه تنها غالب دست اندرکاران و کارگران خود را از روسیه به ایران منتقل می نمود، بلکه سایر احتیاجات خود را نیز از روسیه می‌آورد. روس‌ها در اواخر دوران قاجار حدود ۴۲۰۰ نفر کارگر در شیلات گیلان داشتند. گفته شده ۳۰۰۰ نفر از این افراد روسی بوده و از قفقاز به گیلان آمده بودند (فوران، ۱۳۸۳ : ۱۹۹؛ لیتن، ۱۳۶۹ : ۱۱۷). بدین ترتیب اجاره شیلات توسط روس‌ها ضربه بزرگی بر اقتصاد ایران و گیلان وارد آورد.

۶. چوب

یکی دیگر از محصولات صادراتی گیلان به روسیه چوب بود که تجار روس در آن دخالت داشتند. از آنجا که در این دوره قانونی برای محافظت از جنگ‌ها وضع نشده بود، معمولاً تجار روسی با دادن رشوه به حکام و خوانین محلی اقدام به بریدن درخت‌ها و انتقال آن به روسیه می‌نمودند. در این راستا صدمات جبران ناپذیری به درختان جنگل‌های گیلان وارد آمد (روزنامه دولت علیه ایران، شماره ۴۷۵، ۲ ربیع‌الاول ۱۲۷۷، ص ۲). این افراد به همراه سایر تجار خارجی، چوب‌ها را به روسیه و انگلیس صادر می‌کردند. به گفته خودزکو از انزلی و دهانه رودخانه سفید رود، ۱۹ هزار پوت (هر پوت معادل ۱۶ کیلوگرم) چوب نوعی درخت به نام مازو و ۴۵۰۰ پوت چوب درخت سرو از جنگل‌های گیلان به روسیه صادر شده است. وی ارزش این چوب‌ها را معادل با ۳۵۰۰ تومان برآورد نموده است (خودزکو، ۱۳۹۰ : ۱۱۸). چوب شمشاد از دیگر چوب‌های ارزشمندی بود که به روسیه صادر و ارزشی بالا داشت (کرزن، ۱۳۷۳ : ۱/ ۴۸۸؛هربرت،۱۳۷۵: ۳۱۸؛عیسوی، ۱۳۸۸ :۳۲۴). قطع و صادرات این درخت باعث شد در پایان دوران ناصری به ندرت درخت شمشاد در جنگل‌های گیلان و سایر سواحل خزر دیده شود. این عمل باعث شد این درخت در گیلان و سواحل خزر در معرض انقراض قرار گیرد (سیف، ۱۳۷۳ : ۳۳۵). تا دوران مظفرالدین‌شاه این روال همچنان ادامه داشت و تجار خارجی به‌صورتی بی‌رویه اقدام به قطع و صدور چوب‌های جنگل‌های گیلان به روسیه و انگلیس می‌نمودند. بر اساس گزارشی در سال ۱۲۹۲ق ۲۱۷۰ تن چوب شمشاد از گیلان به روسیه و انگلیس صادر شد که ارزشی معادل ۲۳۰۸۰ لیره استرلینگ داشت (سیف، ۱۳۷۳ : ۶۲).

در سال ۱۳۰۲ق در دورهٔ ناصری امتیاز بریدن چوب‌های درختان جنگل‌های گیلان از سوی ناصرالدین شاه به مدت دو سال به یک روسی داده شد؛ وی موظف بود در قبال این امتیاز سالانه مبلغ ۵۰۰۰۰ تومان به دولت پرداخت کند. این قرارداد چهارسال بعد مجدداً با همان فرد تمدید گردید؛ اما مبلغ اجاره به ۱۷۰۰۰ تومان کاهش داده شد (کرزن، ۱۳۷۳ : ۱/ ۴۸۸).

در ۱۳۱۲ق امتیاز قطع و صدور چوب جنگل‌های شمال ایران از آستارا تا استرآباد اعم از گیلان و مازندران و تنکابن و کجور و استرآباد و سایر ولایات این ناحیه به تجارتخانه‌ای روسی به نام «تجارتخانه مسیو کوسیس و توفیلاکتوس» به مدت ۵ سال ارائه شد (مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، س ۱۳۱۲، ک ۲۵، پ ۱۵).

کارلاسرنا که در این ایام در گیلان بود، می‌نویسد در یک سال از جنگل‌های گیلان ۲۰۰ هزار درخت بریدند. پس از بریدن درختان هیچ تلاشی برای کاشت درخت جدید و مقابله با انقراض درختان به عمل نمی‌آمد (سرنا، ۱۳۶۳: ۳۴۶). از این رو درختان و جنگل رو به نابودی رفت، به‌طوری که گفته شده به ندرت از هر درخت بیشتر از یک قطعه در جنگل دیده می‌شد (سیف، ۱۳۷۳: ۶۲).

شدت آسیب به جنگل‌های گیلان تحت اعمال تجار روس باعث واکنش برخی حکام و شاهزادگان قاجار گردید. در پایان دوران ناصری عباس‌میرزا ملک‌آرا به حکومت گیلان منصوب شد؛ او پس از مشاهده وضعیت جنگل‌ها و نقش روس‌ها در نابودی آنها نوشت که با وجود اینکه رشت سراسر جنگل است اما روس‌ها تمامی درخت‌های بزرگ و خوب را بریده و به منظور باز کردن راه برای خارج کردن چوب، سایر درختان را قطع کرده‌اند. بدین‌ترتیب نه تنها قسمت اعظم جنگل نابود شده ، بلکه نشانی از درختان بزرگ نیز در جنگل‌های رشت و گیلان دیده نمی‌شود. علاوه بر این وی ذکر می‌کند روس‌ها از غفلت ایرانیان استفاده کرده و منابع ملی را به یغما برده‌اند؛ به گفته وی دولتمردان و شاهزادگان بی‌خرد و نالایق نیز به انتقادات سایرین توجهی نداشتند (ملک‌آرا، ۱۳۶۱: ۱۴۷).

بدین‌ترتیب جنگل‌ها و درختان نیز به عنوان یکی از منابع ملی گیلان از دیگر منابع اقتصادی مهم این ایالت بود که در صادرات به روسیه نقش عمده داشت. چوب به عنوان یک مواد اولیه از دیگر محصولاتی بود که روسیه به شدت خواهان آن بود. صدور چوب از دیرباز از اشتغالات ایرانیان و منبع درآمد مهمی در اقتصاد کشور و ساکنان ایالت گیلان محسوب می‌شد. در این میان بازار مناسب این محصول در روسیه در ترغیب تجار به این امر نقش داشت. بی‌توجهی دولت و بی‌خبری آنان، باعث سوءاستفاده روس‌ها از این منابع گردید. همانگونه که ذکر شد با برداشت بی‌رویه از جنگل‌ها و قطع درختان و عدم توجه به جایگزین نمودن نهال به جای درختان بریده شده، بسیاری از گونه‌های درختان به حد چشمگیری کاهش یافت؛ و قسمت‌های وسیعی از جنگل با این رویه نابود شده و هرگز جایگزین نشدند. دخالت و نفوذ روس‌ها در تجارت چوب از یک‌سو به برداشت بی‌رویه و از میان رفتن جنگل‌ها

منجر شد و از سوی دیگر به اقتصاد داخلی ایران و گیلان ضربه زد. عدم تلاش برای پیشگیری از نابودی جنگل ها در دراز مدت بر اقتصاد تأثیر گذاشته بود.

نتیجه

حاصل سخن آنکه تقاضای بازار روسیه برای مواد اولیه ایران و گیلان، به تحریک مردم برای پرورش و کشت محصولات مناسب با تقاضای بازار روسیه منجر گردید. در این راستا متناسب با تقاضای بازار روسیه، اقتصاد گیلان رو به سوی تولید مواد اولیه رفته و از تولید محصولات صنعتی و صنعتی شدن بازماند (اتفاقی که در سراسر ایران افتاد). اقتصاد ایران و از جمله گیلان که تحت تأثیر علل مختلف دچار آسیب و ضعف بود، با نفوذ روسیه برای کسب بیشترین سود ممکن از بازار ایران دچار ضعف هرچه بیشترشد. گیلان به عنوان همسایه و دروازه ورود و خروج کالاها بیش از سایر مناطق ایران از وضع مذکور تأثیر پذیرفت. ساختار اقتصاد گیلان به سمت تولید مایحتاج بازار روسیه به ویژه محصولات طبیعی و مواد اولیه پیش رفت.

نکته مهمی که در اینجا قابل ذکر است تأثیر بازار روسیه در انتخاب نوع کشت، نوع اشتغال و پیشه از سوی ساکنان گیلان و ایرانیان بود. علاقه روسیه به مواد اولیه و نیاز صنایع آن به مواد اولیه ایران باعث شد بر بازار گیلان تأثیر نهاده و آن را به‌سوی تولید مواد اولیه و عدم تلاش برای تولید محصولات صنعتی سوق دهد. در این راستا بررسی محصولات صادراتی گیلان به روسیه نشان می‌دهد محصولاتی نظیر برنج، ابریشم، توتون و تنباکو، چوب و ... که همگی در زمره مواد اولیه قرار دارند، در صدر محصولات صادراتی گیلان به روسیه هستند. بدین‌ترتیب ساختار اقتصاد گیلان تحت نفوذ و سیطره روسیه به اقتصادی غیرصنعتی و تولیدکننده مواد اولیه بر اساس نیازهای بازار روسیه تبدیل گردید. این امر در درازمدت نه تنها منجر به ضعف اقتصاد آن ایالت شد بلکه وابستگی را نیز به دنبال داشت.

منابع

اسناد میرزاعبدالوهاب‌خان آصف‌الدوله (۱۳۷۷). به کوشش عبدالحسین نوایی و نیلوفر کسری. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان (۱۳۶۷). *مرات‌البلدان*. به کوشش میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران.

افشار، ایرج (۱۳۸۰). *دریای مازندران*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه.

امینی، علیرضا (۱۳۸۲). *تاریخ روابط خارجی ایران از قاجاریه تا سقوط رضاشاه*. تهران: خط سوم.

انتنر، مروین. ل (۱۳۶۹). روابط بازرگانی روس و ایران، ترجمه احمد توکلی. تهران:موقوفات دکتر افشار.

الئارئوس، آدام (۱۳۶۳). *سفرنامه*. ترجمه احمد بهپور. تهران: ابتکار.

آدمیت، فریدون، ناطق، هما (۱۳۵۶). *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*. تهران: آگاه.

آوری، پیتر (۱۳۷۳). *تاریخ معاصر ایران*، جلد اول، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران:عطایی.

بنجامین، س. ج. و (۱۳۶۹). *ایران و ایرانیا*. ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران: جاویدان.

پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸). *ایران و ایرانیان* ، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.

تیموری، ابراهیم (۱۳۶۳). *عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران*، تهران:اقبال.

جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۷۶). *گنج شایگان*، تهران:موقوفات دکتر محمد افشار.

چرچیل، جورج پرسی (۱۳۶۹). *فرهنگ رجال قاجار*، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران:زرین.

خودزکو، الکساندر (۱۳۹۰). *سرزمین گیلان*، ترجمه سیروس سهامی، رشت: فرهنگ ایلیا.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغت نامه*. تهران: دانشگاه تهران.

رابینو، ه.ل، (۱۳۸۶). *ولایات دارالمرز ایران*. ترجمه جعفر خمامی زاده. رشت: طاعتی.

روزنامه دولت علیه ایران، ۲ جلد، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

سپهر، مورخ‌الدله (۱۳۷۴). به کوشش احمد سمیعی، تهران: نامک.

سرتیپ پور، جهانگیر (۱۳۷۰). *نام‌ها و نامداران گیلان*. رشت: گیلکان.

سرنا، کارلا (۱۳۶۳). *مردم و دیدنی‌های ایران*. ترجمه غلامرضا سمیعی. تهران: نشر نو.

سیف، احمد (۱۳۸۰). *اقتصاد ایران در قرن نوزدهم*. تهران: چشمه.

سیف، احمد (۱۳۸۷). *قرن گمشده اقتصاد و جامعه ایران در قرن نوزدهم*. تهران: نی.

عیسوی، چارلز (۱۳۸۸). *تاریخ اقتصادی ایران*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: گستره.

فخرایی، ابراهیم (۲۵۳۶). *گیلان در جنب مشروطه*. تهران: کتابهای جیبی.

فشاهی، محمدرضا (۱۳۶۵). *تکوین سرمایه‌داری در ایران*. تهران: گوتنبرگ.

فوران، جان (۱۳۸۳). *تاریخ تحولات اجتماعی ایران*. ترجمه احمد تدین. خدمات فرهنگی رساء.

کرزن، جرج ناتل (۱۳۷۳). *ایران و قضیه ایران*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی.

لافون، ف. رابینو (۱۳۷۲). *صنعت نوغان در ایران*. ترجمه و تدوین جعفر خمامی زاده. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

لندور، آرولد هنری ساویج (۱۳۸۸). *ایران در آستانه مشروطیت*. ترجمه علی اکبر عبدالرشیدی. تهران: اطلاعات.

لیتن، ویلهلم (۱۳۶۹). *خاطرات*. ترجمه پرویز صدری. تهران: ایرانشهر.

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، س ۱۲۶۸، ک ۶، پ ۳۵.

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، س ۱۲۹۷، ک ۱۶، پ ۱۴.

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، س ۱۳۰۰، ک ۱۷، پ ۲۵.

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، س ۱۳۰۶، ک ۲۰، پ ۹.

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، س ۱۳۰۶، ک ۲۰، پ ۹.
مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، س ۱۳۱۲، ک ۲۵، پ ۱۵.
مکی، حسین(۱۳۶۳). *تاریخ بیست ساله ایران*. تهران: نشر ناشر.
ملک‌آرا، عباس میرزا (۱۳۶۱). *شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا*. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران:بابک.
ناطق، هما (۱۳۷۳). *بازرگانان در داد و ستد با بانک شاهی و رژی تنباکو*. تهران: توس.
نامه‌های تاریخی دوران قاجار (۲۵۳۵) به کوشش ابرهیم صفایی. تهران: بابک.
هربرت، آرتور جیمز (۱۳۷۵). *اوضاع مالی و معدنی ایران (۷ مه ۱۸۸۶)*. ترجمه احمد سیف. تاریخ معاصر ایران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.
Yarshater,ehsan(2001) encyclopedia Iranian, vol x. new York, biblotheca press.
Irving b. karvis &Kenessey, Zoltan(1973)output and price in the international comparison project, The Review of Income and Wealth,series 19.

Print ISSN: 2251-9254
Online ISSN: 2676-3370 https://jhss.ut.ac.ir/

Journal of Historical Sciences Studies
(JHSS)

Research Paper

doi 10.22059/JHSS.2022.333086.473499

The First Hosseiniyahs of Iran based on Waqf Tablets

Mohamad Mashhadinushabadi[1]

1. Associate Professor, Department of Religions and Philosophy, Kashan University, Isfahan, Iran. E-Mail: mmn5135@kashanu.ac.ir

Article Info.

Received: 2021/10/28

Accepted: 2023/01/07

Keywords:
Hosseinieh Amir Chakhmaq Yazd, Hosseinieh Sar Polak Yazd, Hosseinieh Ghazi Aran and Bidgol, endowment letter of the first Hosseiniehs, Sultan Hossein Safavid.

Abstract

Although the history of Muharram mourning rituals goes back to the Al-Buyeh period, Muharram mourning rituals in Safavid Iran developed so much that it required the creation of special mourning buildings. Although many Takiyehs, which were the gathering centers of Sufis, Qalandrans, and Ahl al-Fatut, became places for Muharram rituals, but in the urban structure of Iran, a new element called Hosseiniyeh - attributed to Hossein bin Ali and a special feature of Muharram mourning - was born. The uncertainty about the time of the construction of the first Hosseiniyehs has made researchers to speculate and estimate. This article tries to give an answer to this question based on historical evidence by relying on three inscriptional waqf tablets of the Safavid period. The research method is documentary and observational and the data has been analyzed according to other historical documents. According to this research, despite the existence of the Hosseinieh Khanqah of Natanz in the period of Shah Rukh Timuri, this building was not dedicated to Muharram mourning, but the first Hosseinieh in Iran was formed following the development of Muharram rituals and the allocation of endowments to these rituals in the period of Sultan Hossein Safavid and around 1120 AH. Among them are the Hosseinieh of Ghazi Aran and Bidgol mosques, the Hosseinieh of Amir Chakhmaq Square and the Hosseinieh of Sar Polak Mosque in Yazd. This evidence shows that most likely, other Hosseiniyehs were built in Iran during this period, and this historical period should be considered as the time when the first Hosseiniyehs were built.

How To Cite: Mashhadinushabadi, M (2022). The first Hosseiniyahs of Iran based on waqf tablets. *Journal of Historical Sciences Studies.*

Publisher: University of Tehran Press.

فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی
سال ۱۴، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۱، شماره پیاپی ۳۲
دانشگاه تهران
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
مقالهٔ علمی-پژوهشی

اولین حسینیه‌های ایران بر پایه الواح وقفی

محمد مشهدی نوش‌آبادی[۱]

۱. دانشیار گروه ادیان و فلسفه دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران. رایانامه: mmn5135@kashanu.ac.ir

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۱۷

واژه‌های کلیدی:
حسینیه امیر چخماق یزد، حسینیه سر پُلک یزد، حسینیه قاضی آران و بیدگل، وقف نامهٔ اولین حسینیه‌ها، سلطان حسین صفوی

چکیده

بااینکه سابقه برگزاری آیین‌های عزاداری محرم به دوره آل‌بویه می‌رسد، اما عزاداری‌های محرم در ایرانِ دورهٔ صفوی چنان توسعه یافت که ایجاد بناهای مخصوص عزاداری را ایجاب می‌کرد. گرچه بسیاری از تِکیه‌ها که مرکز گردهمایی صوفیه، قلندران و اهل فتوت بود، محل برگزاری آیین‌های محرم بود، اما در ساختار شهری ایران عنصر جدیدی به نام حسینیه – منسوب به حسین بن علی و ویژهٔ عزاداری محرم – متولد شد. ابهام درباره زمان احداث اولین حسینیه‌ها، پژوهشگران را به گمان و تخمین واداشته است. این مقاله درصدد است با تکیه بر سه لوح وقف‌نامه‌ای دوره صفوی به این سؤال پاسخی مبتنی بر شواهد تاریخی بدهد. روش تحقیق به‌صورت اسنادی و مشاهده‌ای است و داده‌ها با توجه به دیگر اسناد تاریخی تحلیل شده است. بر اساس این پژوهش، علی‌رغم وجود حسینیه خانقاه نطنز در دوره شاهرخ تیموری، این بنا مخصوص عزاداری محرم نبوده است، بلکه اولین حسینیه در ایران به دنبال توسعه آیین‌های محرم و تخصیص موقوفات به این آیین‌ها در دوره سلطان حسین صفوی و حدود ۱۱۲۰ هجری شکل‌گرفته‌اند. حسینیه مسجد قاضی آران و بیدگل، حسینیه میدان امیر چخماق و حسینیه مسجد سر پُلک یزد از آن جمله‌اند. این شواهد نشان می‌دهد به احتمال زیاد در این دوره حسینیه‌های دیگری هم در ایران ساخته‌شده و باید این مقطع تاریخی را به‌عنوان زمان ساخت اولین حسینیه‌ها در نظر گرفت.

استناد به این مقاله: مشهدی نوش‌آبادی، محمد (۱۴۰۱). اولین حسینیه‌های ایران بر پایه الواح وقفی. فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

مقدمه

پرکاربردترین مکان مذهبی شیعیان که به برگزاری مراسم سنتی عزاداری و روضه‌خوانی به‌ویژه برای امام حسین ویارانش اختصاص دارد و در ماه محرم و صفر در حسینیه آیین‌های ویژه سوگواری مانند سینه‌زنی، روضه‌خوانی، نوحه‌خوانی، تعزیه‌خوانی، ذکر مصائب اهل‌بیت و وعظ برگزار می‌شود. امروزه در کشورهای شیعه‌نشین مانند ایران، عراق، افغانستان حسینیه‌های متعدد با ساختار فضایی متنوع ساخته می‌شود. برخی منفرد و برخی در ترکیب با عناصر دیگر مانند کتابخانه، باغ، ایوان، حمام، مسجد و آب‌انبار ساخته می‌شوند. ساختمان حسینیه‌ها معمولاً ساده است اما برخی ازلحاظ تزئینات داخلی و بیرونی حائز اهمیت هستند. در نسبت با بافت شهری حسینیه‌ها گاه در مجموعه مرکز محلات اهمیت زیاد دارند و گاه بخشی از خانه‌های شخصی عنوان و کاربرد حسینیه پیدا می‌کنند. (مشهدی نوش‌آبادی، ۱۳۹۳: ج۱۳: ذیل واژه) حسینیه‌ها از پرشمارترین فضاهای دینی و مذهبی در جهان تشیع‌اند، به‌طوری‌که تقریباً در همه محله‌های شیعی دست‌کم یک حسینیه دائمی وجود دارد. بر اساس آمار سال ۱۳۷۵ شمسی حدود ۷۵۲۸ حسینیه در ایران وجود داشته که ۱۱٪ از اماکن دینی و مذهبی کشور را تشکیل می‌دهد. (میرمحمدی، ۷۱ و ۷۲)

در کنار حسینیه، تکیه‌ها نیز از مراکز عزاداری به شمار می‌روند. تکیه که محل تجمع جوامع صوفیانه و درواقع همان خانقاه است از دوره صفوی مفهوم گسترده‌تری یافت و مراد از آن مرکزی برای عزاداری و تعزیه‌خوانی بود؛ از اواخر دورهٔ قاجار این کاربرد چنان فراگیر شد که دیگر اقامتگاه‌های صوفیان به‌ندرت به این نام خوانده می‌شد. در این دوره در بسیاری نقاط اگر جایی برای تعزیه می‌ساختند یا برای نخستین بار جایی را به این منظور در نظر می‌گرفتند، آن را تکیه می‌نامیدند (منفرد، *۱۳۸۳:* ج۸: ذیل واژه). گزارش‌های متعدد از وجود تکایای فراوانِ مخصوص عزاداری در شهرهای مختلف ایران در دوره قاجار حکایت می‌کند (پیترسون، ۱۳۶۸: ۱۱۲ و ۱۱۳؛ نراقی، *۱۳۶۵:۱۰۶*؛ همو، *۱۳۸۲:۲۲۱* و ۲۲۲). بنا بر آمار سال ۱۳۷۵ در ایران بیش از ۱۸۰۰ تکیه به‌عنوان مرکز عزاداری وجود داشته است (میرمحمدی، ۱۳۸۰: ۷۵)، با این اوصاف تنها مکانی که اساساً مخصوص عزاداری محرم ساخته شده حسینیه است و امروزه نیز ساخته می‌شود حسینیه نام دارد.

یکی از سوالات و ابهامات در این باره آن است که اولین حسینیه مکانی منسوب به امام حسین و به‌عنوان محل مخصوص عزاداری‌های محرم و صفر از چه زمانی ایجاد شد؟ پرسشی که این مقاله در صدد پاسخ به آن است. گرچه در این باره با فقر منبع روبه‌رو هستیم اما از اواخر دوره صفویه و به طور مشخص در دوره حکومت سلطان حسین، آیین‌های عزاداری گسترش چشمگیری یافته و بر آن موقوفات

زیادی تعلق گرفته است. از این مقطع تاریخی وقف‌نامه‌هایی برجای مانده که در آن به مکان حسینیه، تاریخ ساخت، کاربرد عزاداری، اختصاص موقوفه به آن و نام واقف اشاره شده است. این در حالی است که قبل از این مقطع تاریخی، علی رغم برگزاری آیین‌های عزاداری محرم، اشاره به مکان مخصوص عزاداری محرم نشده است. بدین منظور در این مقاله چهار وقف نامه بررسی شده است. یکی از آنها وقف نامه خانقاه حسینیه نطنز از دوره تیموری است که کاربرد ویژه عزاداری ندارد، اما به امام حسین منسوب است؛ سه لوح وقفی دیگر از اواخر دوره صفوی است که به حسینیه به عنوان مکان عزاداری امام حسین تصریح شده است. انحصار بحث به این چند موقوفه به دلیل آن است که نگارنده به اسناد دیگری درباره ساخت اولین حسینیه‌ها دست نیافته است، اما اشاره به سه حسینیه با تاریخ بسیار نزدیک، کنار قراین دیگر این فرضیه که اولین حسینیه‌ها در اواخر دوره صفوی ایجاد شده‌اند را تقویت می‌کند.

پیشینه تحقیق

محمد مشهدی نوش آبادی در مدخل حسینیه دانشنامه جهان اسلام کلیاتی درباره حسینیه و انواع و اقسام آن در دنیای شیعه به ویژه ایران و عراق پرداخته است (۱۳۹۳). بهناز امین زاده نیز در «حسینیه‌ها و تکایا؛ بیانی از هویت شهرهای ایرانی» به این موضوع پرداخته است (۱۳۷۸). به جز آن در کتاب و مقالاتی که در بررسی معماری شهرهای ایران به ویژه شهرهای کویری مانند یزد، تفت، بیرجند نوشته شده، مباحثی نیز به نقش حسینیه‌ها در ساختار معماری محلات و شهرها اختصاص یافته است (توسلی، ۱۳۷۹؛ شریفی، ۱۳۶۸؛ سلطان‌نژاد (۱۳۶۲). برخی از این پژوهشگران به صورت کلی و بدون ذکر دلایل و شواهد پیدایش حسینیه‌ها را در بازه زمانی حکومت صفوی می‌دانند (سلطان زاده، ۱۳۶۲: ۱۸۳، ۱۴۷؛ شریفی، ۱۳۶۸: ۲۷۰).

همچنین مسعود ناری قمی در مقاله «الگوهای کالبدی حسینیه‌ها؛ ریشه‌ها و تحولات» (۱۳۹۵) در جست وجوی روندهای کالبدی – فرهنگی است که به ظهور پدیده منحصربه‌فرد شهری ایران دوران اسلامی، یعنی «حسینیه» منتهی شده است. نویسنده تلاش دارد با تأکید بر شکل شناسی مکان‌های عمومی در معماری ایران مانند مدرسه، مسجد، تکیه و کاروانسرا و همچنین شیوه‌های مرسوم آیین‌های عزاداری، ساختار اولیه حسینیه‌ها که به‌زعم وی تحول‌یافته دیگر عناصر معماری هستند را تعیین کند، اما همان‌طور که خود اذعان دارد توجهی به اسناد تاریخی نکرده و این فرض که حسینیه به عنوان بنایی

جدید در دوره‌ای از تاریخ ساخته‌شده را به کنار می‌نهد. لذا علی‌رغم قدرت تحلیل و استدلال، فرض اصلی نویسنده بی‌پایه است، زیرا چنانکه در این مقاله نشان داده‌شده، حسینیه‌ها با این نام و به‌منظور برپایی عزاداری محرم از دوره‌ای خاص ایجادشده‌اند.

نگاهی به روند تاریخی و مکان‌های عزاداری‌های محرم در ایران

اولین آیین‌های دسته‌جمعی سوگواری بر امامان شیعه و به‌ویژه امام حسین را می‌توان در منابع تاریخی دورهٔ حکم‌فرمایی پادشاهان شیعی و ایرانی آل‌بویه در بغداد که بخشی از حوزهٔ فرهنگی ایران است، جستجو کرد. گرچه پیش از آن نیز در گزارش‌هایی مانند آنچه قاضی تنوخی روایت کرده، سنت نوحه‌خوانی و عزاداری در حوزهٔ عراق، علی‌رغم خشونت شدید حنابله از اواخر سدهٔ سوم نیز جریان داشته است (قاضی التنوخی، ۱۹۸۱: ۲۳۰– ۲۳۳)، اما در دورهٔ آل‌بویه با رسمیت یافتن عزاداری و آزادی عمل شیعیان نسبت به دوره‌های پیشین، کنش‌هایی مانند دسته روی‌ها و حرکات نمادین عزاداری مانند بستن مغازه‌ها، آویختن پلاس بر سردر آن و همچنین برداشتن نمادهای عزاداری مانند تابوت‌واره (ابن جوزی، ۱۹۹۲: جلد ۱۶، ص۱۶؛ جلد ۱۵، ص ۲۴۱؛ مقایسه شود با فقیهی، ص ۴۷۱و۴۷۲) و حتی تصویرسازی وقایع تاریخی مانند آنچه اهل سنت دربارهٔ جنگ جمل و شبیه عایشه و طلحه و زبیر ساختند و همچنین رقابت‌ها و کشاکش دسته‌های عزادار به‌ویژه بین شیعیان و گروه‌هایی از اهل سنت کاملاً صورتی متفاوت یافت و ساختاری آیینی به خود گرفت. در این دوره به دستور معزالدوله دیلمی به سال ۳۵۲ مردم خیمه‌هایی را برای عزاداری در خیابان‌ها برپا کردند و گرچه به‌صورت موقت برپا می‌شد اما به‌نوعی اولین مراکز مخصوص عزاداری بودند. در این دوره مشاهد ائمه شیعه در کربلا و نجف و... هم ازجمله مکان‌های دسته روی عزاداران بود (فقیهی، ۱۳۶۶: ۴۶۶–۴۶۸).

در دوران بعد نیز کم‌وبیش عزاداری ایام محرم در حوزهٔ ایران انجام می‌شد؛ قزوینی رازی از مجالس سوگواری باشکوه عالمان و امرای سنی و شیعه در دوره سلجوقی در شهرهای ری، اصفهان، همدان، ساوه و بغداد، خبر می‌دهد که در آن هزاران نفر شرکت داشته و ضمن ذکر مصیبت امام حسین بر سروصورت خود زده، دستار از سر برگرفته، جامه دریده و خاک‌برسر می‌کرده‌اند. در این دوران آیین‌های عزاداری در میدان‌ها، کاروان‌سراها، مدارس و مساجد و جوامع بوده است (قزوینی رازی،۱۳۳۱: ۴۰۲–۴۰۶و۶۴۶–۶۴۸).

در دورهٔ ایلخانی به جهت پایان خلافت رسمی بغداد و تساهل و تسامح دینی مغولان که عموماً پیرو دین بودائی بودند، شیعیان آزادی عمل بیشتری پیدا کردند. به ویژه بعد از آن که غازان خان اسلام آورد

و به تشیع گرایش داشت و جانشینش الجایتوخان تشیع را پذیرفت. در این دوران به‌نوعی زمینه‌های سیاسی و اجتماعی آیین‌های شیعه فراهم آمد. طرفه آن که برای اولین بار در اواخر دوره ایلخانی و در حدود سال ۷۳۳ هجری در وقف نامه عظیم رکنیه موقوفاتی برای برگزاری عزاداری عاشورا تعیین شد، در وقف نامه دارالسیاده یزد، واقف شمس الدین پسر رکن الدین یزدی برای انجام سالیانه سفره اطعام به مناسبت شهادت امام حسین در روز عاشورا موقوفاتی منظور کرده است (افشار، ج۲، ۱۳۵۴: ۴۷۹).

این روند با قوت بیشتر در دوره تیموری ادامه یافته و رفته‌رفته عاشورا به‌عنوان یکی از روزهای مقدس چندگانه سال شناسایی‌شده و موقوفاتی برای آیین‌های مخصوص آن وضع شد. ملاحسین کاشفی از مجالس باشکوه عزاداری بر امام حسین در دورهٔ تیموری یاد می‌کند (کاشفی، ۱۳۷۱: ۱۲– ۱۴). همچنان که در وقف نامه حسینیه خانقاه افوشته نطنز رسم اطعام در شب عاشورا در کنار چند روز و شب مقدس سال معین می‌شود. در این دوره سلاطین نیز بانی آیین‌های عاشورا و اطعام آیین گزاران بودند، نمونه آن سلطان حسین بایقرا (وفات۹۱۱) است که در ایام عاشورا دو گوسفند آش «بر فقرا و مساکین تصدّق می‌کرد» (سام میرزا، ۱۳۸۴: ۱۵). در این دوره گروه‌های صوفی و مانند قلندریه که اعمال آیینی خاصی داشتند، نیز از این قاعده مستثنا نبودند و در رفتارشان نزدیکی‌هایی با تشیع نشان می‌دادند (مشهدی نوش‌آبادی، ۱۳۹۶: ۷۳ – ۱۱۷). از فحوای سخن کاشفی برمی‌آید در سده نهم مراکزی که سقایان و مداحان پیامبر و خاندانش تردد داشتند، مساجد، خانقاه‌های صوفیه و اهل فتوت و لنگر قلندران بود (کاشفی،۱۳۵۱: ۲۹۶). در واقع گروه‌های صوفی و قلندری رفته‌رفته وارد معرکه‌های عزاداری شده و تکیه‌ها و لنگرهای خود را به مکان عزاداری تبدیل کردند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۳۴ –۱۳۶؛ شیبی، ۱۳۷۴: ۳۲۷؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۲۴۳؛ مشهدی نوش‌آبادی، ۱۳۹۶: ۱۷۵ – ۱۸۰).

۱. حسینیه سید واقف افوشته نطنز

قدیمی‌ترین اشاره به حسینیه در نسبت با نام حسین بن علی مربوط دوره تیموریان و سال ۸۵۷ هجری است. این حسینیه که هنوز آثاری از آن برجای‌مانده و اتفاقاً بخشی از آن در دوره‌های بعدی تبدیل به حسینیه مخصوص عزاداری شده است، در مجموعه موقوفات سید واقف در آبادی افوشته نطنز قرار دارد و اکنون جزو شهر نطنز است. این بنا در بخشی از سرای بزرگ امیر حسن بن حسین بن محمد حسینی قرار داشته که بنا بر کتیبه سردر باشکوه برجای‌مانده آن، در سال ۸۴۹ هجری در زمان شاهرخ میرزا ساخته شده است (نک؛ اسدی و جیحانی، ۱۳۹۷: ۱۳). از این مجموعه که شامل خانقاه، گنبد، باغ، چهارصفه، حمام، آسیاب، قنات، آب‌انبار و... بوده است، وقف نامه‌ای مربوط به سال ۸۵۷ باقی است که

بر اساس آن بخشی از این بنا تبدیل به خانقاه شده و موقوفاتی بر آن مترتب شده است. در وقف نامه خانقاه حسینیه آمده است:

«خانه‌ای را که [حسن بن حسین بن محمد حسینی] از برای اقامت خود اتیان به احداث آن نموده بود و ابواب آن به ریاض و بساطین (بساتین) گشوده، واقع به قریه طیبه افوشته از قرای مدینه نطنز از توابع دارالامان اصفهان مسبل گردانید و از تملک آن اعراض نمود و آن را موسوم گردانید به خانقاه حسینیه یعنی منسوب به حضرت سبط رسول، فلذه کبد البتول، گوشواره عرش رحمان، جگرگوشه پیغمبر آخرالزمان، سرور شهدا، نوباوه باغ اصطفا، هادی الثقلین، بدرالخافقین، شمع سرای رسالت، بل خورشید سماء جلالت، معدن جواهر معرفت، کافل مصالح امت... ثانی السبطین، امام الدارین، السیف الغاص، حسین بن علی بن ابی‌طالب صلوات الله علیهما، ما زهر انوارالزهراء و بهر القمر فی لیله القمراء» (شیخ الحکمایی، ۱۳۸۸: ۴۰) در ادامه نیز درباره کاربری آن آمده است: «و وقف نمود آن خانقاه را با بساطین (بساتین) متصله به آن با توابع و لواحق و مضافات... بر ابناءالسبیل از سادات و علما و صوفیه و فقرا... به‌شرط آن‌که زیاده از اقامت مسافرین توطن ننمایند» (همان، ۴۱) .

هم نام‌گذاری مرکزی خانقاه به نام امام حسین بدیع و عجیب می‌نماید و هم اینکه افرادی که برای خدمت در این خانقاه تعیین شده‌اند، تناسب با مناصب معمول خانقاهی مانند شیخ و مرید ندارند، بلکه بیشتر به ارکان مدرسه علمیه و مسجد شباهت دارند، وظایفی نیز که بر عهده آنان است بیشتر مربوط به همین مکان‌هاست: یک نفر مدرس که علوم شرعیه را در خانقاه مذکور افاده کند، چهار نفر طلبه که به استفاده از علوم شرعیه قیام نماید، امام مسجد، مؤذن، فراش هرکدام یک نفر و دو حفاظ که یکی در خانقاه و دیگری در مقبره واقف که در همین مجموعه است، قرآن بخواند. (همان، ۴۳) این وقف نامه نشانه‌ای از افول سنت خانقاهی در ایران عهد تیموری نیز هست.

نمی‌توان این خانقاه را به‌عنوان اولین حسینیه مخصوص عزاداری تصور کرد، زیرا در برنامه‌ها و آیین‌های روزانه و سالانه این خانقاه جز اطعام فقرا در روز عاشورا، برنامه دیگری مربوط به آیین‌های محرم نیامده است، از مرور بخشی از وقف نامه که به تعیین یک نفر طباخ و وظایف وی اشاره شده، می‌توان به آیین‌های سالانه این خانقاه پی برد: «ایام و لیالی متبرکه مثل عیدین و لیله‌القدر اعنی شب بیست و هفتم رمضان و شب برات و روز دوازدهم ربیع‌الاول و روز عاشورا، پانصد دینار کپکی به اطعمه لایقه صرف نمایند و در شب‌های ماه رمضان پنج من برنج سفید و یک من روغن گاو و پنج من دوشاب و دو من روغن کنجد از برای حلوا و پنج من نان. روشنایی در لیالی متبرکه شمع نیم‌من روغن چراغ نیم‌من و در شب‌های دیگر آن مقدار که ضرورت باشد از روغن چراغ». (همان، ۴۴)

بنابراین گر چه این خانقاه کارکرد معمول مرکز صوفیانه فاصله دارد، اما جایی مخصوص عزاداری محرم نیست و عنوان حسینیه بر آن نیز بیشتر جنبه تکریم و احترام دارد، اما ازاین‌جهت که خانقاه حسینیه اولین مکان شناخته شده در ارتباط با نام حسین بن علی است، اهمیت دارد.

البته در این دوران مکانی در شهر قم نیز به نام خانقاه حسینیه شهرت داشته و برخی به‌اشتباه آن را با حسینیه مخصوص عزاداری امام حسین یکی گرفته‌اند (آژند، ۱۳۸۵: ۳۹). بر اساس نوشته قاضی احمد قمی در خلاصه التواریخ این خانقاه از آن کمال‌الدین حسین مسیبی است، وی که در زمان شاهرخ متصدی امور دیوانی و معماری و در زمان ترکمان کلانتر قم بوده است، «خارج درب کهنگان مدینه قم زاویه‌ای ساخته موسوم به حسینیه مشتمل بر عمارات عالی و باغی همچون ارم ثانی و خود خرقه و جبه پوشیده و در آن زاویه معتکف بودند». (قمی، ۱۳۵۸: ج۱: ۷۹) طبعا نسبت حسینیه برای این خانقاه به سازنده آن حسین مسیبی مربوط است، زیرا نام گذرای بنا به اسم بانی امری معمول است.

۲. آیین‌های محرم در دوره صفوی و توسعه موقوفات عزاداری در دوره سلطان حسین

تقریباً تمام سنت‌ها و آیین‌های امروزی عزاداری به‌نوعی با صفویه مربوط است، درواقع حکومت صفویه محمل مناسبی برای بروز و گسترش آیین‌های عزاداری بود، زیرا صفویان برپایی آیین‌های عزاداری و بزرگداشت امام حسین و دیگر ائمه را ازجمله اهداف مذهبی خود می‌دانستند. بنا بر گزارش‌های متعدد سیاحان این دوره، در ایام عزاداری امام حسین آیین‌های مختلف به‌طور گسترده در ایران برگزار می‌شده است (نک؛ مظاهری، ۱۳۹۷: ۵۹ – ۲۱۴). افندی (وفات۱۱۲۷ ه) از عالمان شیعهٔ دورهٔ سلطان حسین درباره گسترش این آیین‌ها می‌نویسد: «سال‌هاست که در آیین ملوک و سلاطین صفویه – انار الله برهانهم – در باب تعزیه‌داری برای حضرت امام حسین علیه‌السلام در دههٔ اول محرم‌الحرام خصوصاً در روز عاشورا در همگی ولایات ایران، پیوسته این‌چنین بنا گذاشته‌شده، بلکه هرروزه در هرسالی بعضی از اطوار غریب و برخی از اوضاع قریب به ایران نیز به‌تدریج بر آن اطوار سابق خود افزوده و می‌افزایند» (جعفریان، جلد۱، ۱۳۷۳: ۴۶۴و۴۶۵).

با توسعه عزاداری‌ها ضمانت برگزاری سالانه این آیین‌ها مدنظر قرارگرفته و موقوفاتی مخصوص آن ایجاد می‌شود ازجمله موقوفه‌هایی برای آیین روضه‌خوانی که به‌صورت سنتی پایداری در ایران درآمد. موضوع بخش زیادی از موقوفات دوره صفوی، به‌ویژه دوره سلطان حسین برگزاری آیین عزاداری امام حسین است (احمدی، ۱۳۸۵: ۹ – ۱۱). موقوفات عزاداری این دوران دو شکل دارد، برخی از آن‌ها مخصوص عزاداری است و برخی ضمن موقوفات دینی دیگر آمده است. مورد اخیر موقوفه‌هایی در مکان‌های دینی و آموزشی شامل بقعه‌ها، مساجد و مدارس است که سهمی از آن به برگزاری مراسم

عزاداری اختصاص می‌یافت. برای نمونه در وقف نامه مدرسه مصلا و بقعه اسحاقیه واقع در نزدیکی میدان میر چخماق یزد از سال ۱۰۵۳ هجری به موقوفاتی جهت برگزاری روضه خوانی و ذاکری در عزاداری محرم اشاره شده است. در این وقف نامه واقف اسحاق بیک یزدی «مولانا عبدالغفور را بجهت خواندن خطبه و روضه در مصلا مقرر فرمودند مشروط بر آنکه مادام که به این امر خطبه و روضه تواند قیام نمود، هر ساله مبلغ یک تومان و پنج هزار دینار» به وی پرداخت شود. همچنین در ادامه موقوفات این مدرسه آمده است: «و بجهت خلعت خطیب و ذاکران که در ایام اعیاد و عاشورا در بقعه اسحاقیه مصلا جمع می‌شوند مبلغ یک تومان و پنج هزار دینار فلوس رایج عراق مقرر نمودند» (افشار، ج۲، ۱۳۵۴: ۶۲۶).

همچنین میرزا شفیعا و مریم بیگم که هر دو واقف دو مدرسه هستند در وقف نامه‌های خود تصریح کرده اند که در ایام ماه رمضان و محرم باید در مدارس احداثی آنان روضه سیدالشهدا خوانده شود (احمدی، ۱۳۸۵: ۱۲) سلطان محمود حاجی افضل در وقف نامه‌ای به سال ۱۱۲۱ هجری که بخشی از آب قنات کشاورزی را وقف بقعه مزار خود نموده و از جمله مقرر کرده در شب‌های برات، رغاب، بیست و یکم ماه رمضان و شب قتل (عاشورا) در این بقعه حلوا صرف فقرا نمایند (دانش یزدی، ۱۳۸۷: ۲۵۱). وقف نامه حاجی نظر آقا در اصفهان شامل سه وقف نامه که دو بخش آن مربوط به طواف کعبه و زیارت قبور ائمه در شهرهای مدینه، نجف، کربلا، کاظمین، سامرا و مشهد توس به نیابت از واقف است. اما در بخش سوم وقف نامه (۱۱۱۹ه.) متولی سالی هشت تومان در اختیار محمدعلی بیک، غلام آزادشده واقف قرار می‌دهد تا در ایام عاشورا صرف تعزیهٔ خامس آل عبا» شود (جعفریان، جلد ۲، ۱۳۷۳: ۸۸۵ و ۹۰۱).

وقف نامه عزاداری در فرح آباد اصفهان نمونهٔ جالب از اختصاص تمام موقوفه جهت عزاداری محرم است، واقف سلطان حسین صفوی است و محل برگزاری آیین‌ها کاخ فرح‌آباد اصفهان است (جعفریان، ج ۲، ۱۳۷۳: ۹۰۳-۹۱۲). در این وقف نامه که سال ۱۱۲۸ هجری تنظیم شده است، مقرر شده حاصل موقوفات مزبوره هر سال در ایام عاشورا، بیست و یکم رمضان و روز اربعین صرف اخراجات تعزیه حضرت سیدالشهدا که حدیث ائمه گویند شود، واعظان احادیثی درباره تعزیه آن امام معصوم شهید مظلوم واقع‌شده و مراثی آن امام عالی مقام در شهر فرح‌آباد بیان کنند و روضه بخواند و جمعی از مؤمنین و مؤمنات در آن جمع حاضر باشند به تعزیه مشغول گردند و قدری که مناسب دانند، به آن طالب علم دهند و تتمه را با طبخ

حلیم در شب عاشورا و در ایام مزبوره و نان گندم و سایر مأکولات به جز چیزهای شیرین مثل حلوا[۱] به جهت جمعی در آن مجمع به خدمات مشغول باشند، صرف نمایند (همان، ۹۱۰). همچنین در وقف نامه مدرسه سلطان حسینیه اصفهان (۱۱۰۷ تا ۱۱۳۳) مقرر شده است مبلغ بیست تومان در ایام عاشورا در مدرسه مزبور صرف مراسم تعزیه نمایند (همان، ۹۲۲).

چنان که مشاهده شد توجه سلطان حسین به امر عزاداری محرم و ایجاد موقوفات جهت برگزاری سالانه آن دیگر دولتمردان و صاحب منصبان و خیرین را به وقف برای آیین‌ها وامی‌داشت. این سنت تقریباً در همه شهرها جاری بود و اختصاص موقوفه به عزاداری در سال‌های حکومت وی چشمگیر شد.

قدیمی‌ترین حسینیه‌های مخصوص عزاداری امام حسین

توسعه عزاداری‌های محرم و صفر در دوره سلطان حسین ضرورت ایجاد بناهایی مخصوص عزاداری را ایجاب می‌کرده است، به ویژه آن‌که بانفوذ علمای شیعه، حکومت صفوی رفته رفته از تصوف نیز فاصله گرفت و تمایلی به گسترش تکیه به عنوان مرکزی صوفیانه نداشت. ازاین‌رو ما شاهد پدیدهٔ نوظهور حسینیه در ساختار مجموعه‌های مذهبی و شهری ایران هستیم. بر اساس اسناد موجود اولین مکان‌هایی که با عنوان حسینیه و مخصوص عزاداری امام حسین ساخته شده‌اند مربوط به اواخر دوره صفوی و پادشاهی سلطان حسین (۱۱۰۵–۱۱۳۵هـ) است. از این دوران است که حسینیه به عنوان مکانی مهم و محوری در مرکز محلات ایران شکل گرفته و در کنار مسجد، میدان و بازار به عنوان عنصری تازه پدید می‌آید. سه حسینیه از این دوران می‌شناسیم که هر سه در پیوند با مسجد است. این سه حسینیه عبارت اند از حسینیه مسجد قاضی آران در شهر آران و بیدگل در منطقه کاشان، حسینیه جنب مسجد میر چخماق یزد و حسینیه مسجد سر پُلک یزد. هر سه وقف نامه به لحاظ زمانی کاملاً نزدیک هستند. یکی از آنها از سال ۱۱۲۰ و دودیگر مربوط به سال ۱۱۲۳ هجری است.

۱. حسینیه میدان امیر چخماق یزد

قدیمی‌ترین موقوفه مورد بررسی مربوط به هزینه‌ها و نذورات حسینیه واقع در میدان امیر چخماق یزد در سال ۱۱۲۰ هجری است. بر اساس کتیبه وقف نامه‌ای به تاریخ ۱۱۲۰ که با خط نسخ بر روی سنگ مرمر قهوه‌ای‌رنگ به ابعاد ۳۶ در ۱۰۳ سانتی‌متر در کریاس مسجد میر چخماق نوشته شده (افشار

[۱]– ممنوعیت خوردنی‌های شیرین در وقف نامه‌ها عمومیت ندارد بلکه در برخی از وقف نامه‌ها تهیه آن تصریح شده است (نک؛ احمدی، ۱۳۸۵: ۱۱ و ۱۲).

ج۲، ۱۳۵۴: ۱۸۵؛ دانش یزدی، ۱۳۸۷: ۲۳۹)، عواید یک قهوه‌خانه بر عزاداری سیدالشهدا در حسینیه جنب مسجد وقف شده است. (تصویر ۱) واقف میرزا محمد محسنا وزیر دارالعباده یزد همگی و تمامی یک باب قهوه‌خانه وسیعه معینه متصله به میدان و بازار محله میر چقماق را بر تعزیه سیدالشهدا مقرر کرده تا آنچه هرساله از مداخل و اجاره آن به عمل آید، پس از تعمیرات ضروری، «صرف فرش، و بعدازآن سوخت و روشنایی معمول حسینیه مزبوره و گرفتن کاغذ پنجره قهوه‌خانه و ابقای کرباس سیاه پوشش دوره حسینیه و شدّهای چهل گیسوی وقفی معینه و اگر چیزی از آن زائد باشد در شب عاشورا به فقرا و مساکین اطعام نمایند» و اگر احیاناً «از این مصرف چیزی زیاده آید صرف روشنایی مسجد جامع محاذات قهوه‌خانه مزبور شود». این وقف نامه در ۲۶ شوال سال ۱۱۲۰ تحریر شده است (افشار، ج۲، ۱۳۵۴: ۱۸۵ تا ۱۸۷). ایرج افشار مراد از حسینیه وقف نامه را همان حسینیه‌ای می‌داند که غرفه‌ها گلدسته‌های بلند و زیبایی آن بر سردر بازار مشرف‌به میدان میرچخماق ساخته و به اسلوب تکایای یزد ساخته و تبدیل به نماد شهر یزد شده است (همان، ۱۸۶)، گر چه بخش‌های سردر در سده سیزدهم هجری به حسینیه اضافه شده است (همان: ۷۰۸؛ تصاویر ۲ و ۳).

تصویر ۱. کتیبه موقوفات حسینیه میرچخماق یزد. ماخذ دانش یزدی، ۱۳۸۷: ۲۳۹)

تصویر۲ و ۳ به ترتیب تصویر و پلان نمای قدیمی حسینیه امیر چخماق (مأخذ: ppt90.ir/powerpoint-projects)

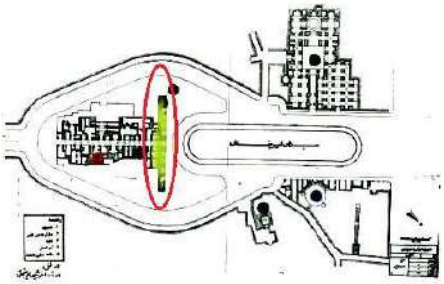

تصویر٤ و ٥. تصویر و پلان نمای جدید حسینیه و میدان امیر چخماق (ماخذ: ppt90.ir/powerpoint-projects و mizboon.com)

باید توجه داشت بر اساس وقف نامۀ برجای‌مانده از مجموعه امیر چخماق، امیر جلال‌الدین چقمقاق شامی حاکم یزد در دوره شاهرخ به سال ۸۴۱ هجری اقدام به ساخت و وقف پنج‌گانه‌ای شامل مسجد خانقاه، مصنعه (آب‌انبار، برکه)، نهر و چاه آب سرد اقدام کرد (افشار، ج۲، ۱۳۵۴: ۱۷۰). در وقف نامه ذکر شده که وی در جنب مسجد خانقاهی ساخت و مورد وقف و آیندگان و روندگان به خانقاه را معین کرد (همان: ۱۶۹) و موقوفاتی برای آن مقرر کرد تا هرسال ۳ هزار دینار کپکی در وجه سفره و آش و یک‌صد دینار کپکی در لیالی متبرکه صرف شود(همان: ۱۷۸). از این مجموعه تنها مسجد آن هنوز برجای است اما از خانقاه جنب مسجد خبری نیست. با توجه به تبدیل خانقاه‌ها و تکایای صوفیه به

مراکز عزاداری ممکن است حسینیه موجود که به تکیه نیز شهرت دارد، درواقع همان خانقاه یا به‌جای همان خانقاهی مورداشاره باشد که پس از تغییر کاربری، تبدیل به حسینیه شده و موقوفاتی جهت برگزاری آیین‌های عزاداری بر آن معین شده است (تصاویر ۲ تا ۵).

۲. حسینیه مسجد سرپُلک یزد

حسینیه سرپُلک در محله‌ای بدین نام و در کنار مسجد سر پُلک، ابتدای بازارچه سرپلک در محدوده خیابان‌های قیام و سید گل سرخ، بین محلات حاجی یوسف و دو منار شهر یزد قرار دارد. مسجد سرپلک مجموعه‌ای خشتی شامل شبستان زمستانی، صحن، گنبد و ایوان تابستانی است. این اثر در تاریخ ۱۶ آبان ۱۳۷۹ با شماره ثبت ۲۸۴۶ به عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده است (نک؛ صادق احمدی، ۱۳۹۳: ۶۸-۷۱). افشار درباره این مسجد می‌نویسد:

«سر پلک (سرپولک مذکور در تاریخ جدید یزد) محله‌ای است که در قرن هشتم خارج از حصار شهر و نزدیک به دروازه قطریان بوده است. در جامع الخیرات استطراداً از آن به‌عنوان سرپل یاد شده است. مسجد سرپلک متصل است به حسینیه. بنای اصلی قدیم آن به اعتبار کاشیهای تیموری شش‌وجهی با حاشیه سیاه‌وسفید در دیواره‌ها و دست‌اندازهای غرفه‌ها و کاشی معرق با گل و بوته در محراب در قرن نهم ساخته شده بوده و به استناد لوح کاشی مربوط به تجدید بنا در ۱۱۲۳ نوسازی شده است». وی درباره کتیبه ساخت حسینیه اضافه می‌کند: در بالای سر در مسجد از طرف حسینیه یک قطعه کاشی مورخ ۱۱۲۳ نصب است و قطعه‌ای شعر به خط نستعلیق بر آن خوانده می‌شود (افشار، ج ۲، ۱۳۵۴: ۲۶۳).

تصویر ٦. عکس هوایی مسجد و حسینه سرپلک (مأخذ: گوگل)

تصویر ۷. پلان مسجد و حسینیه سرپلک (مأخذ: صادق احمدی، ۱۳۹۳: ٦٨)

کتیبه وقف نامه ساخت حسینیه و تعمیر مسجد را باید قدیمی‌ترین وقف نامه شناخته‌شده‌ای بدانیم که به ساخت حسینیه اشاره دارد، زیرا دو کتیبه قبلی مربوط به موقوفات اختصاص‌یافته به حسینیه است و تاریخ ساخت آن دو حسینیه که ممکن است هم‌زمان یا کمی قبل‌تر از موقوفات به آن باشد معلوم نیست. این کتیبه شامل ۱۶ بیت شعر به خط نستعلیق است که متن اشعار در داخل طرح محراب همراه قاب‌نماهای مستطیل شکل مزین به نقوش اسلیمی آمده و در بالای آن نقش اسبی میان گل‌وبوته دیده می‌شود (همان، ۲۵۶). این کتیبه منظوم به ساخت حسینیه در کنار مسجدی قدیمی به دست حاجی نصیر «در روزگار دولت سلطان حسین شاه» اشاره دارد که بر اساس آن حاجی نصیر در تاریخ ۱۱۲۳ هجری مسجد کهنه‌ای را بازسازی و در کنار آن حسینیه‌ای جهت عزاداری امام حسین ساخته است. برخی از ابیات کتیبه که دلالت مستقیم به ساخت حسینیه دارد این است:

در روزگار دولت سلطان حسن شاه/شاهنشه ممالک دین خسرو زمان
حاجی تفسیر که قبله اهل [کرمست]/منظور لطف و رحمت خلایق انس و جان...
نوگشته مسجد کهن از حسن سعی او/ ز [آب یقینش] شده چون روضه جنان...
توفیق یافت از شه مظلوم کربلا/تا از کرم حسینیه سازد بجنب آن
همت گماشت باز بتعمیر این بنا/ بهر خروش جمع مصیبت رسد [گان]».[2]

(افشار، ج ۲، ۱۳۵۴: ۲۶۳؛ قس دانش یزدی، ۱۳۸۷: ۲۵۷)

2. گرچه در پایان کتیبه به صراحت سال ۱۱۲۳ آمده است اما تاریخ ساخت حسینیه به‌صورت ماده تاریخ در بیت ۱۳ و هم ۱۵ آمده است: «ای ملتجای جمله محبان اهل‌بیت»/ تاریخ بود زد چو رقم عقل نکته‌دان؛ تاریخ دیگر از پی اتمام عقل گفت:/ «اینجا بپاست ناله جوش از حسینیان» معادل ۱۱۲۲ هجری است. باید توجه کرد که گاهی ماده تاریخ‌ها دقیق در نمی آمده است و یا همانند اینجا سال تکمیل بنا و ساخت کاشی یک سال پس از سرودن ماده تاریخ بوده است.

تصویر ۸ و۹. محل نصب و کاشی وقف نامه ساخت حسینه سرپلک یزد (ماخذ: ۱۳۸۷: ۲۵۶)

۳. حسینیه مسجد قاضی آران

مجموعه مسجد، حسینیه و زیارتگاه قاضی در شهر آران و بیدگل در نزدیکی کاشان قرار دارد و قدمت آن حداقل به دوران صفوی می‌رسد. کتیبه‌ای در زیارتگاه موسوم به ۵ امامزاده این مجموعه از سال ۱۰۵۰ قمری نصب است و کتیبه‌های محراب و پیشانی ورودی زیارتگاه از دوران قاجاری است. در بخش بالایی دو در حسینیه، دو سر توغ از دوران صفوی نصب شده که یکی از آن‌ها تاریخ ۱۱۱۹ هجری دارد (مشهدی نوش‌آبادی و خداداد، ۱۳۹۴: ۱۴۹) و یادگار نوشته‌هایی از دوره زندیه دریکی از شبستان‌های مسجد به چشم می‌خورد.

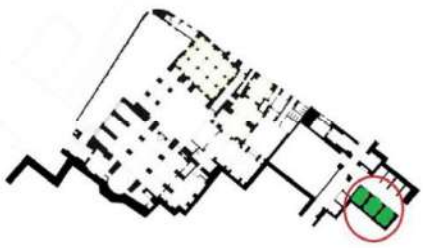

تصویر ۱۰ و ۱۱. تصویر هوایی (ماخذ گوگل) و پلان مجموعه مسجد، زیارتگاه، بازارچه و موقعیت حسینه قاضی آران (ماخذ: اداره میراث فرهنگی آران و بیدگل)

حسینیه این مسجد در جوار مسجد، زیارتگاه، آب‌انبار و بازارچه قدیمی و مشرف‌به میدانی است که امروز نبش خیابان محمد هلال قرار دارد. حسینیه احتمالاً در دوره قاجاری و یا پس‌ازآن بازسازی‌شده است، سنگ وقف نامه‌ای در ورودی مسجد نصب بود که به دلیل اینکه یک‌بار این سنگ از جای خود کنده و سرقت شد، آن را پس از یافتن در انباری نگهداری می‌کنند، درحالی‌که براثر کندن دچار شکستگی شده است (تصویر ۱۲ و ۱۳).

تصویر ۱۲ و ۱۳. محل نصب و لوح سنگی کتیبه وقف عواید قپان بر مسجد و حسینیه قاضی آران (ماخذ: نگارنده)

این وقف نامه از سال ۱۱۲۲ است که همانند وقف نامه پیشین بر روی سنگ مرمر قهوه‌ای روشن که موارد مصرف وقف آن نیز مانند وقف نامه حسینیه امیر چخماق است. وقف نامه به وقف قپانی اشاره دارد که عواید آن خرج روشنایی و فرش‌های مسجد و حسینیه قاضی و اطعام عزاداران حسینیه جنب آن گردد. محتوای کتیبه وقف نامه که برای اولین بار نشر می‌شود چنین است:

(۱) بسم‌الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب‌العالمین (۲) والصلوۀ والسلام علی محمد و آله الطاهرین اما بعد (۳) وقف نمودند عزّت مانان حاجی الحرمین الشریفین حاجی علی (۴) محمد سلم الله بن مرحمت پناه حاجی غیاث‌الدین نصرآبادی و محمدمنعم (۵) بن المرحوم المغفور حاجی نورالدین آرانی، همگی و تمامی یکدست قپان معین (۶) که الیوم در فضای مسجد قاضی مشهور و حسینیه که در جنب مسجد مذکور (۷) واقعست، معمولست مشروط بر آنکه هر انتفاعی که از قپان مذکور حاصل شود (۸) صرف روشنایی و فروش(فرش‌ها) مسجد مذکور و طعام امام حسین و سایر اخراجات ضروریه مسجد نمایند (۹) تا آن مثوبات(= ثواب‌ها) به روزگار فرخنده آثار اولیاء دولت ابد مدت دوران قاهره عدت (۱۰) و باهره عاید گردد و باعث رسته‌گاری(کذا) یومٌ لا ینفع المال و لا بنون (۱۱) گردد، وقفا صحیحا شرعیا مابدّا و کان فی غرۀ شهر (۱۲) صفرالمظفر سنه اثنی و عشرین و مائۀ و الف ۱۱۲۲.

در این وقف نامه هم ضمن اشاره به مکانی به نام حسینیه در جنب مسجد قاضی به وقف عواید قپان بر روشنایی و فرش مسجد و طعام عزادارن امام حسین اشاره دارد.

تحلیل محتوای کتیبه‌ها

۱. حسینیه در کنار مسجد و بازار

اولین نکته موردتوجه مجاورت هر سه حسینیه با مسجد و به‌نوعی جزو و مکمل آن بنا هستند. درواقع با توسعه عزاداری‌ها، به‌ویژه روضه‌خوانی، سینه‌زنی، دسته روی، ساخت بنایی مخصوص عزاداری را ایجاب می‌کرد، لذا لازم می‌آمد که در کنار مسجد محلی برای عزاداری ساخته شود. شاید احکام راجع به مسجد مانند ممنوعیت ورود زنان به مسجد در زمان عادت ماهیانه و جز آن‌که امکان برگزاری آیین‌های محرم در آن را محدود می‌ساخت نیز در ساخت مکانی غیر از مسجد برای عزاداری تأثیر داشته است، لذا هر حسینیه در کنار مسجد و گویی مکمل آن ایجاد می‌شده است، چنان‌که رفته‌رفته حسینیه در کنار مسجد، میدان و بازار یکی از ارکان مهم مرکز محله شناخته‌شده و محلات نه با مساجد بلکه با حسینیه از یکدیگر تفکیک می‌شدند. زیرا هر حسینیه اختصاص به یک محله داشت، اما تعداد مساجد

در هر محله زیاد بود و به‌عنوان عنصر هویت‌بخش محله شناخته نمی‌شد و چنان‌که برخی اذعان دارند وجود حسینیه‌ها تا حدود زیادی از مرکزیت بی‌همتای مساجد کاست. (سلطان‌نژاد، ۱۳۶۲: ۱۴۹)

محل استقرار حسینیه از جنبه دیگر نیز قابل‌توجه است و آن قرار گرفتن در مرکز اقتصادی و بازار محل است. هر سه حسینیه با عنصر بازار در ارتباط هستند و این کارکرد را تا امروز هم حفظ کرده‌اند. در حسینیه امیر چخماق به‌صراحت اشاره به بازار شده است و موقوفه آن یعنی قهوه‌خانه نیز در بازار قرار داشته و امروز نیز حسینیه در ورودی بازار است. حسینیه سرپلک در جنب بازار محل واقع است، اما مسجد قاضی موقوفه جالب‌تری دارد و آن قپان بزرگی است که در مرکز تبادلات اقتصادی محلی و شهری قرار داشته و مستقیماً با انواع کسب‌وکار مربوط است، ضمن آن‌که امروزه نیز کم‌وبیش بازارِ جنب حسینیه رونق دارد.

۲. حسینیه جایگزین خانقاه

مقایسه این سه وقف نامه با وقف نامه‌هایی مانند وقف نامه رکن‌الدین یزدی، امیرچقماق یزد، مجموعه عمادی کاشان و حتی رَبع رشیدی تفاوت جالبی نشان می‌دهد. بدین لحاظ که در وقف نامه‌های ذکرشده واقفان معمولاً در کنار و در ملازمت با مسجد و احیاناً مدرسه، خانقاهی نیز بنا و وقف می‌کردند، اما در این سه لوح وقفی موردبحث، در کنار مسجد، عنصر جدیدی جای خانقاه را گرفته و آن حسینیه است، گویا عدم توجه حاکمان صفوی به خانقاه و مخالفت علمای شریعت بر تصوف و درنتیجه جهت‌گیری آیینی گروه‌های صوفی، قلندری و اهل فتوت در تبدیل این مراکز صوفیانه به‌عنوان محل برگزاری آیین‌های عاشورا، رفته‌رفته موجبات افول سنت خانقاهی در ایران را فراهم کرده است.

حتی در این دوران موقوفات مربوط به خانقاه نیز از طرف برخی موردتردید واقع شده و علمای برجسته مانند محمدباقر مجلسی موارد وقف خانقاه را باطل می‌دانستند. در رساله سؤال و جواب مجلسی شخصی دراین‌باره چنین استفتاء کرده است: «هرگاه مصرف وقف را امر نامشروعی قرار دهند، مثل آن‌که ملکی را وقف کرده باشند که حاصل آن صرف غنا و چرخ زدن که از بدعت‌های بعضی متصوفه است نمایند، چه حکم دارد؟ جواب: مشهور آن است که آن وقف باطل است.» (نک؛ احمدی، ۱۳۸۵: ۱۶). پس بدین دلایل و بنا بر شواهد تاریخی خانقاه‌ها یا همان تکیه‌های صوفیه به مرکز عزاداری تبدیل شد و ساخت خانقاه به‌عنوان موقوفه‌ای معمول در ایران غیرمعمول شد. در این میان گروه‌های اهل فتوت و جوانمردان که متولی آیین‌گزاری‌های مختلف در شهرها بودند نیز مراکز صوفیه را پایگاهی مناسب و کافی برای برگزاری این‌گونه آیین‌ها نمی‌دیدند و لذا عنصر جدیدی در معماری شهری ایران شکل گرفت و آن حسینیه بود. سنت آیین‌گزاری رفته‌رفته در دوره قاجاری از جوانمردان به لوطی‌ها (نک؛ مستوفی، ج۱،

۱۳۷۱: ۳۰۴) و در دوره پهلوی و پس از آن به هیئتی‌ها رسید و حسینیه در کنار مسجد دارای هـویتی مستقل گشت و هیئتی‌ها جمعیتی غیر از مسجدی‌ها گرچه تعارضی بین این دو گروه نیست، اما تیـپ شخصیتی این دو گروه از هم جداست و اصولاً هیئتی‌ها بانیان عزاداری هسـتند نـه الزامـاً از تیـپ و مسجدی که حضور در مسجد و آیین‌های مربوط به آن به‌ویـژه شـرکت در نمـاز جماعـت روزانـه از ویژگی‌های آن‌هاست.

۳. آیین‌ها در حسینیه‌های آغازین

هر سه کتیبه به حسینیه به عنوان محل عزاداری امام حسین در ایام عزاداری که به طـور معمـول از دهه اول محرم آغاز شده اشاره دارند و در هر سه به نام حسینیه و امـام حسـین و برخـی آیـین‌هـای مربوط به عزاداری اشاره شده است. با این اوصاف وقف نامه حسینیه امیر چخماق به برخی از آیین‌ها مانند سیاه‌پوش کردن دیوارهای حسینیه اطعام عزاداران امام حسین در عاشورا و مراسم بـه پاداشـتن شدّ چهل گیسو که هنوز نیز کاربرد دارد نیز اشاره شـده اسـت (دربـاره چهـل گیسـو نـک؛ مشـهدی نوش‌آبادی، ۱۳۹۶: ۲۵۱-۲۵۲) دو توغ صفوی نصب شده بر سر در حسینیه قاضی کـه یکـی از آنهـا تاریخ ۱۱۱۹ هجری دارد نیز نشان می‌دهد توغ‌برداری نیز یکی از آیین‌های مربوط به حسـینیه بـوده که معمولاً همراه با دسته روی است.[3] در کتیبه مسجد و حسینیه قاضی نیز به اطعام عـزاداران اشـاره شده و به آیین‌های دیگر پرداخته نشده است البته ضرورتی هم نبوده که بدان اشاره شـود. در کتیبـه ساخت حسینیه سرپلک ازآنجاکه به ساخت و نه به موقوفات احتمالی آن اشاره نشده است، به ذکر یـا حسین، سوگواری برای شهیدان کربلا و ثواب ریختن اشک برای ایشان کـه باعـث بخشـایش گنـاه می‌شود اشاره رفته است. البته از متن وقف نامه فرح آباد و دیگر وقف نامه‌هایی عزاداری همـان دوره می‌توان دریافت که در حسینیه وعظ و حدیث، مرثیه‌خوانی، واقعه خـوانی، روضـه‌خـوانی، عـزاداری و توزیع نذریات خوردنی مانند پخت آش، حلیم، نان حلوا و شـربت رواج داشـته اسـت (قـس؛ احمـدی، ۱۳۸۵: ۹-۱۲).

وقتی بنایی دائمی برای آیین‌های عزاداری و شیعی وقف می‌شود، طبعاً نمی‌تواند برنامه‌های آن موقـوف بر یک روز یا یک دهه باشد و باید برای دیگر ایام سال هم برنامه وجـود داشـته باشـد. امـروزه در ایـام محرم و صفر و دیگر روزهای برگزاری آیین‌های عزاداری و شادی برای چهارده معصـوم در حسـینیه‌هـا برنامه برگزار می‌شود. گویا از همان ایام نیز چنین رسمی وجود داشته است. وقف نامه‌ای از سـال ۱۱۲۹ در دست است که نشان می‌دهد آیین‌های سالیانه محرم در آن دوران که طبعاً در حسینیه‌ها هـم برگـزار می‌شده شامل روزها و شب‌های دهه اول محرم، روز و شب اربعین امام حسین، بیست و هشـتم صـفر و

3. (درباره انواع کاربردهای توغ نک؛ مشهدی نوش‌آبادی، ۱۳۹۰: ۳۳-۴۸)

به‌طورکلی ایام سوگواری پیامبر (ص)، امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین و سایر شهیدان کربلا بوده است (همان، ۱۰).

٤. حسینیه و سلطان حسین صفوی

تردیدی نیست که حسینیه به‌عنوان مرکز آیین‌های سوگواری مربوط به حسین بن علی است، اما به نظر می‌رسد در انتخاب این نام گوشه نظری هم به سلطان حسین صفوی است که به شدت بر توسعه آیین‌ها افزود و خود در این راه پیش‌قدم بود. در دو وقف نامه صراحتی و کنایتی به نام این شاه آیین‌گزار است. در طلیعه شعر وقف نامه حسینیه سر پلک صراحتا به نام سلطان حسین اشاره شده است، در متن وقف نامه قاضی گرچه صراحتا به نام سلطان حسین اشاره نشده، اما در عبارتی به وضوح سلطان وقت را ستوده است: «تا آن مثوبات به روزگار فرخنده آثار اولیاء دولت ابد مدت دوران قاهره عدت و باهره عاید گردد». بعید است این وصف به شخصی غیر از پادشاه مربوط شود. گویا کاتب و یا بانی وقف نامه با توجه به عنوان حسینیه صراحتی در انتساب آن به سلطان حسین لازم نمی‌دانسته است.

به هر روی عنوان حسینیه متضمن اشارتی به سلطان حسین باشد یا نباشد، وجود چنین عنصری در فضای محلی و شهری ایران را باید به اهتمام سلطان حسین و کارگزارانش به توسعه آیین‌های محرم مربوط دانست.

جمع‌بندی

گرچه اولین بنای حسینیه منسوب به حسین بن علی (ع) در ایران خانقاه حسینیه افوشته نطنز اثری از دوره تیموری است، اما این مکان مخصوص عزاداری امام حسین نبود، بلکه اولین حسینیه‌ها در ایران و به دنبال توسعه عزاداری‌های محرم در دوره سلطان حسین صفوی و ضرورت ایجاد فضای مخصوص این آیینها شکل گرفت تاریخ لوح وقف نامه برجای‌مانده از سه حسینیه در ایران در شهرهای یزد و آران و بیدگل در منطقه کاشان داری تاریخ ۱۱۲۰، ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ هجری هستند که نشان دهنده تحولی خاص در این سال‌هاست.

این حسینیه‌ها همگی در جنب و در ارتباط با مسجد و بازار ساخته شده‌اند و گویا بنای مکملی برای مساجد هستند و جالب است که امروزه پس از قرن‌ها ساختارها حفظ شده و ارتباط بین این عناصر محلی و شهری به قوت خود باقی است. از این میان وقف نامه حسینیه سرپلک یزد به ساخت حسینیه در کنار مرمت مسجد اشاره دارد. در وقف نامه مسجد قاضی آران و حسینیه امیرجخماق یزد به مصرف

عواید موقوفه به صورت مشترک برای هزینه‌های مسجد و حسینیه تصریح شده است. به‌جز آن این وقف نامه‌ها گویای نوع آیین‌های عزاداری آن دوران مانند سیاه‌پوشی حسینیه، طعام عزاداران و فقرا، نوحه‌خوانی، آذین و گرداندن علم چهل گیسو نیز هست.

با توجه به محتوای این سه کتیبه شناسایی شده که می‌توان آن را به نمونه‌هایی دیگر از حسینیه‌های آن دوران تسری داد، مشخص می‌شود سنت ساخت حسینیه در مرکز بافت مذهبی و شهری ایران در اواخر دوره صفوی شکل گرفته است، بدین ترتیب ابهامی که درباره زمان بنای اولین حسینیه‌ها وجود دارد رفع می‌شود.

با توجه به شناسایی این حسینیه‌ها که برخی از آن‌ها مانند حسینیه سرپلک به‌احتمال‌زیاد و برخی دیگر با احتمالی قابل‌بررسی ساختارهای قدیمی خود را حفظ کرده است، می‌توان به ساختار اولین حسینیه‌ها به‌عنوان بخش مهمی از معماری مذهبی و در پیوند با دیگر عناصر شهری پی برد که پرداختن به آن موضوع مقاله دیگری است.

منابع

ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن الجوزی (۱۹۹۲). *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*. ج ۱۶ و ۱۵. بیروت: دارالکتب العلمیه.

آژند، یعقوب (۱۳۸۵). *نمایش در دوره صفوی*. تهران: فرهنگستان هنر.

احمدی، نزهت (۱۳۸۵). کارکرد موقوفات در گسترش مراسم مذهبی دوره صفوی، *مجله پژوهش‌های تاریخی*. (۲)۱، ۲۶-۷.

اسدی چیمه نغمه، جیحانی حمیدرضا (۱۳۹۷). نام‌ها و نقش‌ها؛ روایتی از شکل‌گیری مجموعهٔ تیموری افوشته. *مجله مطالعات تاریخ فرهنگی فصلنامه انجمن ایرانی تاریخ*. (۴) ۳۸، ۵-۲۴.

افشار، ایرج (۱۳۵۴) *یادگارهای یزد*. ج ۲. تهران: انجمن آثار ملی.

پیترسون، ساموئل (۱۳۶۷). *تعزیه و هنرهای مربوط به آن. در تعزیه هنر بومی پیشرو ایران*. گردآوری پیتر چلکووسکی. ترجمه داوود حاتمی. تهران: علمی و فرهنگی.

تنوخی، قاضی ابن علی المحسن (۱۹۸۱). *نشوارالمحاضرهٔ و اخبارالمذاکرهٔ*. تحقیق عبود الشالچی. بیروت: مکتب المحقق.

توسلی، محمد (۱۳۷۹). *حسینیه‌ها، تکایا، مصلاها، معماری ایران (دوره اسلامی)*. گردآوری مجیدیوسف کیانی. تهران: سمت.

جعفریان، رسول (۱۳۷۳). *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*. جلد ۱ و ۲. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

دانش یزدی، فاطمه (۱۳۸۷). *کتیبه‌های اسلامی شهر یزد*. زیر نظر محمدحسن خادم‌زاده. تهران: سبحان‌نور و پایگاه میراث فرهنگی یزد.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹). *دنباله جستجو در تصوف ایران*. تهران: امیرکبیر.

سلطان نژاد، حسین (۱۳۶۲). *روند شکل‌گیری شهر و مراکز مذهبی در ایران*. تهران: آگاه.

شریفی، جهانگیر (۱۳۶۸).*زواره، در شهرهای ایران*. به کوشش محمد یوسف کیانی. تهران: جهاد دانشگاهی. ۲۵۳ – ۲۸۹.

الشیبی، کامل مصطفی (۱۳۷۴). *تشیع و تصوف*، ترجمه علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیرکبیر.

شیخ الحکمایی، عمادالدین (۱۳۸۸). وقف نامه خانقاه حسینیه و گنبد سبز نطنز (۸۵۷ ق) ، *در اسناد معماری ایران دفتر اول*. تهران: موسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری. ۳۵ – ۴۸.

صادق احمدی، مهدی (۱۳۹۳). *خانه های آسمانی۲؛ معرفی مساجدی از گذشته تا امروز*. تهران: شرکت عمران شهرهای جدید.

صفوی، سام میرزا (۱۳۸۴). *تذکرهٔ تحفهٔ سامی*. تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، تهران: اساطیر.

قزوینی رازی، عبدالجلیل (۱۳۳۱). *النقض*. تصحیح سید جلال‌الدین حسینی(ارموی). تهران: مجلس.

قمی، قاضی احمد بن حسین (۱۳۸۳). *خلاصه التواریخ*، ج ۱ و ۲. تصحیح احسان اشراقی. تهران: دانشگاه تهران.

کاشفی، حسین (۱۳۵۰). *فتوت نامهٔ سلطانی*. به اهتمام محمدجعفر محجوب. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳). *سفرنامه کمپفر*. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: خوارزمی.

فقیهی، علی‌اصغر (۱۳۶۶). *آل‌بویه*. تهران: صبا.

مستوفی، عبدالله (۱۳۷۱). *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی ایران دورهٔ قاجاریه*. ج ۱، تهران: زوار.

مشهدی نوش‌آبادی، محمد (۱۳۹۶). *تصوف ایرانی و عزاداری عاشورا؛ نقش صوفیه، اهل فتوت و قلندریه در بنیان‌گذاری آیین‌های محرم*. اصفهان: آرما.

مشهدی نوش‌آبادی، محمد (۱۳۹۳). حسینیه، در *دانشنامه جهان اسلام*. ج ۱۳، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.

مشهدی نوش‌آبادی، محمد (۱۳۹۰). نگاهی مردم شناختی به آیین‌های توغ برداری در ایران. *مجله فرهنگ مردم ایران*. (۳) ۲۶، ۳۳ – ۴۸.

مشهدی نوش‌آبادی، محمد و خداداد، محمد (۱۳۹۴). توغ‌های نفیس و تاریخی شهرستان‌های کاشان، آران‌وبیدگل و نطنز. *مجله پژوهش‌نامه کاشان*. (۱) ۱۴. ۱۴۰–۱۸۲.

مظاهری، محسن‌حسام (۱۳۹۷). *تراژدی جهان اسلام، عزاداری شیعیان به روایت سفرنامه‌نویسان، مستشرقان و ایران‌شناسان (از صفویه تا جمهوری اسلامی)*. ج ۱، اصفهان: آرما.

منفرد، افسانه (۱۳۸۳). *تکیه در دانشنامه جهان اسلام*. ج۸. زیر نظر غلامعلی حداد عادل. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

میرمحمدی، حمیدرضا (۱۳۸۰). پراکندگی جغرافیایی اماکن مذهبی کشور در قالب استانی. *مجله مسجد*. (۴) ۵۸.

ناری قمی، مسعود (۱۳۹۵). الگوهای کالبدی حسینیه‌ها: ریشه‌ها و تحولات. *مجله مطالعات معماری ایران*. (۱) ۹. ۲۵ – ۴۵.

گزارش تصویری و تحلیل فنی مسجد سر پلک. کد خبر : ،۱۹۳۹۶، ۳۰ مهر ۱۳۹۴.

نراقی، حسن (۱۳۸۲). *آثار تاریخی شهرستان‌های کاشان و نطنز*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

نراقی، حسن (۱۳۶۵). *تاریخ اجتماعی کاشان*. تهران: علمی و فرهنگی.

نصرآبادی، محمد طاهر (۱۳۶۱). *تذکرهٔ نصرآبادی*. تصحیح وحید دستگردی. تهران: قزوینی.

http://ppt90.ir/powerpoint-projects-

https://mizboon.com/Blog/1398/11/yazd-2/

Print ISSN: 2251-9254
Online ISSN: 2676-3370
https://jhss.ut.ac.ir/

Journal of Historical Sciences Studies
(JHSS)

Research Paper

doi 10.22059/jhss.2023.350331.473602

Sufis' Sect and Estate in Iran and India In the 9-7 AH (Cheshtiyyeh, Kobraviyyeh, Kazeruniyyeh and Sohravardiyyeh)

Masoumeh Hadi[1], Mohsen Rahmati[2], Jahanbakhsh Savaqeb[3], Mojtaba Gravand[4]

1. Ph.D in History of Iran after Islam, Lorestan University, Lorestan, Iran. E-Mail: hadi.ma@fh.lu.ac.ir
2. Corresponding Author, Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Lorestan University, Lorestan, Iran. E-Mail: rahmati.mo@lu.ac.ir
3. Professor of History, University of Lorestan. Lorestan, Iran. E-Mail: jahan_savagheb@yahoo.com
4. Assistant Professor of History, University of Lorestan, Lorestan, Iran. E-Mail: garavand.m@lu.ac.ir

Article Info.

Received: 2022/10/23

Accepted: 2023/01/16

Keywords:
India, Iran, Khanqah, landholding, Sufism.

Abstract

There were many Sufi orders in a wide area of India and Iran in the 7th-9th centuries. Sufis, who were known as a symbol of asceticism and worldliness, were engaged in austerity and self-cultivation by withdrawing from the world and settling in a *Khanqah* "monastery". Providing for the living expenses of the *Khanqah* residents was the responsibility of the murshid, which was realized in different ways, one of which was estate and land ownership. Since most of these estates were given to the monastery by the sultans, and because working on the land was somehow considered an obstacle to austerity, accepting or rejecting these grants as well as land ownership became an issue for the Sufis, who had different sects, attitudes and practices. They expressed different opinions about this. By descriptive and analytical method, this Study, seeks to answer the question that the attitude of the Sufis of the mentioned tariqas in India and Iran in the 7th-9th centuries AD. How was it related to land ownership and the income from it? This study is based on the hypothesis that there was no necessary harmony between the theoretical teachings and the practical behavior of the sheikhs of the *Tariqas* in the 7th and 9th centuries of Hijri in Iran and India; As the *sheikhs* of the three of studied *tariqas*(i.e, *Cheshtiyyeh*, *Kobraviyyeh* and *Sohravardiyyeh*), by deviating from the theoretical teachings based on recommending the disciples to religious practices and asceticism, in order to finance the expenses of their *Khanqahs*, they tended to land ownership, but the performance of the *sheikhs* of *Kazeruniyyeh* was different from the other three sects.

How To Cite: Hadi M, Rahmati, M, Jahanbakhsh S. Gravand M(2022). Sufis' sect and estate in Iran and India in the 9-7 AH (Cheshtiyyeh, Kobraviyyeh, Kazeruniyyeh and Sohravardiyyeh). *Journal of Historical Sciences Studies*.

Publisher: University of Tehran Press.

فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی
سال ۱۴، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۱، شماره پیاپی ۳۲
دانشگاه تهران
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
مقالهٔ علمی-پژوهشی

بررسی نگرش صوفیان ایران و هند به زمین و زمین‌داری به عنوان یکی از منابع درآمد خانقاه در سده‌های ۷–۹ (مطالعه موردی: طریقت‌های چشتیه، کبرویه، کازرونیه و سهروردیه)

معصومه هادی[۱] ، محسن رحمتی[۲*]، جهانبخش ثواقب[۳]، مجتبی گراوند[۴]

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران. رایانامه: Hadi.ma@fh.lu.ac.ir
۲. (نویسنده مسئول) استاد گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران. رایانامه: rahmati.mo@lu.ac.ir
۳. استاد گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران. رایانامه: jahan_savagheb@yahoo.com
۴. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران. رایانامه: garavand.m@lu.ac.ir

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰ /۲۶

واژه‌های کلیدی:
ایران، تصوف، خانقاه، زمین‌داری، هند.

چکیده

در گسترهٔ وسیعی از هند و ایران در قرون ۷–۹ق طریقت‌های صوفیانهٔ متعددی حضور داشتند. صوفیان که به‌عنوان نمادی از زهدگرایی و دنیاگریزی شناخته می‌شدند با کناره‌گیری از دنیا و استقرار در خانقاه، به ریاضت و تزکیه نفس اشتغال داشتند. تأمین هزینه‌های معیشتی ساکنان خانقاه بر عهده مرشد بود که با طرق مختلف محقق می‌گشت که یکی از آنها زمین‌داری بود. از آنجا که اکثر این زمین‌ها از سوی سلاطین به خانقاه واگذار می‌شد و هم اینکه کار بر روی زمین، به نحوی مانع ریاضت محسوب می‌شد، پذیرش یا ردّ این بخشش‌ها و همچنین زمین‌داری به عنوان یک مسأله برای صوفیان درآمد که طریقت‌های مختلف، نگرش و شیوه‌های متفاوتی را در این‌باره ابراز داشتند. پژوهش حاضر با شیوه توصیفی تحلیلی، در پی پاسخ به این پرسش است که نگرش صوفیان طریقت‌های نامبرده در هند و ایران در قرون ۷–۹ق. به زمین‌داری و عواید حاصل از آن به چه صورت بود؟ اساس این پژوهش براین فرض استواراست که در قرون ۷ تا ۹ هجری ایران و هند، بین تعالیم نظری و سیرت عملی مرشدان طریقت، هماهنگی لازم وجود نداشت؛ چنانکه شیوخ سه مورد از طریقت‌های مورد مطالعه (یعنی چشتیه، سهروردیه وکبرویه)، با عدول از تعالیم نظری مبتنی بر توصیه مریدان به تشرّع و زهدگرایی، برای تأمین هزینه‌های خانقاه‌های خود، به لحاظ عملی، به زمین‌داری گرایش پیدا کردند ولی عملکرد مشایخ کازرونیه با سه فرقه دیگر تفاوت داشت.

استناد به این مقاله: هادی، معصومه، رحمتی، محسن، ثواقب، جهانبخش، گراوند، مجتبی (۱۴۰۱). بررسی نگرش صوفیان ایران و هند به زمین و زمین داری به عنوان یکی از منابع درآمد خانقاه در سده های ۷–۹. نشریه پژوهش‌های علوم تاریخی.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

تصوف به عنوان پدیده‌ای مذهبی- اجتماعی در سراسر جامعه اسلامی گسترش یافت. در فرهنگ اسلامی، صوفیان نمادی از زهدگرایی بودند که از توجّه به این جهان و زندگی مادی چشم پوشیده، آن را مانع رستگاری می‌دانستند. بر اساس روایات موجود، معمولاً صوفیان یا در بیابان‌ها سرگردان بودند یا در گورستان‌ها و خرابه‌های شهری به سر می‌بردند و گاه‌گاه، به میان خلق آمده، به موعظه، انذار و نهی از منکر می‌پرداختند. در جامعهٔ اسلامی زاهد/صوفی، شخصیتی بود که با بریدن از جهان مادی، سرگرم عبادت و راز و نیازهای شبانه بوده‌است. چنین سیمایی که حول صوفیان به وجود آمده امکان تأمل در باب جنبه‌های حیات اقتصادی آنها را سالبه به‌انتفاء موضوع می‌داند، اما غور در رفتارهای صوفیان از قرن سوم تا نهم قمری چنین نگرشی را از حیز انتفاع ساقط می‌سازد.

شواهدی از تجمل‌های افراطی، برنامه‌های پر هزینه، سفره‌های متلوّن و انبارهای غلّه صوفیان در دست است که در تحقیقات جدید کمتر به آنها توجه شده است. بالطبع، صوفیان به معنای ساکنان و میهمانان خانقاه‌ها، نیازهای مادی- معیشتی داشتند که رفع آنها برعهده شیخ یا مرشد خانقاه بود. برخی محققان، نشان داده‌اند که در قرون نخستین اسلامی، مشایخ و صوفیان از طرق مختلف همچون کسب و کار، دریوزگی، وام ستاندن، بهره‌مندی از اوقاف، زنبیل‌گردانی و برخورداری از کمک‌های مردمی یا حکومتی که در ادبیات تصوف از آن‌ها با عناوین مختلف همچون «فتوح»، «هدایا» و «نذورات» یاد شده، هزینه‌های مربوط به خود، پیروان و خانقاه را تأمین می‌کرده‌اند (نک: صیامیان‌گرجی و همکاران، ۱۳۹۶: ۶۱-۷۸؛ طباطبایی و حاجی‌شعبانیان، ۱۳۹۸: ۱۵۰-۱۶۵).

از قرن پنجم به بعد، روش‌های دیگری هم برای تأمین هزینه خانقاه‌ها ایجاد شد که یکی از آنها، زمین، کشاورزی و عواید حاصل از آن است. تغییر نگرش صوفیان به زمین‌داری و پیوند آنها با زمین به‌عنوان پدیداری اقتصادی از قرن ششم به بعد، به‌تدریج در جهان اسلام به اشکال مختلف بروز یافت. در گسترهٔ وسیعی از هند و ایران در قرون ۷-۹ق. طریقت‌های صوفیانهٔ چشتیه، کبرویه، سهروردیه و کازرونیه در کنار دیگر طریقت‌ها و جریان‌های صوفی حضور داشتند و از طرق مختلفی در صدد رفع حوایج اقتصادی خود بودند که یکی از این طرق، زمین‌داری بود. در این پژوهش کوشش می‌شود که تا حد امکان، پاسخ روشنی به پرسش‌های ذیل ارائه شود که نگرش صوفیان طریقت‌های نامبرده در هند و ایران در قرون ۷-۹ق. به زمین‌داری و عواید حاصل از آن به چه صورت بود؟ چه نسبتی میان نگرش صوفیان به زمین‌داری از لحاظ نظری و عملی وجود داشته‌است؟

داده‌های مرتبط با رفتارشناسی صوفیان، به‌صورت نامتوازنی ارایه شده‌اند؛ چنان‌که در باب برخی از طریقت‌ها نظیر چشتیه مطالب فراوان و در باب کازرونیه داده‌های اندکی در دست است. داده‌های موجود در باب زمین‌داری صوفیان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ یک دسته که بیشترین حجم را

دارد، در باب تعامل صوفیان و نحوهٔ برخورد آنها با زمین‌هایی است که در اختیار آنها قرار داده شده بود و دستهٔ دیگر در باب اهمیت، کارکرد و درآمد زمین‌ها است. در منابع موجود، مکان این زمین‌ها و روستاها به‌دقّت مشخص نشده است. همچنین، تفاوت‌های روستاها با یکدیگر نیز مدّنظر قرار نگرفته و از میزان درآمد احتمالی خانقاه از این روستاها، چیزی گفته نشده‌است. ازاین‌رو نمی‌توان به‌صورت آماری به شرح و بسط این موضوع پرداخت ولی با توجه به شناختی که از آن مقطع از تاریخ و تصوف هند و ایران در دست است، فقط می‌توان جمع‌بندی‌ای کیفی از ماوقع به‌دست داد. علاوه بر این، گزارشی در باب نحوه تأمین هزینه خانقاه از طریق مصرف مستقیم محصول مزرعه یا فروش آن در دست نیست. همچنین در منابع صوفیانه، مسئولیت رسیدگی به امور زمین، شیوهٔ ادارهٔ زمین‌ها، چگونگی کشت، داشت و برداشت آنها، انتقال محصول به مکان‌های تعبیه شده، فروش یا مبادلهٔ محصول و بسیاری از دیگر امور مرتبط با این قضیه، مغفول مانده است؛ چنان‌که حتی معلوم نیست که آیا خانقاه مرکزی مسئول رسیدگی به امور زمین‌ها بوده یا زمین‌های هر ناحیه با خانقاه محلی در پیوند بوده‌است. علاوه بر این، از آنجا که در دوره زمانی مورد بحث، مهمترین منبع بخشش یا اعطای مالکیت زمین به صوفیان، حکمرانان یا نهاد قدرت بوده است، نگرش به زمین‌داری در نزد صوفیان چنان با نگرش آنها نسبت به روابط با نهاد قدرت در هم تنیده است که جدا ساختن آن دو از یکدیگر دشوار و در برخی موارد حتی غیرممکن است.

تاکنون تحقیقات متعددی درباره خانقاه، تصوف، صوفیان، تعالیم و آموزه‌ها، شخصیت‌ها و بزرگان هر فرقه، روابط فرهنگی و فکری میان این فرق و روابط آنها با امرا و سلاطین در سراسر جهان اسلام، به ویژه ایران و شبه‌قاره هند صورت گرفته که هر کدام از آنها به نحوی پیشینه این پژوهش به شمار می‌آیند ولی فقط در تعداد اندکی از این تحقیقات، به مسایل اقتصادی صوفیان عطف توجه شده است که مستقیما با موضوع مقاله حاضر مرتبط هستند:

کاوتس (۱۳۹۲) ضمن بررسی جایگاه طریقت کازرونیه در مناسبات فرهنگی و اقتصادی ایران با سرزمین‌های واقع در پیرامون اقیانوس هند، کارکرد اقتصادی- فرهنگی آن را تبیین کرده است. خیراندیش و رحیمی جابری (۱۳۹۸) به اختصار درباره نقش رویکرد اقتصادی و تجاری طریقت کازرونیه در گسترش تعالیم آن طریقت سخن گفته‌اند. صیامیان‌گرجی و همکاران (۱۳۹۵) شیوه‌های تأمین هزینه و کسب درآمد در خانقاه قبل از قرن هفتم را بر شمرده ولی درباره زمین‌داری و نقش آن در تأمین هزینه صوفیان (جز اشاره مختصر به خانقاه ابوالحسن خرقانی و بعدها شیخ زاهد گیلانی) ساکت است. طباطبایی و حاجی‌شعبانیان (۱۳۹۸) نیز به رغم پژوهش در شیوه‌های امرار معاش صوفیان قبل از قرن ششم، درباره زمین‌داری و نقش آن در تأمین مایحتاج صوفیان ساکت‌اند. مظاهری (۱۳۹۴) در تبیین آموزه‌های عرفانی عارفان و صوفیان مسلمان، فقط چند سطر را به اهمیت زمین و آباد کردن آن

در نزد صوفیه اختصاص داده است ولی به جزئیات آن نمی‌پردازد. طاهری (۱۳۹۴) در بررسی جریان تصوف در شبه‌قاره و معرفی فرقه چشتیه، مطالب بسیار مختصری را درباره زمین و زمین‌داری در نزد این فرقه آورده است. همچنین معصومی و شیرازی (۱۳۹۲) مناسبات میان سلاطین دهلی با پیشوایان دو فرقه چشتیه و سهروردیه را مورد بررسی قرار داده‌اند که با توجه به پیوند عمیق بینِ نگرش صوفیان به زمین‌داری با بخشش‌های سلاطین و امراء به مشایخ صوفیه، می‌تواند به عنوان پیشینه مناسبی برای این پژوهش در نظر گرفته شود. هر چند، استغراق مؤلفان در تشریح همه جانبه مناسبات فیمابین شیوخ صوفیه با سلاطین، از تمرکز آنها بر بحث زمین‌داری صوفیان مانع شده است. بنابراین، چنانکه معلوم شد تا کنون نگرش صوفیان به زمین‌داری در راستای تأمین هزینه‌های خانقاه به تفصیل مورد بررسی قرار نگرفته است. در ادامه به ترتیب نگرش هریک از فرق مورد مطالعه در این باره، به تفکیک و به ترتیب تشریح و بررسی خواهد شد.

تصوف و فرق آن

تصوف به عنوان یکی جریان قدرتمند اجتماعی- فرهنگی در جامعه اسلامی بود که از اواسط قرن دوم به بعد، دچار افتراق و دسته‌بندی شد؛ چنانکه به رغم اشتراک در مقصود نهایی، شیوخ متصوفه، به لحاظ عملی، هر کدام مسیری متفاوت را برای رسیدن به کمال برگزیدند. لذا فرق صوفیانه متعدد به وجود آمدند که هر کدام با یک عنوان خاصّ و با نام مرشد اعظم آن شناخته می‌شوند. با توجّه به نقش عظیم صوفیان در گسترش اسلام در استپ اوراسیا، هند، چین و جنوب شرق آسیا، و در عین حال، حفظ ارتباط خود با سرزمین مادری، یعنی ایران و بین‌النهرین، عملاً از قرن هفتم به بعد، تصوف به عنوان جریان غالب در جوامع اسلامی درآمد که عامل مهمی در پیوند و تبادل فرهنگی میان جوامع اسلامی به ویژه ایران و هند بودند. به رغم فزونی این فرق و گستردگی نقش آنها در تحولات فرهنگی و اجتماعی ایران و شبه‌قاره هند، در این مقال، به لحاظ محدودیت‌های پژوهش، فقط به معرفی چهار طریقت مورد مطالعه و تبیین رویکرد اقتصادی آنها نسبت به زمین و کشاورزی پرداخته خواهد شد.

۱. نگاهی اجمالی به طریقت‌های چشتیه، کبرویه، کازرونیه و سهروردیه

یکی از جریان‌های صوفیانه مهم و مؤثر در تاریخ ایران و شبه‌قاره هند، طریقت حنفی‌مذهبِ چِشتیه است. این طریقت که نام خود را از منطقه چِشت، از توابع هرات (اسفزاری، ۱۳۳۸: ج۱: ۱۰۴)، وام گرفته، در اواخر قرن سوم توسط ابواسحاق شامی موسوم به «خواجه چِشت» بنیان گذاشته شد و توسط جانشینان وی تداوم یافت (چشتی، ۱۳۸۶: ۵۷-۵۸، ۶۱-۶۲، ۷۱). اگر چه نخستین فرد از صوفیان این فرقه، خواجه ابو محمد بن ابی‌احمد چشتی بود که همراه با محمود غزنوی (حک:۳۸۷-۴۲۱ق)، برای ترویج اسلام به شبه‌قاره رفت (جامی،۱۳۹۰: ۳۲۴)، ولی رواج و رونق این طریقت در شبه‌قاره، مربوط

به دو قرن بعد و مرهون تلاش‌های خواجه معین‌الدین چشتی (۵۳۷-۶۳۲ق) است که در سال ۵۹۱ق به اجمیر هند رفت (علوی میرخورد، ۱۸۸۵: ۴۷، ۲۵).

طریقت کبرویه نیز یکی دیگر از فرق بزرگ متصوّفه در ایران و هند در دوره مورد بررسی است که به نجم‌الدین کبری (۵۴۰-۶۱۸ق) منسوب است. بعد از درگذشت نجم‌الدین کبری، طریقت وی از مسیر تعداد زیادی از شاگردانش امتداد پیدا کرد. از بزرگان این طریقت، سعدالدین حمویه و پسرش صدرالدین ابراهیم، واسطه اسلام ایلخانان شدند (همدانی، ۱۹۴۰: ۷۶-۸۰). در نتیجه، این طریقت در دوران مسلمانی ایلخانان در ایران نیز اهمیت فراوان داشت. یکی دیگر از معروفترین مشایخ طریقت، سیف‌الدین باخرزی(۵۸۶-۶۵۹ق) است که در خانقاه خود در ماوراءالنهر و بخارا، واسطه مسلمان شدن خان الوس جوچی برکای خان(حک: ۶۵۵-۶۶۴ق) گشت (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ج۴: ۸۸۲). خلیفه و شاگرد سیف‌الدین، بدرالدین سمرقندی (د.۷۱۶ق) نخستین فرد از این طریقت است که با استقرار در دهلی و تبلیغ عقاید خود، این فرقه را به هند منتقل ساخت و با توجه به گرایش خواجه رکن‌الدین فردوسی به این طریقت، این فرقه با نام فردوسیه مشهور شدند (مناقب‌الاصفیا، ۱۳۹۰: ۵۴-۵۵). بعدها، شعبه‌ای دیگر از این طریقت با نام همدانیه منسوب به میر سید علی همدانی (۷۱۴-۷۸۶ق) در کشمیر و بدخشان توسعه یافت (زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۱۷۸-۱۸۱).

طریقت سهروردیه که به شیخ ابوحفص سهروردی (ح۵۳۹-۶۳۲ق) و یا عموی وی ابو نجیب سهروردی (۴۹۰-۵۶۳ق) منتسب است، در قرن ششم در بغداد بنیان گذاشته شد ولی به سرعت در نواحی غربی، مرکزی و جنوبی ایران گسترش یافت. ورود این طریقت به شبه‌قاره هند مدیون تلاش‌های بهاءالدین زکریا مولتانی (۵۶۶یا ۵۷۸-۶۶۱ یا۶۶۶ق) است که توانست والی مولتان، ناصرالدین قباجه (حک: ۶۰۲-۶۲۵ق) را مرید خود سازد (محدث دهلوی، ۱۳۸۰: ۵۰-۵۱). از آن پس بر دایره هواداران و پیروان این طریقت در شبه‌قاره افزوده شد (جمالی دهلوی، ۱۳۱۱ق: ۱۷۱). دو ویژگی کلّی این طریقت باعث تمایز آنها با سایر فرق صوفی می‌شد: یکی، تقید آنها به شریعت، زهدگرایی و عمل به فرایض دینی و همچنین پرهیز از سماع صوفیانه (سهروردی، ۱۴۲۷: ج۱: ۹۰، ۲۲۷-۲۱۳؛ ج۲: ۵۳۰) و دیگر توجه به سیر و سیاحت و همچنین علاقه آنها به برقراری روابط با سلاطین و حکمرانان که گردآوری ثروت را در خانقاه‌های این طریقت در پی داشت.

طریقت کازرونیه که با نام‌های مرشدیه و اسحاقیه نیز معروف است، در نیمه دوم سده چهارم هجری با مجاهدت ابواسحاق کازرونی(۳۵۲-۴۲۶ق) در ایالت فارس شکل گرفت ولی به تدریج دردیگر نواحی نیز گسترش یافت کرد؛ چنانکه از مغرب تا بین‌النهرین، آناتولی و شامات و از مشرق در سرزمین‌های ساحلی اقیانوس هند تا مالاکا، اندونزی و چین تسرّی پیدا کرد (ابن‌بطوطه، ۱۴۱۸: ۲۱۷-۲۱۸، ۴۵۳-۴۵۲، ۵۶۴، ۶۳۳؛ نیز نک: عرفانی‌واحد و همکاران، ۱۳۹۴: ۸۶-۹۱؛ خیراندیش و

رحیمی‌جابری، ۱۳۹۸: ۲۴۱-۲۴۷)، ولی هسته مرکزی طریقت کازرونیه، به عنوان یکی از مهمترین طریقت‌های صوفیانه ایران و جهان اسلام، در ایالت فارس تداوم یافت. نفوذ این فرقه در شبه‌قاره مرهون مساعی شیخ صفی‌الدین برادرزاده ابواسحاق کازرونی است (دهلوی، ۱۳۷۷: ۶۲-۶۳؛ رضوی،۱۳۸۰: ۱۳۵). اگر چه در آغاز قرن دهم، شاه اسماعیل صفوی (حک: ۹۰۷-۹۳۰ق) با تخریب بناها و کشتار بزرگان این طریقت، به کار آن پایان داد (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۱۸۸)، اما مورخان دربار گورکانی در قرن یازدهم هجری، همچنان نام این طریقت را در میان گروه‌های بزرگ صوفیه در شبه‌قاره ثبت کرده‌اند (علامی، ۱۸۸۲: ج۲: ۲۰۳).

۲. طریقت چشتیه و زمین‌داری

طریقتِ شریعت‌محورِ چشتیه، قبل از قرن هفتم همچون سایر فرق تصوف، هزینه‌ها و مایحتاج خود را عمدتاً از طریق دریوزگی، «فتوح» (=هدایا) مردمی و دیگر طرقِ معمول در آن دوره تأمین می‌کردند (نک: صیامیان‌گرجی و همکاران، ۱۳۹۶: ۶۱-۷۸؛ طباطبایی و حاجی‌شعبانیان، ۱۳۹۸: ۱۵۰-۱۶۵)، اما از قرن هفتم به بعد، نیاز به کسب مشروعیت و مقبولیت اجتماعی، حکمرانان را به نزدیکی با صوفیان و خانقاه‌ها سوق داد (نک: معصومی و شیرازی، ۱۳۹۲: ۱۱۱ و بعد). این سلاطین که عمدتاً مالکیت بخش‌های وسیعی از اراضی کشاورزی را در اختیار داشتند، «فتوح» خود به خانقاه را در قالب زمین تقدیم می‌کردند. گسترش این روند بعد از قرن هفتم، به تدریج، زمین‌داری را به عنوان یکی از مهمترین روش‌های تأمین هزینه‌های خانقاه مبدّل ساخت. به‌نظر می‌رسد قبل از این زمان، هنوز استفاده از زمین و دریافت یا عدم دریافت آن از سلاطین به مسئله‌ای برای صوفیان چشتی تبدیل نشده بود که شیوخ طریقت در باب آن موضع‌گیری مشخّصی ارائه کنند. لذا در این طریقت، شیوه یکسانی در رابطه با پذیرش زمین از سوی سلاطین، مراعات نمی‌شده‌است. گزارش‌های موجود نوعی دوگانگی در برخورد مشایخ چشتیه با این زمین‌های اهدایی را نشان می‌دهد؛ چنانکه گاهی چنین عطایایی از طرف سلاطین هندی (و نه ایرانی) را دریافت کرده‌اند و گاهی آن را نپذیرفته‌اند. تعمّق بیشتر در متون نشان می‌دهد که این دوگانگی در برخوردها از یکسو متأثر از روابط فیمابین خانقاه با سلاطین و از سوی دیگر مربوط به دوره‌های زمانی متفاوت است.

معین‌الدین چشتی (۵۳۷-۶۳۲ق)، از بزرگان این طریقت، زمین‌های زیادی در اختیار داشت. داستان اختلاف وی با مأموران خراج بر سر میزان خراج زمین تحت تملّکش در اجمیر، مشهور است (حسینی، ۱۳۵۶: ۲۰۸-۲۰۷). هرچند، برخی این داستان را ساختگی و برای برجسته‌کردن نقش معین‌الدین می‌دانند (رضوی،۱۳۸۰: ۱۵۲)، اما به‌نظر نمی‌رسد که در تملّک وی بر زمین‌های گسترده خدشه‌ای وارد شود. شیخ فخرالدین غزنوی فرزند خواجه معین‌الدین نیز برای تأمین معاش خود به زراعت مشغول بود (محدث دهلوی، ۱۳۸۰: ۹۶). اگر چه شواهد موجود حاکی از اهمیّت توجه به زمین و بهره بردن

از آن در میان خاندان معین‌الدین است (جمالی دهلوی، ۱۳۱۱: ج۱: ۵)، ولی جانشین معین‌الدین، قطب‌الدین بختیار کاکی (د.۶۳۴ق) از پذیرش قطعه زمین اهدایی حاکم ناگور امتناع ورزید (رضوی، ۱۳۸۰: ۱۵۶-۱۵۴). هرچند، در آثار موجود، به نظرات و نوع نگاه وی در این زمینه، هیچ اشاره‌ای نشده‌است.

در باب موضع‌گیری شیوخ چشتیه دهلی نسبت به زمین آمده است که در دورهٔ بابافرید گنج‌شکر (د.۶۶۴ق)، سلطان غیاث‌الدین بلبن (حک: ۶۶۴-۶۸۶ق)، چهار قریه را به‌عنوان هدیه به وی ارزانی داشت، اما بابافرید نپذیرفت (علوی میرخورد، ۱۸۸۵: ۸۱؛ جمالی دهلوی، ۱۳۱۱: ج۱: ۲۵). اگرچه بابافرید از لحاظ نظری تأکید کرده که صوفی نباید متکی به زمین اعطایی از طرف سلاطین باشد، اما حضور وی در محکمه محلّی به واسطه اختلاف بر سرمالکیت زمین (چشتی، ۱۳۸۶: ۱۷۳-۱۷۴)، آشکار می‌کند که به احتمال، وی این نوع از زمین‌ها را دریافت کرده است ولی منابع صوفیانه برای حفظ حرمت وی از ذکر آن خودداری ورزیده‌اند. هر چند، احتمال دارد که وی این زمین‌ها را خریداری کرده باشد، سپس با مشکل مالکیت مواجه شده بود، ولی منابع در مورد مقدار و نحوه تهیه ثروتی که با آن زمین خریده‌است، اشاره‌ای ندارند. به هر صورت، خاندان بابا فرید بی‌ارتباط با زمین‌داری نبوده‌اند. بنابراین، در این اظهارنظر که بابافرید اجازهٔ انبار کردن یک حبه غله را نمی‌داده(Rasool, 2009: 130) باید با احتیاط نگریست.

پس از بابافرید، شیوخ چشتیه دهلی نیز همان روند را ادامه دادند؛ چنان‌که سلطان علاءالدین خلجی (حک: ۶۹۵-۷۱۶ق) برای یکی از خلفای بابافرید به نام نظام‌الدین اولیاء (د.۷۲۹ق)، حکم چند روستا را فرستاد که نظام‌الدین از قبول آن امتناع ورزید (میرخورد، ۱۸۸۵: ۱۱۴-۱۱۵) ولی بخشش همان سلطان، به قاضی محیی‌الدین از یاران نظام‌الدین اولیاء مورد پذیرش قاضی قرار گرفت (میرخورد، ۱۸۸۵: ۲۹۶-۲۹۴؛ محدث‌دهلوی،۱۳۸۰: ۹۸؛ عباسی‌علوی‌چشتی، بی‌تا: ج۱: ۳۶۵-۳۶۶؛ خویشگی، بی‌تا:۱۲۶-۱۲۸). در گزارش‌های موجود، این عمل محیی‌الدین تقبیح نشده است. همچنین خبری از موضع‌گیری نظام‌الدین اولیاء نسبت به این امر در دست نیست. در موردی دیگر محمد بن تغلق (حک: ۷۵۲-۷۲۵ق)، روستایی به قطب‌الدین منور از یاران نظام‌الدین اولیاء اعطا کرد، اما وی از قبول آن سر باز زد (رضوی، ۱۳۸۰: ۲۱۴-۲۱۵). در موردی دیگر چندین دیه و سیورغال به سید حسین نهرواله، خلیفهٔ نظام الدین اولیاء، اعطا شده‌است (غوثی شطاری، ۱۹۴۴: ۱۳۸). در جایی دیگر محمد بن تغلق، به‌ظاهر برای دلجویی از میر سید علاءالدین کنتوری چشتی —که یکی از پسران وی به دستور سلطان کشته شده بود— فرمان چند دیه به‌منظور خرج خانقاه فرستاد که مورد پذیرش قرار گرفت (عباسی‌علوی چشتی، بی‌تا: ج۲: ۱۰۷). درباره سرنوشت این نوع از زمین‌ها پس از درگذشت فردی که آنها را از سلطان دریافت می‌کرد، خبری در دست نیست.

شیوخ طریقت چشتیه در بنگال نیز این دوگانگی در باب پذیرش اراضی اهدایی را ادامه دادند. سید محمد گیسو دراز (۷۲۱-۸۲۵ق)، در زمان فیروز شاه بهمنی (حک: ۸۲۵-۸۳۹ق) به دکن آمده و در آنجا مستقر شد. فیروز شاه دیه‌ها و باغاتی وقف خانقاه گیسودراز کرد و او در مابقی دوران حیاتش از آنها بهره برد (بن‌طباطبا، ۱۹۳۶: ۴۳-۵۶؛ غوثی شطاری، ۱۹۴۴: ۱۶۴؛ چشتی بلگرامی، ۱۳۱۰: ۲۴). شیخ اخی سراج (۶۵۶-۷۵۹ق) دو باغ داشت که درآمد آنها هشت هزار تنکه نقره بود و بخشش‌های بی‌اندازه می‌کرد (صاحب مرادآبادی، بی‌تا: ۵۳۱). دو باغ از آنِ وی را که حاصل آن هشت هزار تنکه بود، کسی گرفت و جانشین وی، شیخ علاءالحق و الدین بن اسعد لاهوری بنگالی (د.۸۰۰ق) به روی خود نیاورد (محدث‌دهلوی، ۱۳۸۰: ۲۸۷-۲۸۸). این امر حاکی از آن است که وی زمین‌های بسیاری تحت تملّک داشته‌است. علاوه بر این، برخی از بزرگان چشتیه در زمینهٔ کشاورزی و باغداری فعال بوده‌اند؛ میر سید شرف‌الدین جهانگیر سمنانی (د.۸۰۸ق)، جانشین علاءالحق بن اسعد بنگالی، در اواخر عمر باغداری می‌کرد (عباسی‌علوی‌چشتی، بی‌تا: ج۲: ۱۶۶)، در سال‌های پایانی سدهٔ نهم خواجه عبدالکریم بن خواجه عبدالقدوس اولیاء چندین قطعه زمین و روستا از دیوان اسکندر بن‌بهلول لودی (حک: ۸۹۴ تا ۹۲۳ق) دریافت کرد (چشتی، ۱۳۸۶: ۲۲۲) و شیخ بهاءالدین گنج‌روان پسر و جانشین فخرالدین ثانی از زمین‌هایی بهره برد که از عقب‌نشینی بستر رودخانه به‌دست آمده بود (غوثی شطاری، ۱۹۴۴: ۲۲۷). همچنین، شیخ احمد عبدالحق (د.۸۳۷ق)، اگرچه فرمان اعطایِ یک دیه برای خرج خانقاه را که دامادش از مُقطَع رودلی دریافت کرده بود، پاره کرد، ولی باری دیگر بخشش هفتصد قطعه زمین را از همان مُقطع پذیرفت (گنکوهی، ۱۲۹۵: ۲۲-۲۳، ۳۷-۳۹) و اعطای چندین روستا از سلطان ابراهیم شرقی [شوقی؟] پادشاه جونپور را ردّ نکرد (عباسی‌علوی‌چشتی، بی‌تا: ج۱: ۲۰۵). اختلاف میان یکی از خلفای اخی سراج با حاکم محلی (محدث‌دهلوی، ۱۳۸۰: ۲۹۱-۲۹۲) نیز حاکی از گسترهٔ وسیع زمین‌هایی است که وی در اختیار داشته‌است. براین اساس، می‌توان مدعی شد که در قرن نهم هجری، میزان زمین‌هایِ دریافتیِ چشتیان از سلاطین، افزایش چشمگیری یافته‌است.

در باب واکنش صوفیان طریقت چشتیه در ایران در قرون هفتم و هشتم نسبت به این نوع از عطایای سلطانی، گزارشی در دست نیست، اما بر اساس گزارش‌های مبنی بر پیوند آنها با دربار تیموری (هروی، بی‌تا: ۱۵۸؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ج۲: ۱۳۲-۱۳۴)، به‌نظر می‌رسد در قرن نهم تحت‌تأثیر دربار تیموری قرار گرفته باشند. آنها، عموماً موقوفاتی در کنار مزار بزرگان طریقت، دریافت کرده‌اند که زمین قسمت مهمی از آن را تشکیل می‌داده است (واعظ، ۱۳۵۱: ۱۲۳-۱۲۷؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ج۴: ۳۱۴). به نظر می‌رسد بیشترین مناسبات شاهان تیموری با طریقه چشتیه مختص به خانقاه هرات بوده است (هروی، ۱۳۸۱: ۱۷۴).

همان‌طور که شواهد نشان می‌دهد در طول قرن هفتم تا نهم یکی از راه‌های تأمین هزینه‌های خانقاه‌های چشتیه، زمین و زمین‌داری بوده‌است که افزایشی بودن روند و میزان اتکای صوفیان چشتیه به آن، خود مؤید تغییر تدریجی در نگرش آنها به این قضیه است. هر چند، درباره مساحت و نوع کاربری این زمین‌ها، هویت نیروی کار فعّال در این اراضی، نحوه نظارت بر کارگرانِ مزارع، نوع محصولات، میزان و نحوه جمع‌آوری درآمدهای حاصله، نسبت این درآمد با هزینه‌های خانقاه و سرانجام، چگونگی صرف این درآمد برای مخارج خانقاه کمترین اطلاعی در دست نیست.

۳. طریقت کبرویه و زمین‌داری

با توجّه به تعدّد انشعابات در طریقت کبرویه، رفتارشناسی اقتصادی این فرقه با دشواری‌هایی روبه‌رو است. بانی طریقت در زمینه چگونگی تأمین هزینه‌های خانقاه هیچ نظری ارایه نکرده‌است. بعدها، دیگر بزرگان این طریقت در زمینهٔ چگونگی تأمین هزینه‌های خانقاه و نقش زمین در آن تاحدودی توجّه کرده‌اند. درباره استفاده شیوخ این طریقت از زمین به‌عنوان منبع درآمد خانقاه در شبه‌قاره هند گزارش‌های زیادی در دست نیست، اما با توجّه به توصیه برخی از بزرگان این طریقت در زمینهٔ زراعت (منیری، مکتوبات صدی: ۴۶، ۹۱)، می‌توان نتیجه گرفت که آنها از زمین برای تأمین هزینه‌های خانقاه استفاده می‌کرده‌اند؛ چنان‌که سلطان محمد بن تغلق (حک: ۷۲۵–۷۵۲ق) برای شیخ شرف‌الدین مَنیَری (د.۷۸۲ق) خانقاهی برآورد و برخی از روستاهای پیرامون را در اختیار وی قرار داد (مناقب الاصفیا، ۱۳۹۰: ۳۴۳–۳۴۲). از سوی دیگر سید علی همدانی (د. ۷۸۶ق)، به‌عنوان یکی از مشایخ کبرویه در هند و کشمیر (تتوی، ۱۳۹۴: ج۷: ۴۸۵۰)، به رغم آگاهی از نظرات مشایخ پیشین کبرویه در زمینه زراعت (رازی، ۱۳۸۳: ۲۵۴–۲۵۷، ۴۲۵؛ سمنانی، ۱۳۶۲: ۳۰۰)، به زمین به‌عنوان منبع درآمد صوفیان اشاره نکرده است. محتمل است که اهمیت قایل شدن همدانی برای کارهای دستی و ترویج آنها میان صوفیان، علّت بی‌توجهی او به زمین باشد (Gull, 1999: 64).

به نظر می‌رسد طریقت کبرویه در ایران و ماوراءالنهر نسبت به هند با زمین‌داری پیوند بیشتری داشت. هرچند، بزرگان این طریقت با موضوع معاش و زمین‌داری به‌صورت دوپهلو برخورد کرده‌اند؛ از یک‌سوی طفیلی بودن را مذموم دانسته، صوفی را به کسب و کار سفارش‌کرده‌اند. از سوی دیگر، به میانه‌روی در زندگی توصیه کرده، مانع پذیرش عطایا از دیگران شده‌اند. مشایخ این طریقت، به‌صورت اختصاصی با فعالیت‌های مربوط به کشاورزی آشنایی داشته‌اند (هروی، ۲۵۳۶: مقدمه مولف). نجم‌الدین رازی (۱۳۸۳: ۲۵۴–۲۵۷)، کشاورزی را بازرگانی با خدای دانسته، به‌گونه‌ای پیشهٔ کشاورزی را تأویل روحانی می‌کند. وی جاری کردن صدقه و نفقه –که اهم آن را زمین تشکیل می‌داد– برای درویشان از سوی ملوک را توصیه کرده‌است (رازی، ۱۳۸۳: ۴۲۵). علاءالدوله سمنانی نیز زمین‌های فراوانی خریده، وقف خانقاه خود کرد که صوفیان از عواید آن امرار معاش می‌کرده‌اند (سجستانی، ۱۳۶۶: ۱۰۶؛

سمنانی، ۱۳۶۲: ۳۰۰). اسفراینی از اجتماع برخی درویشان مرتبط با رضی‌الدین لالا سخن به میان آورده که بر روی زمین به کشت و زرع می‌پرداخته، محصول زمین را در همان جایگاه مصرف می‌کردند (اسفراینی، ۱۳۵۸: ج۱: ۲۲). در ماوراءالنهر نیز توجه به زمین‌داری در میان اعقاب باخرزی تداوم یافت (باخرزی، ۱۳۸۳: ۲۷۴). بر اساس گزارش‌های موجود در باب خانقاه این طریقت در ماوراءالنهر (فصیحی‌خوافی، ۱۳۸۸: ج۲: ۳۱۷) و همچنین تخصیص مقادیری وجوه برای این خانقاه‌ها توسط خان مغول (جوینی، ۱۳۸۵: ج۳: ۹) می‌توان به این نتیجه رسید که این خانقاه‌ها زمین‌هایی داشتند که بخشی از هزینه‌های آن را تأمین می‌کرد (قلندر، بی‌تا :۲۶۶).

به رغم اهمیت کشاورزی و زمین‌داری در نزد طریقت کبروی و احتمالاً فزونی املاک و اراضی خانقاه‌های این طریقت، در خصوص وسعت و نوع کاربری این املاک و اراضی، میزان محصول، هویت کارگران مزارع، نحوه جمع‌آوری عایدات و نیز چگونگی هزینه آن برای خانقاه و مهمتر از همه، نسبت این درآمدهای ارضی با دیگر منابع مالی خانقاه کمترین داده‌ای در دست نیست.

۴. طریقت سهروردیه و زمین‌داری

به‌نظر می‌رسد طریقت سهروردیه در زمینه اقتصادی متکی به توصیه‌های شیخ شهاب‌الدین سهروردی در *عوارف المعارف* بوده‌اند. بنابراین، در این طریقت، علاوه بر شیوه‌های معمول صوفیان همچون دریافت «فتوح» و هدایای مردمی و جز آن، از حمایت‌های مالی اربابان قدرت نیز استقبال می‌شد و با توجه به آنکه هدایای این گروه معمولاً به صورت زمین بود، عملاً زمین‌داری به عنوان یکی از مهمترین منابع تأمین هزینه این طریقت تبدیل شد. ظاهراً بعدها در نگرش این طریقت به کشاورزی تغییری ایجاد شد؛ چنانکه جلال‌الدین بخاری مشهور به مخدوم جهانیان (۷۰۷-۷۸۵ق) از بزرگان سهروردیه در هند، کشاورزی را عملی ستوده پنداشته، اشتغال بدان را توصیه کرده، درآمد حاصل از آن را نیکوترینِ درآمدها دانسته‌است. همچنین، ذکر و توصیه برخی ادعیه برای برکت دادن به محصول کشاورزی توسط وی (نک: حسینی بخاری، خطّی: ج۱: ۱۲۵، ۱۱۳، ۱۰۰، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۶۶، ۲۴۹، ۲۷۲، ۳۹۲؛ ج۲: ۱۳۸ب) از اهمیت موضوع برای وی و طریقت حکایت دارد.

گزارش‌های موجود در باب طریقت سهروردیه در هند نشان می‌دهد که زمین‌هایی به خانقاه شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی (۵۶۶ یا ۵۷۸-۶۶۱ یا۶۶۶ق) از سوی سلطان التتمش (حک:۶۰۷-۶۳۳ق) اعطا شده‌است (رضوی،۱۳۸۰: ۲۳۲). از آنجا که بهاءالدین در یک نوبت، انباری غله به حاکم محلی بخشیده (جمالی دهلوی، ۱۳۱۱: ۹ب) می‌توان به وسعت این زمین‌ها -اگر تمامی این غلات حاصل زمین‌های تحت تملّک وی باشد و غله‌ای به‌عنوان «فتوح» در آنها موجود نبوده- پی‌برد. سلطان محمد بن تغلق (حک: ۷۲۵-۷۵۲ق) نیز حوالهٔ یکصد روستا را برای تأمین مخارج خانقاه رکن‌الدین، نوهٔ بهاءالدین زکریا فرستاد (رضوی، ۱۳۸۰: ۲۵۷). همین سلطان، ضمن انتصاب جلال‌الدین بخاری به

منصب شیخ‌الاسلامی، تولیت خانقاهی در سیهوان را به وی ارازانی داشت که درآمد آن از طریق چندین روستا تأمین می‌شد (قریشی‌الحسینی،۱۳۷۱: ۱۸۵). همچنین یک دیه را به یکی از یاران وی اعطا کرد (ملفوظات مخدوم جهانیان، بی‌تا: ۱۰۱الف). یکی از نوادگان مخدوم جهانیان به نام سید محمد در گجرات زمین‌های زیادی در تملک داشت و صوفیان بسیاری از آن ارتزاق می‌کردند (گجراتی، بی‌تا: ۱۰۲-۱۱۰، ۱۲۶-۱۲۷). برخی دیگر از خانقاه‌های سهروردی هند نیز زمین‌هایی دریافت داشته‌اند (قریشی‌الحسینی، ۱۳۷۱: ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۴۴، ۵۷۸). ازاین‌رو می‌توان مدعی شد گزارش مبنی بر امتناع یکی از مریدان مخدوم جهان از دریافت زمین اعطاییِ سلطان وقت (بلگرامی، بی‌تا: ۹۲)، برساختهٔ مریدان برای بزرگداشت شیخشان است. جلال‌الدین تبریزی (د.۶۴۲ق) از بزرگان این طریقت در قرن هفتم به بنگاله رفت و در آنجا خانقاه و لنگر بنا نهاد و باغ و زمین خرید و وقف آن کرد (جمال‌دهلوی، ۱۳۱۱: ۵۶ الف). گویا مساحت این زمین‌ها در دوره‌های بعدی به حدود بیست و دو هزار جریب رسیده باشد (زیدی، ۱۹۷۴: ۸۴).

در ایران نیز گزارش‌های منابع تاریخی حاکی از آن است که خانقاه‌های برخوردار از موقوفات بسیار سهروردیه از خراسان تا بغداد گسترده بود. این طریقت، مورد توجه غازان‌خان مغول و رشیدالدین فضل‌الله بود و باید خانقاه‌های آنها را در شمار خانقاه‌هایی قرار داد که موقوفاتی ازجمله زمین به آنها اختصاص یافته‌است (همدانی، ۱۹۴۰: ۷۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۶۲؛ نخجوانی، بی‌تا: ج۲: ۲۲۹-۲۳۵). از برخی شخصیت‌های سهروردی نیز سخن رفته که دارای املاک بوده‌اند، اما مشخص نیست که آنها را کسی در اختیارشان گذاشته یا میراث پدری است (جنید شیرازی، ۱۳۲۸: ۱۷۷). از سوی دیگر به‌نظر می‌رسد سهروردیه در تبریز زمین‌های وقفی در اختیار داشته‌اند (کربلایی‌تبریزی، ۱۳۸۳: ج۱: ۲۷۴) و خاندان‌های پیرو این طریقت در اصفهان و یزد نظیر «لالا» و «نطنزی» با زمین‌داری در ارتباط بوده (کیانی، ۱۳۶۹: ۲۲۰-۲۲۲) و بخشی از هزینه‌های آنها از طریق زمین، خواه وقفی، خواه از آن خود آنها و خواه خریداری شده (جعفری، ۱۳۸۴: ۱۱۵)، تأمین می‌شده است. گزارش‌های اندک در این زمینه را در پرتو دیگر رفتارهای سهروردیه می‌توان این‌گونه تفسیر کرد که آنان به‌صوت یکسانی از آغاز تا پایان از عطایا برخوردار بوده‌اند. در مورد این طریقت نیز (به جز وسعت اراضی متعلق به خانقاه جلال الدین تبریزی در بنگال) در خصوص وسعت و نوع کاربری اراضی، کارگران، میزان، نحوه گردآوری و هزینه‌کرد عواید این اراضی اطّلاعی در دست نیست.

۵. طریقت کازرونیه و زمین‌داری

به واسطه قلّت داده‌ها، رفتارشناسی اقتصادی طریقت کازرونیه از دیگر طرایق دشوارتر است. به‌نظر می‌رسد خانقاه‌های کازرونیه در ایران و هند با تکیه بر درآمدهای دریایی و به‌صورت فرا سرزمینی اداره می‌شده‌اند و درآمد آنها متکی بر دریافت‌های نقدی بود که از جاهایی دور و نزدیک تأمین می‌شد

(ابن‌بطوطه، ۱۴۱۸: ۲۱۷–۲۱۸، ۴۵۲–۴۵۳، ۵۶۴، ۶۳۳؛ بن عثمان، ۱۳۵۸: ۹۴–۹۶، ۱۱۳–۱۱۶، ۱۲۱–۱۲۷). از این‌رو، این طریقت با دیگر طریقت‌ها متفاوت است، چرا که خانقاه‌های آنها مکان‌محور بوده و منبع درآمد آن به طیفی از پیروان (از شاه گرفته تا رعیت دون‌پایه) بستگی داشت. در باب نگرش طریقهٔ کازرونیه به زمین‌داری به‌سبب قلّت منابع نمی‌توان اظهارنظر موثق و معتبری انجام داد، اما می‌توان استنباط کرد که جواب بلیانی به پرسش مریدان مبنی بر قصد وی در واگذاری املاکش به صوفیان (بن عثمان، ۱۳۸۰: ۲۰۲–۲۰۴)، بیش از آنکه اظهارنظری در باب امر واقع باشد، بازتاب دهنده نظرات امام غزالی در باب این نوع از کنش‌های خیرخواهانه در زمینهٔ ابواب‌البِر به شمار می‌رود. همچنین پاسخ وی به پرسشی در باب موقوفات شاهانه (بن عثمان، ۱۳۸۰: ۲۰۴–۲۰۵) نیز به‌نوعی شانه خالی کردن از زیر بار اموال شبهه‌دار سلطانی است تا اینکه مستقیم مرتبط به زمین و زمین‌داری باشد. از سوی دیگر، ارتباطی که میان روزبهان بقلی و طریقهٔ کازرونیه برقرار شده گویای هیچ نگرشی در این زمینه نیست و در آثار روزبهان بقلی، هیچ نکتهٔ روشنی پیرامون مسأله زمین و زمین‌داری به‌دست نمی‌آید.

چنانکه بالاتر اشاره شد، گرایش شدید این طریقت به تجارت دریایی (نک: کاوتس، ۱۳۹۲: ۸۱–۸۵) و باور محکم دریانوردان به کسب حمایت معنوی از روح ابواسحاق کازرونی (ابن‌بطوطه، ۱۴۱۸: ۲۱۷–۲۱۸) موجب می‌شد که معاملات تجاری و«فتوح» و نذورات باورمندان، به عنوان مهمترین منابع تأمین معاش صوفیان این طریقت باشند. به واسطه سکوت منابع، نمی‌توان به‌صورت مبسوطی نگرش و استفادهٔ آنها از زمین را به‌عنوان منبع تأمین هزینه‌های خانقاه مورد بررسی قرار داد. اگر چه این طریقت از همان آغاز و در زمان شیخ ابواسحاق کازرونی در پیوند با روستا و روستانشینان بود، اما این ارتباط بیشتر مربوط به حوزهٔ جمع کردن «فتوح» و نذور است تا گردآوری محصول زمین یا درآمدهای حاصل از آن (بن عثمان، ۱۳۵۸ :۱۸۶–۱۸۹). از سوی دیگر اگر ادعا شود که مؤسس طریقت زمین را به‌عنوان ممر درآمدی برای خانقاه در نظر نداشته، با این چالش مواجه می‌شویم که هزینه‌های خانقاه‌های پرشمار اولیهٔ وی چگونه تأمین شده‌است؟ اگر بتوان گفت از طریق دریافت «فتوح» تأمین می‌شده، نمی‌توان آن را با مقدار مشخص هزینه‌های خانقاه تطبیق داد زیرا «فتوح» و میزان آن همواره متغیر بوده، قاعدهٔ منظّمی نداشته‌است.

در باب همکاری و روابط حسنه شیوخ طریقت کازرونیه با امراء و سلاطین هند و در اختیار داشتن زمین برای مخارج خانقاه‌های طریقت در هند هیچ گزارشی در دست نیست. به‌نظر می‌رسد که شیوخ این طریقت در هند، در زمینه اقتصادی، متفاوت از سیاست‌های اولیهٔ ابواسحاق رفتار کرده باشند. محتمل است نقش تجاری این طریقت در دریاهای جنوب آسیا، تمرکز آنها در نواحی ساحلی و تکیه بر نقود (کاوتس، ۱۳۹۲: ۸۱–۸۵) را بتوان در این واگرایی کازرونیه از زمین‌داری دخیل دانست. گویا

آنها تمایل به دریافت زمین برای تأمین مخارج خود نداشته‌اند، زیرا این امر از یک‌سوی بر وابستگی آنها بر سرزمین‌های داخلی می‌افزود و از سوی دیگر قشر فقیری را در پیوند با خانقاه آنها قرار می‌داد که احتمال می‌رفت درآمدهای زمین‌های اعطایی هم نتواند کفاف مایحتاج آنها را بدهد.

در ایران طریقت کازرونیه اگرچه به مناطق داخلی کشیده شده بود، ولی گزارشی در باب ارتباط بین شیوخ این طریقت با ایلخانان در دست نیست. به رغم وجود شواهدی مبنی بر روابط نزدیک مشایخ این فرقه با حکمرانان فارس در اواخر عهد ایلخانان، یعنی محمود شاه اینجو (حک: ۷۳۴-۷۳۶ق) و ابواسحاق شاه اینجو (حک: ۷۴۲-۷۵۷ق) (ابن‌بطوطه، ۱۴۱۸: ۲۰۷؛ جنید شیرازی، ۱۳۲۸: ۶۲)، از روابط آنها با حکمرانان آل‌جلایر و آل‌مظفر اطّلاعی در دست نیست. در قرن نهم روابط مستحکمی میان شیوخ این طریقت با سلاطین تیموری شکل گرفته بود (حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ج۲: ۶۱۲-۶۱۷؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ج۳: ۶۲۶، ۶۳۲). هر چند، گزارش مربوط به ضرب سکه زر در کازرون با نام ابواسحاق (بن عثمان، ۱۳۵۸: ۳۵) و همچنین درج نام ابواسحاق/ شیخ ابواسحاق بر روی سکه‌ها از اواخر قرن هفتم تا اواخر قرن نهم به عنوان دارالضرب همان مسکوکات (نک: بن عثمان، ۱۳۵۸: ۷۶۴-۷۶۷؛ ضمیمه دوم به قلم عبدالله عقیلی)، گویای جایگاه فرقه کازرونیه در نزد فرمانروایان آن دوره است. بدیهی است که این سلاطین برای مشایخ، مشاهد و زوایای این طریقت هدایایی داده باشند ولی گزارشی در باب اعطای زمین یا روستا به آنها در دسترس نیست. همچنین گزارشی درباره استفاده آنها از زمین به‌عنوان تأمین‌کنندهٔ بخشی از مخارج خانقاه نداریم. گزارشی مبهم در باب اعطای زمین به صوفیان در دورهٔ امین‌الدین بلیانی (د.۷۴۵ق)، در دست است (بن عثمان، ۱۳۸۰: ۲۰۲-۲۰۴)، ولی با توجه به گرایش‌های قوی بلیانی نسبت به طریقت سهروردیه، نمی‌توان آن را مبنایی برای ارتباط کازرونیه با زمین‌داری تلقی کرد.

در آناتولی روابط نزدیکی بین شیوخ طریقت کازرونی با سلاطین عثمانی در قرن نهم شکل گرفته بود؛ چنانکه پیروان این طریقت در فتح قسطنطینیه، سلطان محمد فاتح را یاری دادند (شیخ‌الحکمایی، ۱۳۹۸: ۱۷۴) و در مقابل، سلاطین عثمانی، املاک و موقوفات فراوانی به مزارات و خانقاه‌های این طریقت در جای‌جای آناتولی همچون ارجیش (یاقوت، ۱۹۹۵: ج۱: ۱۴۴)، میافارقین (هروی، ۱۴۲۳: ۵۹)، بورسا و جز آن اختصاص دادند (شیخ‌الحکمایی، ۱۳۹۸: ۱۷۰). اگر چه هیچ گزارشی پیرامون میزان، نوع کاربری، میزان درآمد و نحوه جمع‌آوری و هزینه‌کرد عایدات این موقوفات برای خانقاه کازرونیه در دست نیست.

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان داد که شیوخ برخی از طریقت‌های صوفیانه در ایران و هندِ قرون ۷–۹ق در خصوص استفاده از زمین به‌عنوان تأمین‌کنندهٔ بخشی از هزینه‌های خانقاه‌های خود به تناسبِ شرایط، مقتضیات و موقعیت زمانی، مکانی، اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی، به لحاظ نظری و عملی عملکردهای متفاوتی از خود بروز دادند. از لحاظ نظری، در هر کدام از چهار طریقت مذکور، مریدان به زهدگرایی و تشرع توصیه می‌شدند ولی در زمینه رفع مایحتاج مریدان، شیوه‌های متفاوت تجویز می‌شد. در طریقت کبرویه صوفیان را به کسب درآمد از طریق کشاورزی و پیشه‌وری و در طریقت کازرونیه از طریق تجارت توصیه می‌کردند ولی چشتیه و سهروردیه در این باره نظر خاصی نداشتند و گویا به همان شیوه‌های سنتی دریافت هدایا و نذورات و جز آن بسنده می‌کردند. همکاری با سلاطین و دریافت هدایا و عطایا از قدرت‌مندان را که سهروردیه مجاز می‌دانستند، چشتیه آشکارا با آن مخالف بودند ولی دو فرقه کبرویه و کازرونیه، آن را مسکوت گذاشته بودند. همچنین کبرویه و چشتیه مریدان را از دنیاگرایی و ثروت اندوزی، نهی می‌کردند، ولی کازرونیه و سهروردیه مخالفتی با این امر نداشتند جز اینکه اولی کسب ثروت را از راه تجارت و دومی از طریق همکاری با نهاد قدرت توصیه می‌کردند.

از نظر عملی، پیروان طریقت کبرویه، چشتیه، سهروردیه به زمین و زمین‌داری گرایش داشتند؛ جز اینکه املاک خانقاه‌های سهروردیه، عموما از بخشش‌های سلطانی بود ولی در خانقاه‌های کبرویه بیشتر به اراضی ملکی (و نه بخششی) تمایل داشتند. صوفیان چشتیه نیز به صورت تدریجی، زمین‌های زیادی از سلاطین دریافت داشته یا اینکه خود دست به احیای زمین‌های موات زدند. این امر، فراهم شدن اراضی فراوان، تجمع مال و ثروت انبوه در خانقاه‌های این طریقت‌ها را در پی داشت. شیوخ و پیروان طریقت کازرونیه، متفاوت از سه طریقت دیگر عمل کردند. آنها به واسطه تمایل شدید به تجارت دریایی، از ورود به نواحی داخلی هند و درگیر شدن با اقتصاد زراعی و زمین‌داری خودداری کردند. در ایران، اگر چه مشایخ طریقت با سلاطین همکاری و در امور سیاسی مداخله می‌کردند، ولی گزارشی درباره اعطای زمین به این طریقت در دست نیست ولی در آناتولی با نزدیکی به نهاد قدرت ضمن اعمال نقش در امور سیاسی، اراضی فراوانی را به عنوان موقوفات دریافت کردند. هر چند گزارشی در دست نیست که نشان دهد در آن منطقه نیز زمین در تأمین هزینه‌های خانقاه‌های این طریقت جایگاهی داشته‌است.

منابع

ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۸۳). *تاریخ ابن خلدون*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

اسفراینی، نورالدین عبدالرحمان (۱۳۵۸). *کاشف الاسرار*. تصحیح هرمان لندت. تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل.

اسفزاری، معین‌الدین محمد (۱۳۳۹). *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، تصحیح سید محمد کاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.

باخرزی، یحیی (۱۳۸۳). *أوراد الأحباب و فصوص الآداب*. تصحیح ایرج افشار. تهران: دانشگاه تهران.

بگلرامی، عبدالواحد ابراهیم (خطّی). *سبع سنابل*. کتابخانه مجلس شورای اسلامی. شماره بازیابی: ۱۸۱۴۰/۱.

بن‌طباطبا، سیدعلی بن عزیز (۱۹۳۶). *برهان‌مآثر*. دهلی: بی‌نا.

بن عثمان، محمود (۱۳۵۸). *فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه*. تصحیح فریتز مایر. به کوشش ایرج افشار. تهران: انجمن آثار ملی.

بن عثمان، محمود (۱۳۸۰). *مفتاح الهدایهٔ و مصباح العنایهٔ*. تصحیح منوچهر مظفریان. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

تتوی، احمد بن نصرالله (۱۳۹۴). *تاریخ الفی*. تصحیح غلامرضا طباطبایی‌مجد. تهران: علمی و فرهنگی.

جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۹۰). *نفحات الانس*. تصحیح محمود عابدی. تهران: سخن.

جعفری، جعفر بن محمد (۱۳۸۴). *تاریخ یزد*. به کوشش ایرج افشار. تهران: علمی و فرهنگی.

جمالی دهلوی، حامد بن فضل‌الله (۱۳۱۱ق). *سیرالعارفین*. چاپ سنگی. دهلی: مطبعه رضوی.

جنید شیرازی، معین‌الدین(۱۳۲۸). *شدّ الازار فی حطّ الاوزار عن زوّار المزار*. تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال. تهران: چاپخانه مجلس.

جوینی، عطاءالملک (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشای*. تصحیح محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.

جهانگشای خاقان (۱۳۶۴). تصحیح الله دتا مضطر. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

چشتی، الله‌دیه بن عبدالرحیم (۱۳۸۶). *سیرالاقطاب*. تصحیح محمد سرور مولایی. تهران: علم.

چشتی بگلرامی، میرغلامعلی بن محمد (۱۳۱۰ق). *روضه الاولیاء*. چاپ سنگی. اورنگ آباد: مطبع اعجاز صفدری.

حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله (۱۳۷۲). *زبده التواریخ*. تصحیح سید کمال حاج سید جوادی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

حسینی بخاری، جلال‌الدین حسین بن احمد (خطّی). *خزانه جواهر جلالی*. کتابخانه مجلس شورای اسلامی. شماره بازیابی ۱۹۳۰۰.

حسینی، سید محمد اکبر (۱۳۵۶ق). *جوامع الکلم*. تصحیح حافظ محمد حامد صدیقی. چاپ سنگی. گلبرگه دکن: مطبع انتظامی کانپور حلیه.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین (۱۳۸۰). *حبیب السیر*. تصحیح محمد دبیر سیاقی. تهران: خیام.

خویشگی، عبدالله بن عبدالقادر (خطّی). *معارج الولایه فی مدارج الهدایه*. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. میکروفیلم۳۷۵۶–ف.

خیراندیش، عبدالرسول و رحیمی جابری، اعظم (۱۳۹۸). شکل گیری و گسترش خانقاه‌های مرشدیه در هند و چین در سده هشتم هجری. *تاریخ اسلام*، ۲۰ (۷۷)، ۲۱۹-۲۶۶.

دهلوی، خواجه حسن (۱۳۹۴). *فوائد الفؤاد*. تصحیح محمد لطیف ملک. به کوشش محسن کیانی. تهران: روزنه.

رازی، نجم‌الدین (۱۳۸۳). *مرصاد العباد*. به اهتمام محمد امین ریاحی. تهران: علمی و فرهنگی.

رضوی، سید اطهر عباس (۱۳۸۰). *تاریخ تصوف در هند*. ترجمه منصور معتمدی . تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲). *دنباله جستجو در تصوف ایران*. تهران: امیرکبیر.

زیدی، شمیم محمود (۱۹۷۴). *احوال و آثار بهاءالدین زکریا مولتانی*. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

سجستانی، امیر اقبالشاه بن سابق (۱۳۶۶). *چهل مجلس*. تصحبح نجیب مایل هروی. تهران: ادیب.

سمرقندی، عبدالرزاق (۱۳۸۳). *مطلع سعدین و مجمع بحرین*. به اهتمام عبدالحسین نوائی. ج۲ دفتر اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

سمنانی، علاءالدوله (۱۳۶۲). *العروۀ الاهل الخلوۀ و الجلوۀ*. تصحیح نجیب مایل هروی. تهران: مولی.

شیخ‌الحکمایی، عمادالدین (۱۳۹۸). نامه درویش کازرونی به سلطان ابوسعید گورکان و پیشنهاد اتحاد با سلطان محمد فاتح. *گزارش میراث*، ۴ (۸۸-۸۹)، ۱۷۰-۱۸۰.

صاحب مرادآبادی، حافظ محمد حسین (بی‌تا). *انوارالعارفین*. چاپ سنگی. بی‌جا: مطبع صدیقی.

صیامیان گرجی، زهیر؛ احمدوند، عباس و شیرین عظیمی، سمیه (۱۳۹۶). شیوه‌های معیشت صوفیان در ایران قرون میانه(۵-۷هجری). *پژوهشنامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی*، ۶ (۱)، ۵۷-۸۲.

طاهری، سید مهدی (۱۳۸۹). بررسی جریان تصوف در شبه‌قاره. *مطالعات شبه‌قاره*، ۲ (۵)، ۲۹-۵۴.

طباطبایی، سید مهدی و حاجی‌شعبانیان، ملیکا (۱۳۹۸). بررسی جایگاه پیشه‌ها و حرف در اندیشه عارفان و سالکان مسلمان تا پایان قرن ششم هجری. *مطالعات عرفانی*، ۱(۲۹)، ۱۴۵-۱۷۲.

عباسی علوی چشتی، عبدالرحمان (خطّی). *مرآت‌الاسرار*. (۲جلد). کتابخانه مجلس شورای اسلامی. شماره ۶۵۴س.

عرفانی‌واحد، فاطمه؛ واثق‌عباسی، عبدالله و مشهدی، محمد امیر (۱۳۹۴). مرشدیه و بازتاب آن در شبه‌قاره». *مطالعات شبه‌قاره*، ۷ (۲۳)، ۷۷-۹۶.

علامی، ابوالفضل (۱۸۸۲). *آیین اکبری*. لکهنو: مطبعه نولکشور.

علوی میرخورد، حمید بن مبارک (۱۸۸۵). *سیرالاولیاء*. لاهور: بی‌نا.

غوثی شطاری، محمد (۱۹۴۴). *گلزار ابرار سیر الاخبار*. به کوشش محمد زکی. پتنه: بی‌نا.

فسایی، حسن بن حسن (۱۳۸۲). *فارسنامه ناصری*. تصحیح منصور رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.

فصیحی خوافی (۱۳۸۸). *مجمل فصیحی*. تصحیح محسن ناجی نصرآبادی. تهران: اساطیر.

قریشی الحسینی، علی بن سعد(۱۳۷۷). *خلاصه الالفاظ*. تصحیح غلام سرور. اسلام‌آباد. مرکز تحقیقات ایران و پاکستان.

قلندر، حمید (بی‌تا). *خیرالمجالس*. تصحیح خلیق احمد نظامی. علی‌گره: مسلم یونیورسی.
کاوتس، رالف (۱۳۹۲). شبکه کازرونیه، *چشم‌اندازهایی از جاده ابریشم دریایی*. ترجمه محمدباقر وثوقی و پریسا صادقی. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
کربلایی تبریزی، حافظ حسین (۱۳۸۳). *روضات الجنان*. تصحیح جعفر سلطان القرایی. تبریز. ستوده.
کیانی، محسن (۱۳۷۷). *تاریخ خانقاه در ایران*. تهران: طهوری.
گجراتی، سکندر بن محمد (بی‌تا). *مرآت اسکندری*. بی‌جا: بی‌نا.
گنکوهی، شیخ عبدالقدوس (۱۲۹۵ق). *انوار العیون فی اسرار المکنون*. تصحیح شاه مسعود احمد و شاه التفات احمد. لکنهو: مطبع گلزار محمدی.
محدث دهلوی، عبدالحق (۱۳۸۰). *اخبارالاخیار*. تصحیح علیم اشرف خان. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
مظاهری، عبدالرضا (۱۳۹۴). پاسخی به اهل سیاست در نگاهی واقعی به ریاضت و انزوا طلبی در عرفان اسلامی. *پژوهشنامه ادیان*، ۹ (۱۸)، ۱۵۹–۱۸۴.
معصومی، محسن و شیرازی، سعید (۱۳۹۲). مناسبات سلاطین دهلی با مشایخ چشتیه و سهروردیه. *پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی*، ۴۶ (۱)، ۱۰۹–۱۲۲.
ملفوظات جلال‌الدین مخدوم جهانیان(خطّی). شماره بازیابی: ۱۷۸۱۱. کتابخانه مجلس شرای اسلامی.
مناقب الاصفیاء (۱۳۹۰). چاپ عکسی. به کوشش سید شاه شمیم الدین احمد منعمی. دهلی نو: مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی ایران.
منیری، شرف‌الدین یحیی (خطّی). *مکتوبات صدی*. کتابخانه علامه اقبال دانشگاه کشمیر. شماره ۰۱۶۸.
نخجوانی، محمد بن هندوشاه (بی‌تا). *دستورالکاتب فی تعیین مراتب*. تصحیح عبدالکریم علیزاده. باکو: انستیتوی خاورشناسی.
نیشابوری، فریدالدین عطار (۱۳۹۸). *تذکره الاولیاء*. تصحیح محمدرضا شفیع‌کدکنی. تهران: سخن.
واعظ، عبدالله بن عبدالرحمن (۱۳۵۱). *مقصدالاقبال سلطانیه و مرصد الآمال خاقانیه*. تصحیح نجیب مایل هروی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
هروی، سیف بن محمد (۱۳۸۱). *پیراسته تاریخنامه هرات*. تصحیح محمد آصف فکرت. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
هروی، قاسم بن یوسف (۲۵۳۶). *ارشادالزراعه*. به اهتمام محمد مشیری. تهران: امیرکبیر.
هروی، عبیدالله بن ابوسعید (بی‌تا). *رساله مزارات هرات*. تصحیح فکری سلجوقی. هرات: بی‌نا.
همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۹۴۰). *تاریخ مبارک غازانی*. تصحیح کارل یان. هرتفورد: استفن اوستین.
ابن بطوطه، محمد بن عبد الله (۱۴۱۸). *رحله*. بیروت: دارصادر.
حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵). *معجم‌البلدان*. بیروت: دارصادر.
سهروردی، عمر بن عبدالله (۱۴۲۷). *عوارف‌المعارف*. قاهره: مکتبهٔ الثقافهٔ الدینیهٔ.
هروی، علی بن ابوبکر (۱۴۲۳). *اشارات الی المعرفه‌الزیارات*. قاهره: مکتبهٔ الثقافهٔ الدینیهٔ.
Rasool, Gholam (2009). *Chishti-Nizami Sufi Order Of Bengal*, Delhi.

Gull, Surayia (1999). *Development Of Kubraviya Sufi Order In Kashmir*, New Delhi.

Print ISSN: 2251-9254
Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/

Journal of Historical Sciences Studies
(JHSS)

Research Paper

doi 10.22059/jhss.2023.350331.473602

Caucasian Mujahids and Neighborhood Conflicts in Tabriz (Jumadi al-Awal_Dhu al-Hijjah 1325 AH./ June 1907_January 1908)

Nooraldin Nemati[1,*], Jamal Pirehmard Shotorban[2]

1. Associate Professor of Department of History, University of Tehran , Tehran, Iran. E-Mail: n.nemati@ut.ac.ir
2. Corresponding Author, Ph.D. History of Iran, Islamic Period, University of Tehran, Tehran, Iran. E-Mail: jamal.pirehmard@ut.ac.ir

Article Info.

Received: 2022/11/29

Accepted: 2023/01/28

Keywords:
Caucasian Mujahids, Constitution, neighborhood conflicts, Mujahids, Tabriz.

Abstract

Many researchers have seen the Constitutional movement as the beginning of the modern history of Iran. This event had many consequences and one of them was the emergence of military groups known as 'Mujahids' in some Iranian cities like Tabriz. 'Caucasian Mujahids' were a group of Iranians who had migrated to the Caucasus before, and then played a significant role in the events of Tabriz during the Constitutional era. The important point about the Caucasian Mujahids is related to their role in the formation of Tabriz neighborhood conflicts in the month of Jumadi al-Awal 1325 AH. which led to the beginning of an internal urban conflict in Dhu al-Hijjah of the same year. So far, no independent works have been published on this topic. The present study aims to adopt a new approach to the internal conflicts of Tabriz in 1325 AH. by evaluating different views about the Caucasian Mujahids. The neighborhood conflicts of Tabriz in 1325 AH. raises the question of How the internal conflicts of Tabriz were formed and What approach did the neighborhoods adopt towards this issue? In this research, an attempt has been made to answer the above question with a descriptive-analytical approach and using the qualitative research method. The hypothesis of the present research is based on the fact that the conflict between the political, social and economic motivations of the Caucasian Mujahids and their supporters with urban traditional groups caused the formation and continuation of Tabriz neighborhood conflicts in 1325 AH.

How To Cite: Nemati, N., & Pirehmard Shotorban, J. (2023). Caucasian Mujahids and Neighborhood Conflicts in Tabriz (Jumadi al-Awal_Dhu al-Hijjah 1325 AH./ June 1907_January 1908). *Journal of Historical Sciences Studies*.

Publisher: University of Tehran Press.

فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی
سال ۱۴، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۱، شماره پیاپی ۳۲
دانشگاه تهران
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
مقالهٔ علمی-پژوهشی

مجاهدان قفقازی و مناقشات محله‌ای تبریز (جمادی‌الاول–ذوالحجه سال ۱۳۲۵ق)

نورالدین نعمتی[۱،*]، جمال پیره‌مرد شتربان[۲]

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران، ایران. رایانامه: n.nemati@ut.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تهران، گرایش ایران دوره اسلامی. رایانامه: jamal.pirehmard@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۰۸

واژه‌های کلیدی:
مشـــروطه، تبریز، مجاهدان، مجاهدان قفقازی، مناقشات محله‌ای

چکیده

بسیاری از پژوهشگران، جنبش مشروطه را سرآغاز تاریخ نوین ایران قلمداد کرده‌اند. این رویداد پیامدهای فراوانی در پی داشت که یکی از آن‌ها، پدیدآمدن دسته‌های نظامی موسوم به «مجاهدان» در شماری از شهرهای ایران، به ویژه تبریز، بود. «مجاهدان قفقازی» گروهی از ایرانیانِ مهاجر به قفقاز بودند که در تحولات تبریزِ عصر مشروطه، نقش بارزی ایفا کردند. نکته مهم راجع به مجاهدان قفقازی، مربوط به عملکرد آنان در شکل‌گیری مناقشات محله‌ای تبریز در ماه جمادی‌الاول سال ۱۳۲۵ق است که منجر به آغاز درگیری داخلی شهری در ذوالحجه همان سال شد. تاکنون پژوهش مستقلی راجع به این موضوع منتشر نشده است. پژوهش حاضر برآن است تا با ارزیابی دیدگاه‌های متفاوتِ راجع به مجاهدان قفقازی، رویکرد نوینی را نسبت به نزاع‌های داخلی تبریز در سال ۱۳۲۵ق اتخاذ کند. مناقشات محله‌ای تبریزِ سال ۱۳۲۵ق این پرسش را پیش می‌کشند که چگونه نزاع‌های داخلی تبریز شکل گرفتند و محلات چه رویکردی را نسبت به مسئله مزبور اتخاذ کردند. در این پژوهش تلاش شده است تا با تجزیه و تحلیل داده‌ها به روش توصیفی–تبیینی، به پرسش فوق پاسخ داده شود. فرضیه پژوهش حاضر مبتنی بر این است که تضاد انگیزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مجاهدان قفقازی و حامیان ایشان با گروه‌های سنت‌گرای شهری سبب شکل‌گیری و تداوم مناقشات محله‌ای تبریز در سال ۱۳۲۵ق شد.

استناد به این مقاله: نعمتی، نورالدین. پیره‌مرد شتربان، جمال (۱۴۰۱). مجاهدان قفقازی و مناقشات محله‌ای تبریز (جمادی‌الاول–ذوالحجه سال ۱۳۲۵ق). فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

مقدمه

جنبش مشروطه ایران ماحصل دگرگونی‌هایی بود که در گذر سده سیزدهم هجری، در ساحت اندیشه گروهی از نخبگان ایرانی پدید آمد. در این راستا، برخی از آنان مدعی بودند که برپایی «حکومت قانون» در کشور و ایجاد دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، مهم‌ترین چاره جهت پاسخ‌گویی به چالش‌های کشور است. با این حال، اندیشه قانون‌خواهی آن چنان که باید و شاید، در اذهان توده مردمان راه نیافت و نهایتاً جنبش مشروطه ایران با پرسش‌ها، ابهامات و تضادهای فراوانی آغاز شد. در پی صدور فرمان مشروطیت (چهاردهم جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۴ق) از سوی مظفرالدین‌شاه قاجار (حک: ۱۳۲۴-۱۳۱۴ق) و آشکار شدن تدریجی تضادهای یادشده، اختلاف‌نظرها و درگیری‌های متعددی میان جناح‌های هواخواه و مخالف مشروطه پدید آمد و حتی نزد پشتیبانان مشروطه چنددستگی ایجاد شد.

سوای این تنش‌ها، با صدور فرمان مشروطه، شهرهای ایران به ویژه مراکز بزرگی چون تهران و تبریز، شاهد پیدایش پدیده‌های جدیدی بودند که تا پیش از آن سابقه نداشت. یکی از همین تحولات، ظهور گروه‌های شبه‌نظامی و داوطلب شهری موسوم به «مجاهدان» بود که به‌ویژه در تبریز، کانون ایالت آذربایجان، گسترش و نفوذ فراوانی داشتند. بنا به گفته احمد کسروی، مجاهدان آذربایجانیِ مقیم تبریز، خود به دسته‌های گوناگونی تقسیم می‌شدند که یکی از آن‌ها، جماعت «مجاهدان قفقازی» بود. گروه یادشده را بدین سبب «قفقازی» خوانده‌اند که از ناحیه قفقاز آمده بودند؛ اما در اصل، ایرانیانی بودند که پیشتر برای کار بدان دیار رفته و پس از پیروزی مشروطیت، به وطن خود بازگشته بودند. حضور گروه یادشده در تبریز، پیامدهای بسیاری در پی داشت که یکی از آن‌ها، آغاز نزاع اهالی محلات شهر بر سر موضوع حمایت یا رویگردانی از قفقازیان بود. نزاع یادشده که در ماه جمادی‌الاول سال ۱۳۲۵ق میان تبریزیان آغاز شد، به شیوه‌های مختلف تداوم یافت و در ماه ذوالحجه همان سال، به نخستین مرحله از درگیری‌های داخلی تبریز تا پیش از دوره استبداد صغیر (۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶-۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ق)، منجر شد. حال پرسش اینجاست که نقش مجاهدان قفقازی در شکل‌گیری تنش‌های یادشده چه بود؟ آیا همان‌طور که در تاریخ‌نگاری مشروطه ایران به صورت یک کلان‌روایتِ غالب آمده است، نزاع‌های یادشده در واقع برخورد اجتناب‌ناپذیر حامیان یک دوگانه آرمانی «آزادی-استبداد» بوده و یا این‌که انگیزه‌های محله‌ای و منافع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در پیدایش درگیری‌های مزبور دخیل بودند؟ در پژوهش حاضر تلاش خواهد شد تا با بازخوانی منابع اولیه آن دوران و اسناد موجود در مراکز آرشیوی، به این پرسش اصلی پاسخ داده شود که مجاهدان قفقازی در پدید آمدن نزاع‌های داخلی تبریز سال ۱۳۲۵ق چه نقشی داشتند و رویکرد محلات نسبت به آنان چه بود؟ چنین به نظر می‌رسد که کلان‌روایت‌های جاافتاده در تاریخ مشروطه ایران که مجاهدان، ویژه قفقازیان، را در یک طیف قرار داده و آنان را مدافعان «آزادی» معرفی می‌کنند، نیاز به بررسی و بازبینی دارند و

پژوهش حاضر نیز در پی همین مهم است. فرضیه پژوهش حاضر مبتنی بر این است که تضاد انگیزه‌ها و منافع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مجاهدان قفقازی و حامیان ایشان با گروه‌های سنت‌گرای شهری در کنار علایق و پیوندهای محله‌ای، سبب شکل‌گیری و مناقشات محله‌ای تبریز در سال ۱۳۲۵ق شد و تا روزگار استبداد صغیر به انحای مختلف تداوم یافت.

درباره شکل‌گیری و عملکرد «مجاهدان» در روزگار مشروطه، پژوهش‌های فراوانی منتشر شده است؛ از جمله می‌توان به کتاب ارزشمند سهراب یزدانی تحت عنوان *مجاهدان مشروطه* اشاره کرد که با هدف بررسی روند پیدایش مجاهدان، خاستگاه‌های اجتماعی ایشان و فرازوفرود آنان نگاشته شده است و به یک معنا، مهم‌ترین تک‌نگاشت منتشر شده راجع به مجاهدان محسوب می‌شود. علاوه‌براین، حسین ایزدی در کتاب *مجاهدان مشروطه تبریز*، به نقش و عملکرد گروه مزبور در جریان تحولاتِ تبریزِ پس از پیروزی مشروطه، به‌ویژه دوره استبداد صغیر، پرداخته است. ایزدی برخلاف یزدانی که نگاهی «از پایین» به مجاهدان داشته و برآن است تا بیشتر بر ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی آنان بپردازد، غالباً از دریچه سیاسی و نظامی به سرگذشت مجاهدان پرداخته است. سَوای این دو تک‌نگاشت، مجموعه مقالات «همایش مجاهدان تبریز» که در سال ۱۳۹۳ش به کوشش عباس قدیمی قیداری گردآوری شده و از سوی انتشارات ستوده تبریز به چاپ رسیده است، دربردارنده پژوهش‌های ارزشمندی راجع به سرگذشت مجاهدان، خصوصاً مجاهدان تبریز، در دوران مشروطه است. با وجود این، تاکنون راجع به مسئله مجاهدان قفقازی که در ماه جمادی‌الاول سال ۱۳۲۵ق سبب نزاع میان محلات تبریز شد، به صورت مستقل سخن نرفته است و پژوهش حاضر برآن است تا با نگاهی علت‌کاوانه به بحران یادشده و درگیری‌های داخلی تبریز در ذوالحجه همان سال، پیوند رویدادهای مزبور را با عملکرد مجاهدان قفقازی بررسی نماید.

مشروطه‌خواهی تبریز و پیدایش مجاهدان قفقازی

تبریز در دوره قاجار، یکی از مهم‌ترین کانون‌های جذب دیدگاه‌های نوین بود و به سبب نزدیکی به دو حوزه قفقاز و عثمانی، زودتر از سایر شهرهای ایران با اندیشه‌های جدید آشنا شد. صرف‌نظر از شکل‌گیری جنبش مشروطه در تبریز، به نظر می‌رسد که مشروطه‌خواهی تبریزیان با نام یکی از روحانیان کوی شتربان/دوه‌چی (درباره این کوی، ر.ک: نادرمیرزا، ۱۳۷۲: ۸۶) به نام «میرهاشم دوه‌چی» گره خورده است. بنابه‌نوشته کسروی، میرهاشم و بسیاری از سادات ارزیل/ارزل مقیم کوی شتربان، از جمله حاجی میرمَناف صرّاف شتربانی، از پیشگامان مشروطه‌خواهی در تبریز بودند (۱۳۶۳: ۱۵۳). میرهاشم که تا پیش از سال ۱۳۲۴ق پیش‌نماز عزلت‌گزینی بود (بامداد، ۱۳۵۷: ۴: ۴۱۰)، تقریباً از تابستان همان سال و به علت اختلافات مالی سادات شتربانی با محمدعلی‌میرزایِ ولیعهد (کسروی،

۱۳۶۳: ۱۵۳) گام پیش گذاشت و با تحصن در کنسول‌خانه بریتانیا (۲۸ رجب سال۱۳۲۴ق)، خواستار «عدالت و آزادی» و سپس «مشروطه» شد (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ۳: ۵۳۰؛ براون، ۱۳۸۰: ۱۳۵). با این‌که در آغاز تحصن، اهالی تبریز پروایی به خواسته‌های باشندگان کنسول‌خانه بریتانیا نشان ندادند (ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۵۵: ۱۱)، اما پافشاری متحصنان کنسول‌خانه بریتانیا، سرانجام دولت را به تسلیم واداشت و مظفرالدین‌شاه با ارسال تلگرافی از طریق سفارت‌خانه بریتانیا (هشتم شعبان)، مژده اعطای مشروطیت را داد (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ۳: ۵۳۵؛ کسروی، ۱۳۶۳: ۱۶۲؛ براون، ۱۳۸۰: ۱۳۵).

این دستاورد بزرگ که با شادمانی بسیار تبریزیان همراه بود، میرهاشم دوه‌چی را مغرور ساخت. بنا به گزارش ویجویه‌ای، میرهاشم که خود بانی شرایط بود، ریاست‌طلب شد و با گردآوری چهل تن از اَلواد [الواط]، با تفخر آمدوشد کرد (۱۳۸۶: ۲۷). همچنین در روند اجرایی شدن مشروطه، شایعاتی نیز راجع رشوه‌گیری و دیدارهای او با محمدعلی‌میرزا در اذهان مردم می‌چرخید. همین شایعات دست‌آویزی برای میرزا علی‌اکبر، یکی از متحصنان، شده بودند تا چندین بار او را به قتل تهدید کند (ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۵۵: ۱۷). کسروی نیز خاطرنشان می‌سازد که میرهاشم در دیدار با محمدعلی‌میرزا، به او اطمینان داد که مشروطه را در تبریز از میان بردارد، زیرا «کسی که شتر را بالای بام برده، همو تواند پایین آورد» (۱۳۶۳: ۱۵۹ و ۱۷۱). با این‌که نویسندگان به‌هنگام توصیف رفتارهای میرهاشم در این دوره، غالباً یک‌جانبه به موضوع نگریسته‌اند، اما روشن است که مسائلی چون شایعه دیدارهای او با نمایندگان حکومت مرکزی، پیوندهای نزدیکش با کنسول‌خانه بریتانیا و رفتارهای تکبرآمیزش در انجمن تبریز، آنچنان موجب بدبینی مردم شهر شدند که سرانجام وی از تبریز اخراج شد (ویجویه‌ای، ۱۳۸۶: ۲۷). اخراج میرهاشم از تبریز که با بیرون راندن سه تَن دیگر از علمای طراز اول شهر (میرزاکریم امام جمعه، سیدمحمد یزدی و میرزاحسن مجتهد) همراه بود (همان، ۲۷–۲۸)، از همان آغاز، فضای شهر را دوگانه کرد و برخی از محلات پیشگام در جنبش مشروطه‌خواهی، به ویژه شتربان، را به نزاع با مشروطه‌خواهان تندرو واداشت.

صرف‌نظر از فضای دوگانه یادشده و اختلافاتی که از همان آغاز میان رهبران مشروطه تبریز پدید آمدند، تبریزِ اواخر سال ۱۳۲۴ق، صحنه برآمدن نیروهای شبه‌نظامی و داوطلبی بود که از ایشان با عنوان «مجاهدان» یاد شده است (یزدانی، ۱۳۸۸: ۵۴). بنابه‌نوشته کسروی، کربلایی‌علی مسیو، حاجی‌رسول صَدَقیانی و حاجی‌علی دوافروش، سردمداران مرکز غیبی تبریز، به تأسی از جماعت مجاهدان قفقازی و دستورنامه ایشان، دسته مجاهدان تبریز را پدید آوردند (۱۳۶۳: ۱۷۶و۱۹۴). او همچنین توصیف جالبی راجع به خاستگاه مجاهدان قفقازی ارائه داده است. به گفته وی، شماری از ایرانیانی که پیش از صدور فرمان مشروطه، برای کار به قفقاز رفته بودند، چون اخبار مشروطیت را

شنیدند، به موطن خود آمده، به یاری مشروطه‌خواهان برخاستند و چون از قفقاز آمده و رخت قفقازی بر تن می‌کردند، به «مجاهدان قفقازی» نامبردار گشتند، مگرنه خود [بیشتر] از ایرانیان بودند (همان، ۱۹۴). میرزا آقاخان کرمانی در قطعه شعری که در «تأسف بر اوضاع حالیه» سروده و در بخش‌های پایانی منظومه *سالارنامه* یا *نامه باستان* درج کرده است، به مسئله مهاجرت شمار زیادی از ایرانیان به سرزمین‌های بیگانه، مانند قفقاز، اشاره کرده (میرزاآقاخان کرمانی، ۱۳۹۷: ۱۷۱؛ همچنین ر.ک: ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ۱: ۱۴۲) و چنین می‌سراید:

«همه مردم از دست بیدادِ شوم — گریزند در هند و قفقاز و روم
در آنجا بهر کار پست و رذیل — همی بگذرانند خار [خوار] و ذلیل
نه کس می‌بپرسد همی نامشان — نه هرگز روا می‌شود کامشان»

با وجود تمامی موانعی که ایرانیان قفقاز پیشِ روی خود داشتند، همواره نسبت به اوضاع داخلی ایران حساس بوده و حتی در شوال سال ۱۳۲۳ق «فرقه اجتماعیون عامیون ایرانیان» را در باکو پایه‌گذاری کردند که با نام‌هایی چون «اجتماعیون عامیون مجاهدین ایران» یا «فرقه مجاهد» خوانده می‌شد (آدمیت، ۱۳۶۳: ۱۴؛ یزدانی، ۱۳۸۸: ۴۴-۴۵). به گزارش ناظم‌الاسلام کرمانی، در بحبوحه رویدادهای تهران در ماه رجب سال ۱۳۲۴ق و تأخیراتی که در امضای «نظام‌نامه» مجلس به وجود آمده بود، «فدائیان ملت-ایرانیان مقیم بادکوبه» نامه‌ای به سیدمحمد طباطبایی فرستاده و در آن ضمن اظهار شادمانی از برقراری مشروطه در ایران، خاطرنشان کردند که در صورت نیاز، «پنجاه هزار نفر رعایای ایران که از دست ظلم و تعدی اولیای دولت علّیه ایران ترک جان و مال خود کرده، در بادکوبه مشغول کسب و فعله‌گی» هستند، آماده جان‌فشانی خواهند بود (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ۳: ۵۱۱). همچنین در «انتباه‌نامه فرقه اجتماعیون و عامیون ایران» که کرمانی نسخه سوادی را از آن در کتاب خویش قید کرده است، همین روحیه از سوی ایرانیان قفقاز دیده می‌شود (همان، ۳: ۵۱۹-۵۲۲). کسروی با اشاره به این نکته که «مشهدی‌اسماعیل»، «مشهدی‌محمدعلی‌خان» و «حاجی‌خان» نخستین ایرانیانی بودند که پس از صدور فرمان مشروطه، به تبریز آمده و با عنوان «مجاهدان قفقازی» شناخته شدند، پیامد حضور ایشان را افزایش دلیری و آگاهی مشروطه‌خواهان دانسته است (۱۳۶۳: ۱۹۴).

ایوانُف از دیدگاه مارکسیستی به روند پیدایش مجاهدان پرداخته، سازمان آنان را زیر نفوذ شدید جنبش انقلابی روسیه دانسته و تأکید کرده است که آنان از طریق سازمان (حزب) «همت» با انقلابیان ماورای قفقاز در پیوند بودند (ایوانف، ۱۳۵۷: ۵۰). به نظر می‌رسد که موضوع ارتباط مجاهدان، به ویژه قفقازیان، با احزاب و جنبش‌های تندروانه قفقاز و روسیه، یکی از علل بدبینی گروه‌های سنت‌گرای تبریز به ایشان بود و همین بدبینی در ماجرای چپاول قریه «قراچمن» در حوالی تبریز، سبب دوتیرگی

موقت میان انجمن شهر و مجاهدان شد (کسروی، ۱۳۶۳: ۲۴۱؛ درباره تظلم رعایای قراچمن نسبت واقعه مزبور، نک: *روزنامه انجمن تبریز*، ۱۳۷۴: ۱: ش۱۰۴. ۳۶۵). پیوند مجاهدان قفقازی با رویدادهای روسیه و قفقاز تا آن اندازه بود که حتی برای مبارزات سیاسی در ایران، راهکارهای انقلابیان روسیه را الگو قرار می‌دادند. برای نمونه، ثقه‌الاسلام در یادداشت‌های روز بیست‌وهشتم ماه ربیع‌الاول سال ۱۳۲۵ق، به هنگام وصف مذاکره علمای تهران با علمای تبریز در تلگراف‌خانه بر سر موضوع اخراج میرزاحسن مجتهد و اصرار تبریزیان بر اتمام و امضای متمم قانون اساسی مشروطه، از یکی از «اواسط ناس» یاد می‌کند که از قفقاز آمده و پیشنهاد داده بود که «در قفقازیه راه‌آهن را سه ساعت بستند، دولت مجبور به دادن «دوما»[1] شد، [در تبریز نیز] باید بازار را بست». هرچند ثقه‌الاسلام یادآور شد که شرایط ایران با روسیه تفاوت دارد و بستن بازار زیانی برای دولت در پی نخواهد داشت، اما سخنان او سودمند نیفتاد (ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۵۵: ۵۲). مجاهدان قفقازی از گروه‌های بالای جامعه نبودند، اما پس از تشکیل دسته ویژه خود، به طور سازمان‌یافته‌ای رفتار کردند و با این‌که در آغاز از گرفتن مواجب خودداری می‌کردند (کسروی، ۱۳۶۳: ۷۱۰)، اما به زودی مبالغی برای فعالیت‌های ایشان تعیین شد (جهت اطلاع از نمونه قبوض پرداخت مخارج قشون‌های اعزامی به شهرستان‌ها و حقوق مجاهدان آذربایجانی و قفقازی، نک: *مرکز اسناد ملی ایران*، سند به شماره شناسه ۲۴۰/۱۷۵۱۰). ویژگی برجسته مجاهدان قفقازیِ تبریز، تهور و جنگاوری ایشان در آوردگاه‌های نظامی بود؛ به طوریکه محمدباقر ویجویه‌ای به هنگام وصف درگیری داخلی تبریز در دوره استبداد صغیر، قفقازیان را «مجاهدان حقیقی» می‌نامد و خصوصاً از مشهدی‌حاجی، تقی‌یف، فرج آقا، آقا میرزا علی‌اکبر و حسن‌آقا به عنوان سرآمدان مجاهدان قفقازی در درگیری‌های تبریز یاد می‌کند (۱۳۸۶: ۸۵–۸۶). مجاهدان قفقازی سوای شرکت در امور نظامی و درگیری‌های داخلی، در اختلافات مالی و تجاری اهالی شهر نیز مداخله کرده و ضمن حمایت از یکی از طرفین دعوا، سبب رنجش خاطر طرف دیگر می‌شدند. نمونه بارز چنین دخالت‌هایی مربوط شکایت حسین‌خان بصیرالمُلک از مجاهدان قفقازی در سال ۱۳۳۱ق به سبب مداخله آنان در اختلافات مالی او با یکی از اتباع روسیه است (*مرکز اسناد ملی ایران*، سند به شماره شناسه ۳۶۰/۲۲۴).

در کنار ایرانیانِ مشهور به مجاهدان قفقازی، چند تن از ارمنیان و گرجیان قفقازی نیز در آذربایجان حضور داشتند و در ساخت جنگ‌افزارهایی چون نارنجک، سرآمد بودند (کسروی، ۱۳۶۳: ۷۱۱و۷۲۷). شاید از همین منظر است که ریچارد کاتم (درگذشته ۱۹۹۷م.) یادآور شده است که اگر ارمنیان و گرجیانِ مجاهد نبودند، معلوم نبود که اصولاً جنگی (مقاومتی) در تبریز شکل می‌گرفت یا خیر (۱۳۷۱: ۱۴۴). همگی این مسائل، به‌ویژه بی‌پروایی مجاهدان قفقازی به گروه‌های سنت‌گرا و تعلق‌خاطر ایشان

---

۱. لفظ دوما (ду́ма) در زبان روسی برای نامیدن «مجلس» به کار می‌رود.

به جنبش‌ها و احزاب تندرو روسیه و قفقاز، سبب پدید آمدن شکافی میان پشتیبانان و مخالفان قفقازیان از ماه جمادی‌الاول سال ۱۳۲۵ق شد.

بحران ماه جمادی‌الاول سال ۱۳۲۵ق و مجاهدان قفقازی

تنش‌های میان مجاهدان، به ویژه قفقازیان، و گروه‌های سنت‌گرای تبریزی در ماه جمادی‌الاول سال ۱۳۲۵ق منجر به شکل‌گیری یک بحران درون شهری شد. پیش از پرداختن به روند بحران یادشده، بایستی خاطرنشان کرد که تا پیش از تاریخ یادشده نیز بر سر مسائلی چون چپاول دِه قراچمن در ماه صفر سال ۱۳۲۵ق، دوتیرگی‌هایی میان مجاهدان و اعضای سنت‌گرای انجمن تبریز پدید آمده و حتی کار به اختلافات جدی انجامیده بود (درباره ماجرای چپاول ده قراچمن، ر.ک: کسروی، ۱۳۶۳: ۲۳۹-۲۴۲). علاوه بر این، میرهاشم دوه‌چی که پس از اخراج از تبریز، مدتی در تهران نماینده تبریز در مجلس شورای ملی بود (درباره اعتبارنامه میرهاشم و برخی گفت‌وگوهای وی در مجلس، ر.ک: *روزنامه مجلس*، ۱۳۷۵: ۱: ش۲۷. ۱۱۳؛ ش۳۷. ۱۵۳ و ش۳۸. ۱۵۷)، در اوایل محرم سال ۱۳۲۵ق بنا به انگیزه‌های نامعلومی تهران را ترک گفت و راهی تبریز گشت (ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۵۵: ۴۲). میرهاشم پس از ورود به تبریز، بار دیگر اعتباری نزد همگان به‌دست آورد. بنابه‌گزارش کسروی، اهالی تبریز در ماجرای کشتار اهالی روستای قراچمن، در روز سوم ربیع‌الاول سال ۱۳۲۵ق دسته‌دسته به منزل شیخ سلیمِ واعظ و میرهاشم رفته و با این استدلال که اینان مشروطه را بنیان گذاشته‌اند، آنان را برای چاره‌اندیشی به مسجد آدینه آوردند (۱۳۶۳: ۲۴۱-۲۴۲). با این حال، دیری نپایید که میان مجاهدان و میرهاشم اختلاف‌نظر پدید آمد. بخشی از این اختلاف‌نظرها که بر سر موضوع حمایت از مجاهدان قفقازی بودند، رویدادهای ماه جمادی‌الاول سال ۱۳۲۵ق را رقم زدند.

ثقه‌الاسلام در یادداشت‌های اوایل جمادی‌الاول، از بالاگرفتن آشوب در تبریز یاد کرده و خاطرنشان کرده است که با افزون‌تر شدن تشکیلات شهری، چند «شعبه فدایی» روی کار آمده، مُهرها ترتیب داده و بلیت فدایی‌گری[۲] به مردم دادند(ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۵۵: ۶۰). چهار دسته مجاهدان به شرح زیر بودند:

۱. شعبه قفقازیه به ریاست کربلایی‌علی مسیو.
۲. شعبه شتربان به ریاست اسماعیل پسر حاجی‌محمدباقر سَقَطفروش.

۲. لفظ بلیت (بلیط) در منابع آن روزگار اشاره به برگه‌هایی همانند کارت‌های عضویت امروزی دارد و در روند عضویت شخصی در تشکل خاصی صادر می‌شد.

۳. شعبه‌ای به سردستگی «مشهد[ی] حسن» نامی که ثقه‌الاسلام نام آن شعبه را ذکر نکرده است.

۴. شعبه دیگری که با آقا میرهاشم دوه‌چی و مهر او تشخّص می‌یافت.

با این‌که در یادداشت فوق راجع به پیوند شعبه قفقازیه با «مرکز غیبی» سخنی گفته نشده است، اما بنا به برخی قراین، از جمله ریاست علی‌مسیو در شعبه یادشده و حضور پررنگ قفقازیان در آن، می‌توان احتمال داد که شعبه قفقازیه پیوند نزدیکی با مرکز غیبی تبریز داشت (در این باره، نک: یزدانی، ۱۳۸۸: ۴۹؛ سرداری‌نیا، ۱۳۶۳: ۴۷–۵۵). به گفته ثقه‌الاسلام، مجاهدان قفقازی که به اسم «قفقازیه» نام‌بردار بودند و چند نفر بیشتر نبودند، زیر حکم چند تن (حاجی‌صمد، قلعه‌وان‌باشی، یوسف خَزدوز و میرتقی چای‌فروش/چایچی)، به ریاست علی‌مسیو و با گزینش عنوان «مرکز» برای دسته خویش، در شهر رفت‌وآمد می‌کردند. پس از پیدایش این دسته‌جات چهارگانه، درگیری میان مجاهدان شتربانی و مرکزی (قفقازی) پدید آمد و کار بدانجا رسید که در روز هفتم همان ماه و در پی مفقود شدن حاجی‌صمد خیاط، یکی از سردستگان قفقازیان، مجاهدان مرکزی به بازار شهر یورش آوردند، اما مجاهدان شتربانی ایستادگی کرده، تفنگدارانی به پشت‌بام بازارها فرستادند و «شکور» نامی از منسوبان مجاهدان قفقازی را به اتهام این‌که امر به بستن بازار داده است، دستگیر کردند. عصر همان روز، درگیری میان قفقازیان و شتربانیانِ حامی میرهاشم دوه‌چی تا کوی گَجل/گجیل (معروف به درب سرد. درباره این کوی و دروازه آن، ر.ک: نادرمیرزا، ۱۳۷۲: ۹۶) کشیده شد و نزاع شدیدی میان طرفین رخ داد که با دستگیری افرادی از دو دسته همراه بود (ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۵۵: ۶۰–۶۱). ثقه‌الاسلام در ادامه گزارش‌هایش از رویدادهای آن روزهای تبریز، از مرگ یکی از شتربانیان به‌نام «پسر ملاآقا» خادمِ حاجی سیدمحسن به دست قفقازیان یاد می‌کند که در وقایع عصر روز هفتم جمادی‌الاول و در جریان یورش قفقازیانِ مرکزی به قهوه‌خانه‌ای در کوی گجل، زخمی شده و فردای آن روز درگذشته بود. مرگ جوان یادشده بر شدت بحران شهری افزود، چنانکه شتربانیان به سردستگی میرهاشم تعزیه باشکوهی برای او برگزار کرده، تفنگدارانی به بازار شهر فرستاده و در همان روزِ ختم، مجلس مذاکره‌ای درباره مجاهدان، به ویژه قفقازیان، ترتیب دادند. یکی از حاضران مجلس مزبور، میرزاعلی ویجویه‌ای بود که پاره‌ای از لایحه‌های وارده از قفقاز و بادکوبه/باکو را قرائت کرد و شماری از قفقازیان را تکفیر نمود. همین امر دستاویز شتربانیان شد و آنان خواستار بیرون راندن قفقازیان از شهر شدند (همان، ۶۲). گفت‌وگوها راجع به رویدادهای اخیر تبریز و نزاع میان دسته‌های مجاهدان قفقازی و شتربانی تا بدانجا کشید که گروهی از اعیان و روحانیان شهر، به ویژه واعظی از اهالی محله خیابان تبریز (درباره کوی خیابان، ر.ک: نادرمیرزا، ۱۳۷۲: ۸۲–۸۳) به نام ملاحمزه خیابانی، آشکارا خواستار اخراج قفقازیان و میرهاشم دوه‌چی از شهر شدند (ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۵۵: ۶۱–۶۲).

مجاهدان قفقازی و علی‌مسیو بدون درخواست انجمن، در روزهای دوازدهم و سیزدهم جمادی‌الاول شهر را ترک گفتند، اما اهالی کوی نوبر (درباره کوی نوبر، ر.ک: نادرمیرزا، ۱۳۷۲: ۸۷–۸۸) که پشتیبان ایشان بودند، در روز چهاردهم جمادی‌الاول تا حوالی «سَردرود» شتافته و مانع خروج ایشان شده بودند. اجتماع قفقازیان و اهالی نوبر در پیرامون سردرود، بار دیگر احتمال درگیری را افزایش داد، به‌ویژه از این جهت که بیگلربیگی تبریز سوارانی را برای طرد مجاهدان قفقازی به سوی سردرود فرستاده و ایشان نیز آماده دفاع از خود شده بودند؛ اما نزاعی میان طرفین رخ نداد و اهل انجمن و بزرگان محلات با گردهمایی در مسجد مقصودیه، قرار بر «صلح عمومی» گذاشتند و این قرار مقدمه‌ای شد بر دیدوبازدید کوی‌های تبریز (ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۵۵: ۶۳–۶۴؛ نیز نک: کسروی، ۱۳۶۳: ۳۹۳؛ *روزنامه انجمن تبریز*، ۱۳۷۴: ۱: ش۱۰۶. ۳۷۳).

سوای یادداشت‌های ثقه‌الاسلام، از مجموعه نامه‌های وی به میرزاصادق‌خان مستشارالدوله، نماینده تبریز در مجلس شورای ملی، نیز اطلاعاتی راجع به حوادث ماه جمادی‌الاول تبریز به دست می‌آید. از مجموع نامه‌های یادشده، مکتوبات ۲۷، ۲۸ و ۲۹ (به شماره نمره ۲۲، ۲۴ و ۲۵) دربردارنده داده‌هایی راجع به تنش‌های محلات بر سر مجاهدان قفقازی هستند. ثقه‌الاسلام در نخستین نامه (نامه شماره ۲۷) تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کند که طایفه فداییان موسوم به «شعبه قفقازیه» با طایفه فداییان «تبریزی» ضدیت دارند و با این‌که عجالتاً نزد ایشان صلح برقرار شده است، اما گمان نمی‌رود که صلح مزبور سر گیرد (ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۷۸: ش۲۷. ۱۱۵. همچنین درباره متن کامل نامه، نک: همان، ۱۱۷–۱۱۳).

نامه دوم (نامه شماره ۲۸) دربردارنده داده‌های جزئی‌تری راجع به درگیری‌های دو گروه، یورش مجاهدان قفقازی به کوی گجیل، مرگ پسر ملاآقا، اسارت شماری از منسوبان دو جناح و گفت‌وگوهایی راجع به اخراج قفقازیان و میرهاشم دوه‌چی از شهر است. یکی از بخش‌های جالب توجه این نامه، شرح نشستی است که با حضور شماری از اعیان و روحانیان شهر در محوطه «انجمن ایالتی» تبریز برگزار شد. از صحبت‌های نشست یادشده می‌توان دریافت که پیشتر قراری برای اخراج قفقازیان و میرهاشم از شهر ترتیب داده شده بود و چندی بعد، حامیان میرهاشم از اخراج وی خودداری کرده بودند. ملاحمزه خیابانی که بنا به گفته ثقه‌الاسلام، «وزیر داخله» جناب شیخ سلیم، واعظ نامدار، تندرو و حامی مجاهدان قفقازی، بود (میرزای آشتیانی، شیخ سلیم را «غوث‌المجاهدین» نامیده است. ر.ک: میرزای آشتیانی، ۱۳۹۵: ۷۳)، در نشست انجمن ایالتی سخت بر این نکته اصرار می‌کرد که باید میرهاشم دوه‌چی نیز از شهر بیرون رانده شود. سوای سخنان ملاحمزه، این نکته را نیز می‌توان دریافت که میرزا علی ویجویه‌ای که از مخالفان سرسخت قفقازیان بود، ضمن «تکذیب قفقازیون»، آنان را داعیانِ به «اباحه، لامذهبی و حریت وجدان» می‌نامید و در مقام اثبات کفر قفقازیان برآمده بود (در روزنامه

آمُلّاعمو، نشریه انجمن اسلامیه شتربان، قفقازیان غالباً با صفت‌هایی چون «لامذهب» خطاب شده‌اند. در این باره، ر.ک: برادران شکوهی، ۱۳۷۶: ۸۳). ثقه‌الاسلام که خواهان حل مسالمت‌آمیز نزاع‌ها بود، ضمن رد پیشنهادهای تندروانه هر دو گروه، بر این نکته تأکید کرد که به علت جمعیت فراوان مسلمانان قفقاز، نباید با ایشان وارد تنش شد (درباره نشست یادشده، ر.ک: ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۷۸: ش۲۸. ۱۲۳–۱۲۵).

از مندرجات نامه دوم ثقه‌الاسلام می‌توان نقشه شهری/محله‌ای مشخصی درباره کوی‌های پشتیبان و مخالف قفقازیان ترسیم کرد. بر اساس گزارش‌های وی، محلات لیل‌آباد، نوبر و چَرَنداب (نادرمیرزا، ۱۳۷۲: ۸۸–۸۷ و۹۲) حامیان اصلی مجاهدان قفقازی، کوی‌های شتربان، سُرخاب، وَرجی/ویجویه، امیرخیز و راسته‌کوچه مخالفان آنان و محله خیابان «مصلح» میان دو جناح بود (ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۷۸: ش۲۸. ۱۲۵). با نگاهی به «نقشه دارالسلطنه تبریز» (مورخ ۱۲۹۷ق) این نکته روشن می‌شود که همگی محلات حامی مجاهدان قفقازی، از کوی‌های کوچکِ تبریز بودند که در کرانه جنوبی مهرانرود قرار گرفته بودند. برعکس این محلات، عمده محلات مخالف قفقازیان در صفحات شمالی شهر و کرانه شمالی مهرانرود گسترش یافته بودند (رجوع کنید به نقشه شماره۱).

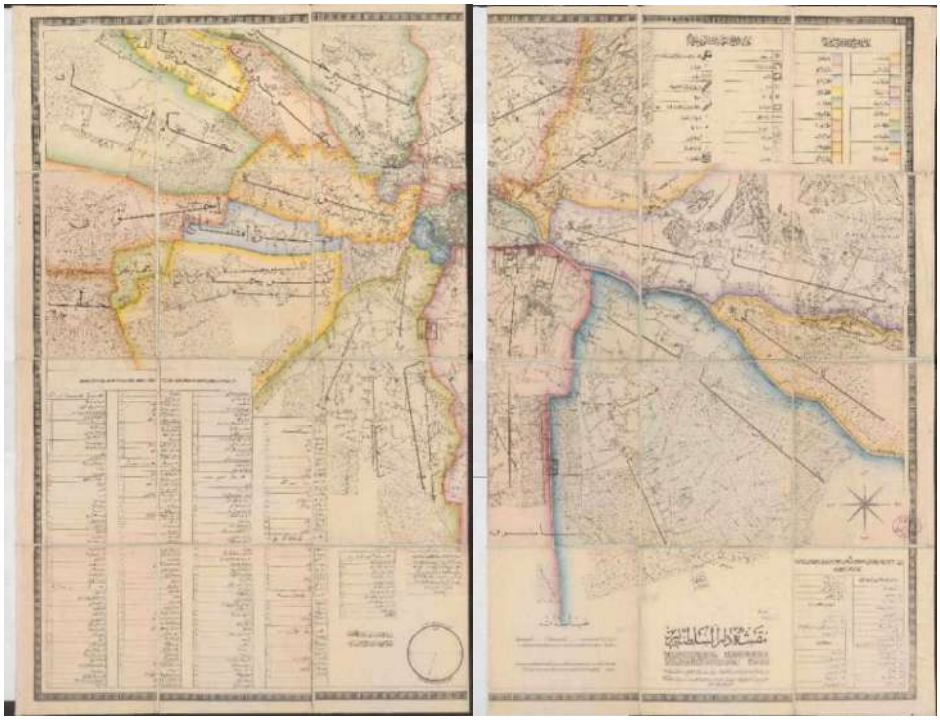

نقشه شماره۱. پراکندگی محلات تبریز بر اساس «نقشه دارالسلطنه تبریز» محمدرضا قراجه‌داغی (مورخ شعبان سال ۱۲۹۷ق).

به درستی روشن نیست که علت این جناح‌بندی دوگانه میان محلات چه بود. گویا همین نکته در مجلس ختم پسر ملاآقا، یعنی نشستی که می‌توان آن را گردهمایی «بقعه مقام» نامید، برای یکی از حاضران پرسش‌انگیز شده و ثقه‌الاسلام نیز ضمن اعلان بی‌خبری، به کنایه یادآور شده بود که پیشتر دعوای «شیخی-غیرشیخی»[۳] میان محلات جاری بود و اینک «دعوای نعمتی-حیدری» بر آن افزوده شده است (ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۷۸: ش۲۸ ۱۲۲). محمدعلی پروین آشتیانی نیز در قالب بیتی (میرزای آشتیانی، ۱۳۹۵: ۱۲۹)، بر این نکته اذعان دارد:

«شد برادر با برادر مدّعی جنگ حیدر نعمت آمد اشهری»

با این‌که ثقه‌الاسلام تفصیلی راجع به جناح‌بندی‌های تبریز ارائه نمی‌دهد، اما روشن است که تعلق خاطر اهالی محلات شتربان و سرخاب به مکتب اصولی تشیع، حضور انبوهی از بازاریان و روحانیان در آن دو کوی و محبوبیت میرهاشم در میان لوطیان سرخاب و شتربان (ویجویه‌ای، ۱۳۸۶: ۳۲؛ میرزای آشتیانی، ۱۳۹۵: ۹۶)، یکی از علل ضدیت آنان با مجاهدان قفقازی بود. از سوی دیگر، محلات نوبر، لیل‌آباد و خیابان از کوی‌های شیخی‌نشین تبریز و ساکنان آن‌ها غالباً جزو کسبه و پیشه‌وران خرده‌پا بودند (درباره دسته‌بندی محلات تبریز آن روزگار بر اساس شاخصه‌های عقیدتی و اقتصادی، ر.ک: کسروی، ۱۳۶۳: ۱۳۰-۱۳۵؛ آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۱۶-۱۸؛ یزدانی، ۱۳۸۸: ۱۴-۳۶). هرچند نمی‌توان و نباید درگیری ماه جمادی‌الاول تبریز را صرفاً به مسائل عقیدتی، اقتصادی و اجتماعی پیوند داد، اما روشن است که اختلافات دیرینه کوی‌ها در این نزاع‌ها تأثیر عمده‌ای داشتند.

نامه سوم ثقه‌الاسلام به میرزاصادق مستشارالدوله (نامه شماره ۲۹) که در ادامه دو نامه پیشین نگاشته شده است، وضعیت تبریز و دیدگاه بزرگان شهر را برای یافتن راه‌حلی برای بحران یادشده نشان می‌دهد. بر اساس مندرجات نامه مزبور، در یکی از نشست‌هایی که با حضور بزرگان و نمایندگان کدخدایان تبریز در محوطه انجمن ایالتی برگزار شد، حاضران اتفاق نمودند که بلیت و شعبه‌های مجاهد را موقوف سازند و با تقویت انجمن، امور شهری را با مشورت انجمن به پیش ببَرند. همچنین حاضران فهرستی از اشخاص «لازم‌الاخراج» را تهیه کردند که در آن اسامی چهره‌هایی چون شیخ سلیم، میرهاشم دوه‌چی، میرزاعلی ویجویه‌ای، ملاحمزه خیابانی، علی‌مسیو، قفقازیان، حاجی‌علی دواچی، حاجی‌صمد خیاط، قلعه‌وان‌باشی، میرتقی چایچی، یوسف خزدوز، اسماعیل پسر حاجی‌محمدباقر

۳. پیشینه شکل‌گیری جماعت شیخیه در تبریز به اوایل دوره قاجار و تلاش‌های ملامحمد مامَقانی بازمی‌گردد. وی در پی درگذشت سیدکاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ق و پدید آمدن شکاف در میان جناح‌های شیخیه ایران، توانست دایره نفوذی برای خود در تبریز و آذربایجان پدید آورده و به ریاست بیشینه شیخی‌های تبریز برسد. درباره سرگذشت مامقانی و همچنین مهم‌ترین مساجد آنان در تبریز (یعنی مساجد حجه‌الاسلام و کاظمیه)، ر.ک: بامداد، ۱۳۵۷: ۳: ۲۸۹؛ کارنگ، ۱۳۷۴: ۱: ۲۲۴-۲۲۵ و ۳۲۲.

سَقَطفروش و باقر بنّا (باقرخان بعدی) دیده می‌شود (ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۷۸: ش۲۹. ۱۳۲). اشخاص نامبرده در این فهرست به‌رغم برخی فشارهای عمومی، تبریز را ترک نکردند و با حرکت مجاهدان قفقازی به سمت سردرود و اجتماعی که در آنجا از سوی مجاهدان و حامیان ایشان شکل گرفت، عملاً شرایط موجود بحرانی‌تر شد (همان، ۱۳۳). کوتاه سخن آن که تنش‌های درون شهری تا بدانجا پیش رفتند که میرتقی چایچی، از مجاهدان قفقازی که ثقه‌الاسلام او را «اژدهای دمان» می‌نامد، با حمله به ارک شهر (مسجد تاج‌الدین علیشاه جیلانی؛ ر.ک: کارنگ، ۱۳۷۴: ۱: ۲۴۰–۲۶۱) و ضبط مهمات آن با یاری گروهی از اهالی نوبر، حکومت مرکزی را در تنگنا قرار داد. در چنین شرایطی، بهترین راه‌چاره، برقراری صلح میان محلات بود که با پادرمیانی ثقه‌الاسلام، طرفین بدان رضایت دادند (ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۷۸، ش۳۰. ۱۳۸؛ درباره ماجرای دیدوبازدید کوی‌های تبریز، ر.ک: کسروی، ۱۳۶۳: ۳۹۷–۳۹۳؛ *روزنامه انجمن تبریز*، ۱۳۷۴: ۱: ش۱۰۶. ۳۷۳).

سوای گزارش‌های ثقه‌الاسلام، ابراهیم شرف‌الدوله باغمیشه‌ای (متوفی۱۳۵۱ق/۱۳۱۱ش)، نماینده تبریز در مجلس اول شورای ملی، در یادداشت‌های روزانه خود، چندین بار به تلگراف‌هایی از مجاهدان اشاره کرده است که در آن‌ها از رفتارهای ناشایست میرهاشم سخن رفته بود. در یکی از این تلگراف‌ها که ذیل یادداشت‌های روز پنجم جمادی‌الاول سال ۱۳۲۵ق درج شده است، باغمیشه‌ای از «فساد میرهاشم» و «درخواست تبعید» وی سخن می‌گوید (۱۳۷۷: ۱۰۶). باغمیشه‌ای آشکارا در نگارش یادداشت‌های خود به تلگراف‌های مجاهدان تکیه کرده و تصویری منفی از مجاهدان تبریزی/شتربانی و شخص میرهاشم ارائه داده است؛ اما نکته جالبتر و تا اندازه‌ای شگرف درباره منابع، سکوت *روزنامه انجمن تبریز* درباره وقایع ماه جمادی‌الاول و نزاع میان مجاهدان قفقازی و تبریزی است. نویسنده *روزنامه انجمن تبریز* در شماره ۱۰۴ از سال اول (مورخ چهارشنبه چهاردهم جمادی‌الاول سال ۱۳۲۵ق) بدون آن‌که اشاره روشنی به رویدادهای تبریز داشته باشد، تنها با درج عباراتی کلی، از اختلاف میان مجاهدان و شرایط «انقلابی» شهر سخن گفته است (*روزنامه انجمن تبریز*، ۱۳۷۴: ۱: ش۱۰۴. ۳۶۵). نویسنده *روزنامه انجمن تبریز* سپس نوشتار کوتاهی را به صورت «نصایح مُشفقانه» در شماره مزبور درج کرده و به عموم اهالی شهر و به‌ویژه مجاهدان یادآور شده است که در چنین موقعیت حساسی، نباید به دشمنانِ دوست‌نما اجازه داد تا در اساس مقدس مشروطیت رخنه کنند(همان، ۳۶۵–۳۶۶). با این حال، روشن است که اخبار «هرج و مرج و اغتشاش تبریز»، نمایندگان مقیم تهران را نیز نگران کرده و ایشان با ارسال تلگرافی به انجمن شهر، مراتب تشویش خاطر خود را اعلام کرده بودند (درباره متن تلگراف یادشده و پاسخ عموم علماء و اعیان و اجزای انجمن به آن، ر.ک: همان، ش۱۰۵. ۳۶۹–۳۷۰).

چنین به نظر می‌رسد که گزارش‌های *روزنامه انجمن تبریز* درباره رویدادهای جمادی‌الاول سال ۱۳۲۵ق نیاز به بازبینی دارند، چراکه سکوت یادشده ذهن مخاطب را به این سو سوق می‌دهد که دیدوبازدیدهای کوی‌ها به سبب ابهام موجود در متن یکی از تلگراف‌های ارسالی انجمن تبریز و انتقاد طباطبایی و بهبهانی از آن تلگراف رخ داده‌اند (درباره متن تلگراف طباطبایی و بهبهانی و انتقاد ایشان از اعضای انجمن تبریز، ر.ک: *روزنامه انجمن تبریز*، ۱۳۷۴: ۱: ش۱۰۳. ۳۶۴ و ش۱۰۴. ۳۶۵-۳۶۶). چنین تفسیری از تلگراف‌های انجمن تبریز در برخی از منابع آن دوره و پژوهش‌های متأخر نیز دیده می‌شود (برای نمونه، ر.ک: کسروی، ۱۳۶۳: ۳۹۰-۳۹۴؛ کلانتری باغمیشه‌ای، ۱۳۷۷: ۱۰۴ و *کتاب آبی*، ۱۳۶۳: ۱/ش۲۶. ۴۳). همان‌طور که پیشتر ذکر شد، طرح دیدوبازدید کوی‌های تبریز بیش از آن‌که ناشی از واکنش انجمن ایالتی تبریز به بدبینی‌های تهران باشد، پیشنهاد بخردانه ثقه‌الاسلام برای پایان دادن به بحران ماه جمادی‌الاول شهر و اختلافات مجاهدان قفقازی و مخالفانشان بود که رنگ‌وبوی محله‌ای نیز پیدا کرده بود (ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۷۸: ش۲۹. ۱۳۸؛ همو، ۱۳۵۵: ۶۴). این نکته سوای یادداشت‌ها و نامه‌های ثقه‌الاسلام، به صورت تلویحی در گزارش‌های *روزنامه انجمن تبریز* هم دیده می‌شود (*روزنامه انجمن تبریز*، ۱۳۷۴: ۱: ش۱۰۶. ۳۷۳-۳۷۴).

نقش لوطیان در تشدید تنش‌های داخلی تبریز

ماجرای دیدوبازدید کوی‌های تبریز به‌رغم اهمیتی که داشت، نتوانست به اختلافات درونی تبریزیان در باب مسئله مجاهدان قفقازی پایان دهد و تنش‌های دیرینه محله‌ای، در ذوالحجه سال ۱۳۲۵ق عملاً تبریز را وارد یک درگیری تمام عیار شهری کردند؛ اما پیش از ورود به رویدادهای ماه ذوالحجه، بایستی به ماجرای درگیری کاظم دواتگراُوغلی، لوطی معروف شتربانی، با آموزگار مدرسه روسی تبریز اشاره شود که به نوبه خود سبب بدبینی دوباره کوی‌های حامی مجاهدان قفقازی به میرهاشم و اهالی شتربان شد. در روزگار یادشده، هر یک از کوی‌های تبریز لوطیان خاص خود را داشتند که بر اساس آداب ویژه‌ای رفتار می‌کردند و مردمان گردنفرازی بودند. کاظم دواتگراوغلی، قولاغی‌کَسیک اصغر (اصغر گوش‌بریده)،[۴] حیدر سَردرودی و حسن کباب‌پز از لوطیان دلیر محله شتربان بودند (ویجویه‌ای، ۱۳۸۶: ۴۸ و ۷۷-۷۸؛ میرزای آشتیانی، ۱۳۹۵: ۱۳۶و۱۳۸) که ضمن رقابت با دیگر لوطیان، ارادت خاصی به میرهاشم داشتند (کسروی، ۱۳۶۳: ۴۹۱). محمدعلی پروین آشتیانی از زبان یکی از جوانان شتربانی (۱۳۹۵: ۱۳۶)، لوطیان یادشده را چنین وصف کرده است:

«عسگری دارم ولی بُرّیده گوش — گر خروشد انجمن افتد ز جوش
حیدری دارم ز سمت سردرود — آمده بدهد اَبَر سرها درود

۴. نام این شخص در منابع به صورت «عسکر» و «عسگر» هم ذکر شده است.

کـــاظمی دارم دواتگـــر چـــون پلنـــگ لـــرزَد از بـــیمش بـــه دریاهـــا نهنـــگ»

بنابه‌گزارش *روزنامه انجمن تبریز* (۱۳۷۶: ۲: ش۱۶. ۶۱۳–۶۱۴) در روز نهم شوال سال ۱۳۲۵ق، کاظم دواتگراوغلی به همراه سه تن از همراهانش در حوالی خیابان مجیدیه (مغازه‌های مجیدالملک) با اسدآقا فراشباشی بیگلربیگی درگیر می‌شود و در آن حین، «اکبروُف» نامی که آموزگار مدرسه روسی آن حدود بود، شروع به ناسزاگویی به آنان می‌کند. این رفتار اکبروف سبب آغاز درگیری دیگری با وی می‌شود. کنسول روس پس از آگاهی از این رویداد، با شماری از نیروهای قزاق راهی محل شده و ضمن توهین به دولتیان و روحانیان، مردم را تحریک به جنگ می‌کند. هرچند اهالی شهر از درگیری با کنسول اجتناب می‌کنند، اما انتشار خبر این واقعه بار دیگر سبب بدبینی به شتربانیان و میرهاشم می‌شود. نکته جالب آن‌که *روزنامه انجمن تبریز* در شماره ۲۱ سال دوم خود (مورخ سیزدهم ذوالقعده ۱۳۲۵ق) ضمن درج نوشتاری با عنوان «عذر اشتباه» در صفحه نخست روزنامه، بخشی از گزارش‌های شماره ۱۶ را کذب قلمداد کرده و یادآور شده است که کنسول روس «برای عیادت معلم مشارالیه و تفقّد متعلّمین» به مدرسه رفته و هیچ دشنامی به دولتیان و روحانیان نداده بود (همان، ش۲۱. ۶۳۱)، اما چه‌بسا انگیزه‌ای در درج این عذر اشتباه و پرده‌پوشی وجود داشت.

سوای گزارش‌های *روزنامه انجمن تبریز*، در نامه‌ای که «آقا یحیی» به تاریخ بیست‌ویکم شوال سال ۱۳۲۵ق نوشته و ثقه‌الاسلام مطالبی بر آن افزوده است، گزارشی درباره درگیری دواتگراوغلی با اکبروف دیده می‌شود. ثقه‌الاسلام در توضیحات خود باز به مطالب *روزنامه انجمن تبریز* ارجاع داده و یادآور می‌شود که «راست و دروغ» رویداد را در روزنامه نوشتند، اسباب حرف شد و نهایتاً روزنامه توقیف گردید (ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۵۵: ش۳۲. ۲۱۹). وی همچنین در نامه‌ای به مستشارالدوله (مورخ چهاردهم شوال ۱۳۲۵ق) به اعتراض (پروتِست) کنسول روسیه نسبت به گزارش شماره ۱۶ روزنامه انجمن تبریز اشاره کرده و تأکید کرده است که با اعتراض کنسول، ورقه/روزنامه را توقیف کردند(همو، ۱۳۷۸: ش۶۷. ۲۵۵). کسروی به هنگام وصف واقعه درگیری دواتگراوغلی با اکبروف، به عذر اشتباه شماره ۲۱ *روزنامه انجمن تبریز* اشاره‌ای نکرده و از رویداد یادشده که چگونگی آن هنوز پرسش‌برانگیز است، به عنوان «نخستین میوه بدخواهی‌های میرهاشم و مردم دوه‌چی» یاد کرده است (۱۳۶۳: ۴۹۱). روی‌هم‌رفته، درگیری کاظم دواتگراوغلی با اکبروف، بار دیگر تنش‌های درون‌شهری را زنده کرد و در ماه ذوالحجه باعث آغاز یک درگیری تمام‌عیار محله‌ای در تبریز شد.

نخستین نزاع تمام عیار داخلی تبریزیان در ماه ذوالحجه سال ۱۳۲۵ق

واپسین رویدادی که پیش از استبداد صغیر در تبریز رخ داد و عملاً به یک درگیری کوتاه مدت شهری ختم شد، وقایع ماه ذوالحجه سال ۱۳۲۵ق بود که مشخصاً از عید قربان آغاز شد و تا محرم سال ۱۳۲۶ق به طول انجامید. ماجرا از این قرار بود که پیش از مشروطه، ایرانیان در عید قربان بنا به یک رسم کهن که دیرینگی آن به دوره صفویان می‌رسید و در دوره قاجار نیز در شهرهایی چون تهران و تبریز رواج داشت، شتری را در عید قربان به شیوه خاصی تزیین، قربانی و تقسیم می‌کردند (درباره این رسم، نک: سیلوا ای‌فیگروآ، ۱۳۶۳: ۳۱۱-۳۱۲؛ ناصرالدین‌شاه قاجار، ۱۳۶۲: ۱۱۵؛ فووریه، ۱۳۸۵: ۱۷۴؛ آلمانی، ۱۳۳۵: ۱۹۷-۱۹۸). با وجود این، انجمن ایالتی تبریز انجام عمل مزبور را در عید قربان سال ۱۳۲۵ق ممنوع کرد (امیرخیزی، ۲۵۳۶: ۲۹)، اما میرهاشم دوه‌چی بی‌توجه به تصمیم انجمن، به ترویج آن پرداخت (کسروی، ۱۳۶۳: ۵۳۲-۵۳۳) و جمعی از کهنه‌درباریان گذشته و سردسته‌های شتربان و سرخاب به تأسی از او، شتری را به رسم سابق قربانی کردند(امیرخیزی، ۲۵۳۶: ۲۹؛ کسروی، ۱۳۶۳: ۵۳۳؛ ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۷۸: ش۷۶. ۲۷۵؛ همو، ۱۳۵۵: ش۳۹. ۲۲۷-۲۲۸). لوطیان دوه‌چی و سرخاب که شاهد بی‌اعتنایی انجمن بودند، گستاخ شده و در بازار و محلات شهر به سرکشی پرداختند. همین رویداد سبب شد تا انجمن به تجهیز مجاهدان بپردازد. از این‌رو، در دوازدهم ذوالحجه همان سال نزاعی میان هوادارن میرهاشم و مجاهدان آغاز شد که به قول ویجویه‌ای مدت بیست روز به درازا کشید (۱۳۸۶: ۳۲) و سبب قتل شماری از اهالی شهر شد (امیرخیزی، ۲۵۳۶: ۲۹). با این‌که ویجویه‌ای اذعان دارد که میرهاشم در این ماجرا مبلغ پانزده هزار تومان از دولت گرفته و با آن سیصد تن از لوطیان دوه‌چی و سرخاب را به تفنگ پنج تیر مسلح کرده بود (۱۳۸۶: ۳۲)، اما سوای گزارش ویجویه‌ای، شاهد دیگری که نشانگر پیوند میرهاشم با دولت در این ماجرا باشد، تاکنون منتشر نشده است.

در ارزیابی حوادث ذوالحجه سال ۱۳۲۵ق زاویه دید راویان بسیار مهم است، چراکه تقریباً تمامی گزارش‌های فوق، از یک نگاه واحد به رویدادها نگریسته و از شرارت لوطیان شتربانی و سرخابی که سبب آغاز درگیری داخلی تبریز شد، سخن گفته‌اند. در این گزارش واحد که به صورت روایت رایج در تاریخ‌نگاری این دوره درآمده است، در یک طرف «مجاهدان دلاور و آزادی‌خواه» قرار دارند که با «لوطیان شتربانی و سرخابی» در پیکارند. در برابر این دیدگاه، نامه مورخ بیست‌ودوم ذوالحجه سال ۱۳۲۵ق ثقه‌الاسلام به مستشارالدوله دربردارنده داده‌هایی نوین است. در این نامه، ثقه‌الاسلام علت جوش‌وخروش شتربانیان را قتل مرموز «پسر میرعبدالعظیم» (دوازدهم ذوالحجه) در بازارچه شتربان قلمداد کرده است؛ به‌طوری که پس از این واقعه، شتربانیان به مسجد «حاجی‌آقابابا» که مقر میرهاشم بود، رفته و تعزیه برگزار کردند. ثقه‌الاسلام علاوه بر قتل فرزند میرعبدالعظیم، از ماجرای ضرب‌وشتم شدید «حاجی میرقربان گچ‌پز سرخابی» در محل انجمن تبریز به دست یکی از لوطیان طرفدار مجاهدان

محله نوبر به نام «ایت‌خلیل» سخن گفته است که به نوبه خود سبب رنجش سرخابیان شد. رویداد دیگری که وی در این نامه بدان اشاره کرده است، واقعه حمله مجاهدان خیابانی به سرکردگی باقر بنّا (باقرخان) به مغازه‌های مجیدالملک و آغاز تیراندازی ایشان به محله سرخاب است (۱۳۷۸: ش۷۷. ۲۷۸–۲۷۵). ثقه‌الاسلام پس از جمع‌بندی این گزارش‌ها، وقایع اخیر تبریز را به منزله «شکار مشروطه» توصیف می‌کند(همان، ش۷۸. ۲۷۹).

در واقع بسیاری از منابع موجود از دریچه واحدی به رویدادها نگریسته‌اند؛ با وجود این، رسالات و نوشتارهای برجای‌مانده از سوی منتقدان مجاهدان، به ویژه هواداران میرهاشم در انجمن اسلامیه شتربان، حاوی دیدگاه‌های جالبی هستند. یکی از این نوشتارها، رساله کوتاهی به زبان فارسی با عنوان «سؤال جوابِ انصاف از غیرت» است که با امضای «عموم سادات تبریز» نوشته و احتمالاً از سوی حامیان میرهاشم به صورت «اعلامیه» پخش شده است. تاریخ نگارش این رساله معلوم نیست، اما در متن نوشتار از ماه ذوالحجه سخن رفته و چه‌بسا مراد نویسنده، تلمیحی به رویدادهای آن ماه بوده است. رساله مزبور در قالب مناظره‌ای میان «انصاف» و «غیرت» تنظیم شده است و در آن راجع به آشفتگی‌های تبریز، تضعیف اسلام و قتل و سوزاندن جسد سیدی تبریزی (گویا میرمحمدعلی) سخن می‌رود. انصاف که از سخنان غیرت شگفت‌زده شده است، از او می‌پرسد که عاملان چنین رفتاری چه کسانی هستند؛ غیرت نیز در پاسخ، عاملان آشفتگی‌های تبریز و قتل یادشده را «قفقازیان» معرفی می‌کند. پس از این جمله، ادامه گفت‌وگوهای انصاف و غیرت راجع به انتقاد از وضع موجود، دعوت مسلمانان به غیرت‌ورزی و اتحاد و معروفی خود (احتمالاً حامیان میرهاشم) به عنوان مشروطه‌خواه است (جهت مطالعه کامل رساله *سؤال جوابِ انصاف از غیرت*، ر.ک: برادران شکوهی، ۱۳۷۳: ۱۰۶–۱۰۹). سوای این‌گونه نوشتارهای اعلامیه‌ای، شماره‌های معدود برجای‌مانده از روزنامه ترکی–فارسی «آمُلّاعمو» که نشریه رسمی انجمن اسلامیه شتربان بود (براون، ۱۳۳۷: ۲: ۱۸۴؛ کسروی، ۱۳۶۳: ۵۳۶)، بازتاب‌دهنده همین نگاه به قفقازیان و حامیان آنان، از جمله اهالی کوی نوبر، هستند. در شماره نخست (نمره۱) روزنامه مزبور، نویسنده ضمن انتقاد از حاجی مهدی‌آقا کوزه‌کُنانی و وصف او به عنوان آلت دست مجاهدان قفقازی، یادآور می‌شود که قفقازیان «لامذهب» و حامیان تبریزی ایشان، از جمله باقر بنّا (باقرخان خیابانی، سالار ملی بعدی)، ایت‌خلیل (لوطی بدنام محله نوبر) و میرتقی چایچی با اعضای انجمن تبریز هم‌دست بوده و اهالی سایر کوی‌ها نزد ایشان بیگانه‌اند (جهت مطالعه کامل این شماره، ر.ک: برادران شکوهی، ۱۳۷۶: ۸۳–۸۷؛ همچنین درباره دستگیری و اعدام ایت‌خلیل به‌دست مخبرالسلطنه هدایت، نک: هدایت، ۱۳۵۵: ۱۷۱؛ ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۷۸: ش۹۷. ۳۳۶). سایر شماره‌های باقی‌مانده از آملاعمو نیز سرشار از انتقاد از اعضای انجمن و قفقازیان هستند و در آن‌ها آرمان این دو گروه، تضعیف اسلام در لفافه شریعت‌خواهی معرفی می‌شود (جهت مطالعه شماره دوم

نشریه آملاعمو، ر.ک: برادران شکوهی، ۱۳۷۶: ۸۹–۹۵؛ برای شماره پنجم آن نیز ر.ک: *مرکز اسناد تبریز*، سند به شماره شناسه ۹۵/۹۹۸/۱۵۸۸).

در نوشتار کوتاه دیگری که با عنوان «افسوس» به قلم یکی از «وطن‌خواهان و مشروطه‌طلبان اهل قفقازیه» نوشته شده است، چنین دیدگاهی آشکارا دیده می‌شود. نویسنده که خود را «خیرخواه ملت و طالب مشروطیت» معرفی می‌کند، تأکید می‌کند که قفقازیانِ «طبیعی‌مذهب» با انگیزه رواج «زندقه» به آذربایجان آمده‌اند و با مبالغی که ماهیانه از خارج دریافت می‌کنند، در پی آشوب هستند (حقانی، ۱۳۷۸: ۲۰۲–۲۰۱). جالبتر از مقالات روزنامه *آملاعمو* و رساله *افسوس*، دو رساله کوتاه فارسی به نام‌های «تنبّه‌الغافلین و اِرشادالعوام» و «هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق» هستند که گویا به خامه حامیان میرهاشم و در انتقاد از مسلک قفقازیان نوشته شده‌اند. در رساله نخست، نویسنده ضمن اشاره به انحراف مشروطه از اهداف اولیه و افتادن آن به دست «طرّاران چابک‌دست لامذهبی فرق ضالّ و مُضِل»، یادآور می‌شود که شماری از اعضای انجمن تبریز حتی حرمت ماه حرام ذوالحجه[۵] را نگاه نداشته و با ارسال نیرو به سرخاب و شتربان، قتل مسلمانان را مباح دانستند. در رساله دوم نیز نگارنده با خرده‌گیری از «پنج شش نفر قفقازیِ خانه‌بِدوشِ جیب‌بُر»، بر این نکته تأکید می‌کند که علت‌العلل کژروی مشروطه از آرمان‌های اولیه، نفوذ قفقازیان و «لامذهبان دهری و طبیعی» در ارکان مشروطیت بود (جهت مطالعه این دو رساله، ر.ک: همان، ۲۰۲–۲۰۶و۲۱۴–۲۲۰).[۶]

با این اوصاف، روشن می‌شود که روایت غالب که در آن بر استبداد رأی و ارتجاع میرهاشم و پیروانش تأکید شده است، بایستی با سایر روایت‌های این دوره سنجیده شود. در هر صورت، نزاع‌های ماه ذوالحجه سال ۱۳۲۵ق تبریز که تا نخستین روزهای محرم سال بعد تداوم یافتند، نتایج چندی در پی داشتند. به گفته کسروی، درگیری داخلی یادشده به‌رغم همگی زیان‌هایش، مجاهدان را جنگ‌دیده و آزموده کرد و آنان را برای جنگ بزرگتر دیگری، یعنی رویدادهای دوره استبداد صغیر، آماده ساخت (۱۳۶۳: ۵۳۵). از طرف دیگر، میرهاشم و بسیاری از حامیان شتربانی و سرخابی او که از شدت عمل مجاهدان، قفقازیان و اعضای انجمن تبریز به تنگ آمده بودند، محفل دیگری به نام «انجمن اسلامیه» در اوایل سال ۱۳۲۶ق و در روبه‌روی دروازه سرخاب تأسیس کردند که قرار بود در دوره استبداد صغیر، به کانون گردهمایی هواداران محمدعلی‌شاه در تبریز بدل شود (ثقه‌الاسلام تبریزی، ۱۳۷۸: ش۸۴. ۲۹۶؛ میرزای آشتیانی، ۱۳۹۵: ۱۷۱؛ امیرخیزی، ۲۵۳۶: ۳۱–۳۳).

---

۵. مراد وقایع ذوالحجه سال ۱۳۲۵ق است.

۶. موسی حقانی سه رساله *افسوس*، *تنبّه‌الغافلین و اِرشادالعوام* و *هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق* را به همراه برخی از شماره‌های آملاعمو و رسالات دیگر در مقاله واحدی تحت عنوان «تهران و تبریز؛ دو کانون پرالتهاب مشروطه» به چاپ رسانده است. ناگفته نماند که رسالات مزبور از مجموعه اهدایی محمداسماعیل رضوانی برگزیده شده‌اند.

نتیجه‌گیری

شکل‌گیری جماعت موسوم به مجاهدان قفقازی در تبریز پیامدهای بسیاری در پی داشت که یکی از آن‌ها، نزاع اهالی محلات شهر بر سر حمایت یا انتقاد از مجاهدان بود. علت بنیادین این چنددستگی به درستی روشن نیست و همان‌طور که از گزارش‌های پراکنده آن دوره برمی‌آید، حتی ناظران رویدادها نیز نسبت به علل این مسئله بی‌اطلاع و در حیرت بودند.

با این حال، تعلق خاطر قفقازیان به تشکل‌ها و جریان‌های تندرو روسیه و احیای اختلافات دیرینه کوی‌های شهری، از اسباب عمده پیدایش این چنددستگی بودند. به دیگر سخن، مسئله مجاهدان قفقازی چونان لفافه‌ای بود که اختلافات محله‌ای در آن پنهان شده و تأثیر خود را بر جای می‌نهادند. درگیری‌های داخلی محلات تبریز بر سر مسئله قفقازیان در چندین مرحله طی ماه‌های جمادی‌الاول و ذوالحجه سال ۱۳۲۵ق رخ دادند که نقطه اوج آن‌ها، تنش‌های عید قربان همان سال بود که به یک نزاع داخلی و تمام عیار شهری انجامید. گزارش‌های منابع موجود راجع به بحران‌های یادشده که برای مقاطعی، فضای شهر را ملتهب کردند، بسیار متناقض است.

روایت نویسندگان حامی جناح مجاهدان که در تاریخ‌نگاری مشروطه ایران به صورت یک کلان‌روایتِ غالب درآمده است، مبتنی بر یک دوگانه «آزادی–استبداد» می‌باشد که در آن مجاهدان و به‌ویژه قفقازیان به عنوان مدافعان آزادی ترسیم می‌شوند. از سوی دیگر، نوشتارهای انگشت‌شمار برجای‌مانده از جناح مخالف، به ویژه هواداران میرهاشم دوه‌چی در کوی شتربان، سراسر شِکوه از تندروی‌های مجاهدان قفقازی و حامیان تبریزی ایشان هستند. با سنجش و ارزیابی منابع و روایت‌های موجود، این نکته روشن می‌شود که نزاع‌های داخلی تبریز در سال ۱۳۲۵ق بیش از آن‌که ناشی از آرمان‌های آزادی‌خواهانه مجاهدان قفقازی و یک دوگانه کلانِ «آزادی–استبداد» باشند، بازتاب و مرده‌ریگی از نزاع‌ها و دسته‌بندی‌های پیشین کوی‌های تبریز بودند که اینک با بهانه‌های جدیدی در جامه‌های نوینی ظاهر می‌شدند. تنش‌های یادشده با وجود برخی تدابیر پیشگیرانه، از جمله طرح دیدوبازدید کوی‌ها تبریز، هیچ‌گاه به پایان نرسیده و در دوره استبداد صغیر، شهر را وارد مرحله دیگری از درگیری داخلی کردند.

منابع

آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۱). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیر شانه‌چی. تهران: مرکز.

آدمیت، فریدون (۱۳۶۳). *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران*. چاپ سوم. تهران: پیام.

آلمانی، هانری رنه (۱۳۳۵). *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*. ترجمه محمدعلی فره‌وشی. تهران: امیرکبیر.

امیرخیزی، اسماعیل (۲۵۳۶). *قیام آذربایجان و ستارخان*. به کوشش عبدالعلی کارنگ. چاپ دوم. تهران: کتابفروشی تهران.

ایزدی، حسین (۱۳۹۵). *مجاهدان مشروطه تبریز*. قم: نوید حکمت.

ایوانف، میخاییل سِرگیویچ (۱۳۵۷). *انقلاب مشروطیت ایران*. ترجمه آذر تبریزی. تهران: نشر شبگیر و ارمغان.

بامداد، مهدی (۱۳۵۷). *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴ هجری*. جلدهای سوم و چهارم. تهران: زوار.

برادران شکوهی، سیروس (بهار و تابستان ۱۳۷۷). آملاعمو، ارگان انجمن اسلامیه. *گنجینه اسناد*، ۸ (۱و۲)، صص۹-۱۴.

.....، (اسفند ۱۳۷۶). نگرشی انتقادی بر کارکرد مشروطه خواهان تبریز در یازده ماه محاصره از خلال روزنامه «آملاعمو» ارگان انجمن اسلامیه تبریز. *زبان و ادب فارسی* (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)، ۴۰(۱۶۵)، صص۷۷-۱۱۰.

.....، (زمستان ۱۳۷۳). سندی از انجمن اسلامیه. *گنجینه اسناد*، ۴(۴)، صص۱۰۶-۱۰۹.

براون، ادوارد گرانویل (۱۳۸۰). *انقلاب مشروطه ایران*. ترجمه مهری قزوینی. به ویراستاری سیروس سعدوندیان. تهران: کویر.

ثقه‌الاسلام تبریزی، علی‌بن‌موسی (۱۳۷۸). *نامه‌های تبریز از ثقه‌الاسلام به مستشارالدوله*. به‌کوشش ایرج افشار. تهران: فرزان روز.

..... (۱۳۵۵). *مجموعه آثار قلمی ثقه‌الاسلام شهید تبریزی*. به‌کوشش نصرت‌الله فتحی. تهران: انجمن آثار ملی.

حقانی، موسی (تابستان ۱۳۷۸). اسناد: تهران و تبریز؛ دو کانون پرالتهاب مشروطیت. *نشریه تاریخ معاصر ایران*، ش۱۰، ۱۹۵-۲۷۴.

روزنامه انجمن تبریز؛ جلد اول، سال اول از شماره ۱ تا ۱۴۹ و سال دوم از شماره ۱ تا ۱۴ (۱۳۷۴). تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری استانداری آذربایجان شرقی.

روزنامه انجمن تبریز؛ جلد دوم، دوره اول: شماره ۱۵-۳۲، سال دوم، دوره: شماره ۱-۳۲، سال سوم، شماره ۱-۴۶ (۱۳۷۶). تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری استانداری آذربایجان شرقی.

روزنامه مجلس؛ جلد اول، شماره ۱ تا ۲۲۲ (۱۳۷۵)، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (ساکما). وزارت امور اقتصادی و دارایی. شناسه سند ۲۴۰/۱۷۵۱۰. شناسه بازیابی ۱۳/۱/۱۷۳۶۹. بی‌تا. *قبوض پرداخت مخارج قشون‌های اعزامی به شهرستان‌ها و حقوق مجاهدان آذربایجان و قفقازی از جمله سالار ملی.*

.....، شناسه سند ۳۶۰/۲۲۴. ۱۳۳۱ق. *شکایت حسین‌خان بصیرالملک از مجاهدان قفقازی.*

.....، شناسه سند ۹۹۸/۵۲۵۲. ۱۳۲۶ق. *آلبوم عکس راجع به بلوای تبریز.* ۳۶ قطعه عکس سیاه و سفید.

سرداری‌نیا، صمد (۱۳۶۳). *نقش مرکز غیبی تبریز در انقلاب مشروطیت ایران.* تهران: تلاش.

سیلوا ای‌فیگروآ، دن گارسیا (۱۳۶۳). *سفرنامه دُن گارسیا دسیلوا فیگوئروآ.* ترجمه غلامرضا سمیعی. تهران: نشر نو.

فووریه، ژوآنس (۱۳۸۵). *سه سال در دربار ایران از ۱۳۰۶–۱۳۰۹ قمری.* ترجمه عباس اقبال آشتیانی. تهران: نشر علم.

قدیمی قیداری، عباس (به کوشش) (۱۳۹۳). *مجموعه مقالات همایش مجاهدان تبریز.* تبریز: ستوده.

قراجه‌داغی، محمدرضا (شعبان ۱۲۹۷). *نقشه دارالسلطنه تبریز.* نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی. شماره بازیابی ۴۴۹/۷.

کاتم، ریچارد (۱۳۷۱). *ناسیونالیسم در ایران.* ترجمه احمد تدین. چاپ پنجم. تهران: کویر.

کارنگ، عبدالعلی (۱۳۷۴). *آثار باستانی آذربایجان. آثار و ابنیه تاریخی شهرستان تبریز.* جلد اول. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و انتشارات راستی نو.

کتاب آبی؛ گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران (۱۳۶۳). به‌کوشش و ویراستاری احمد بشیری. تهران: نشر نو.

کسروی، احمد (۱۳۶۳). *تاریخ مشروطه ایران.* چاپ شانزدهم. تهران: امیرکبیر.

کلانتری باغمیشه‌ای، میرزا ابراهیم‌خان (۱۳۷۷). *روزنامه خاطرات شرف‌الدوله.* به‌کوشش یحیی ذکاء. تهران: فکر روز.

مرکز اسناد تبریز. شناسه سند ۹۵/۹۹۸/۱۵۸۸. بی‌تا. *یک برگ (شماره ۵) از نشریه ترکی زبان آملاعمو.* اهدایی سلطان‌حسین میرفخرایی.

میرزا آقاخان کرمانی، عبدالحسین (۱۳۹۷). *سالارنامه.* به تصحیح، مقدمه و تعلیقات حمیدرضا خوارزمی و وحید قنبری ننیز. تهران: نشر تاریخ ایران.

میرزای آشتیانی، محمدعلی پروین (۱۳۹۵). *منظومه دُر خوشاب.* تهران: نسیم تحول.

نادر میرزا (۱۳۷۲). *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز*. به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تبریز: ستوده.

ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۳۶۲). *سفرنامه عراق عجم (بلاد مرکزی ایران)*. تهران: تیراژه.

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمدبن‌علی (۱۳۸۴). *تاریخ بیداری ایرانیان*. تهران: امیرکبیر.

ویجویه‌ای، محمدباقر (۱۳۸۶). *تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز*. به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: امیرکبیر.

هدایت، مهدیقلی (۱۳۸۵). *خاطرات و خطرات*. تهران: زوار.

یزدانی، سهراب (۱۳۸۸). *مجاهدان مشروطه*. تهران: نشر نی.

Print ISSN: 2251-9254
Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/

Journal of Historical Sciences Studies
(JHSS)

Research Paper

doi 10.22059/JHSS.2023.349837.473599

Rereading the intertextual relationship between the local history of Gilan and sovereignty in the social-Shia history of the Safavid era

Zahra-Sadat Keshavarz[1], Asghar Montazerolghaem[2]

1. Corresponding author, Postdoctoral researcher of Iran national science foundation (INSF) and Isfahan University, Iran. E-Mail: z.keshavarz@theo.ui.ac.ir
2. Professor of History Department, Faculty of Literature and Humanities, Isfahan University, Isfahan, Iran. E-Mail: montazer@ltr.ui.ac.ir

Article Info.

Received: 2022/10/13

Accepted: 2023/01/07

Keywords:
Intertextuality, sovereignty, social history, local history, Safavid.

Abstract

The texts, in addition to being historical sources, deserve attention as texts that show the types of historians' approaches to society and governance and it is based on this kind of look at historical texts that the historian can provide platforms for understanding the impact these texts create on our understanding of history. By referencing the concept of intertextuality in the theory of Julia Kristeva and Sigmon Freud, this article aims to put the historical-Shia text of Gilan and Dilmestan Marashi's book in contact with the text of governance and society of the time, to turn the interaction between these texts as an intertextual matter into a basis for extracting the types of these relationships in the Safavid era. The main research question is what are the signs of intertextual relations between local history and governance? And how can these relations open an approach to understanding social history? The main hypothesis of the research is the existence of multiple relationships between the aforementioned historical text and the text of Al-e-Kia government and the society of the time, which was done at the level of data collection with the documentary method and at the analytical level with the theoretical reference method. The findings of the research by considering the three relationships of reproduction, sublimation and critical relationship between the historical text of Gilan and Dilmistan and the text of the government and society, show that local chronicles have also determined the type of relationship with the social text in terms of the type of relationship between their text and the governance text; Because when the type of this relationship with the governance text was sublimation and reproduction, the relationship with the social text was obstructed or biased in favor of governance and only when the type of this relationship has been critical, the relationship with the social context has been established and social rights and considerations have been highlighted in front of the official institution of power. This article is taken from the post-doctoral project in MOU contract between Iran National Science Foundation (INSF) and the University of Isfahan with the title "Reflection of the social history of Imami Shiites of Iran in the local chronicles of the Safavid era".

How To Cite: Keshavarz, Z. S., & Montazerolghaem, A. (2023). Rereading the intertextual relationship between the local history of Gilan and sovereignty in the social-Shia history of the Safavid era. *Journal of Historical Sciences Studies*, *14*(4), 85-107.

Publisher: University of Tehran Press.

فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی
سال ۱۴، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۱، شماره پیاپی ۳۲

مقالهٔ علمی-پژوهشی

بازخوانی رابطه بینامتنی تاریخ محلی گیلان و حاکمیت در تاریخ اجتماعی – شیعیِ عصر صفویه

زهرا سادات کشاورز[۱،*]، اصغر منتظرالقائم[۲]

۱. نویسندهٔ مسئول. پژوهشگر پسادکتری صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور و دانشگاه اصفهان، ایران. رایانامه: z.keshavarz@theo.ui.ac.ir

۲. استاد گروه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه: montazer@ltr.ui.ac.ir

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۱۷

واژه‌های کلیدی:
بینامتنیت، حاکمیت، تاریخ اجتماعی، تاریخ محلی، صفویه.

چکیده

متون علاوه بر اینکه منابعی تاریخی‌اند شایسته توجه در مقام متونی هستند که گویای نوع رویکردهای مورخان به جامعه و حاکمیت است و براساس همین نوع نگاه به متون تاریخی است که مورخ می‌تواند بسترهایی برای فهم تأثیری که این متون در برداشت ما از تاریخ ایجاد می‌کنند فراهم نماید. این مقاله درصدد است با مرجع قرار دادن مفهوم بینامتنیت در تئوری ژولیا کریستوا و زیگمون فروید، متن تاریخی–شیعی کتاب گیلان و دیلمستان مرعشی را در تعاطی با متن حاکمیت و جامعه وقت قرار دهد تا بر هم کنش میان این متون در مقام امری بینامتنی را به مبنایی برای استخراج انواع این روابط در عصر صفویه بدل نماید. سؤال اصلی پژوهش آن است که سنخ‌های روابط بینامتنی تاریخ محلی و حاکمیت کدام هستند؟و چگونه این روابط می‌توانند رویکردی به فهم تاریخ اجتماعی بگشایند؟ فرضیه اصلی پژوهش وجود روابط متعدد میان متن تاریخی یادشده و متن حاکمیت آل‌کیا و جامعه وقت می‌باشد که در سطح جمع‌آوری داده‌ها با روش اسنادی و در سطح تحلیلی با روش ارجاع نظری صورت پذیرفته است. یافته‌های تحقیق با احصاء سه رابطه بازتولیدی، تصعیدی و انتقادی نشان می‌دهد تواریخ محلی از ناحیه نوع رابطه متن خود با متن حکمرانی، نوع رابطه با متن اجتماعی را نیز رقم زده‌اند. آنگاه که نوع این رابطه با متن حکمرانی، بازتولیدی و تصعیدی بوده است، رابطه با متن اجتماعی، انسدادی بوده یا به نفع حاکمیت سوگیری کرده است و آنگاه که نوع این رابطه انتقادی بوده است، حقوق و ملاحضات اجتماعی در برابر نهاد رسمی قدرت، برجسته شده است.

استناد به این مقاله: کشاورز، زهرا سادات؛ منتظرالقائم، اصغر (۱۴۰۱). بازخوانی رابطه بینامتنی تاریخ محلی گیلان و حاکمیت در تاریخ اجتماعی–شیعی عصر صفویه. فصلنامهٔ پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱۴(۱)، ۸۵–۱۰۷.

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

آثار تاریخی، از جمله تواریخ، مواد خام مورد نیاز پژوهشگران را برای تدوین تاریخ اجتماعی در اختیار آنان قرار می‌دهند. یکی از این نوع آثار، تواریخ محلی است که نگارنده سعی در تحلیل و بررسی محتوای چندمورد از آن را دارد. مدخل خوردن امور به یکدیگر، در مقام روابط میان متون نوشتاری و غیرنوشتاری، ناظر بر نقش‌هایی است که این متون نسبت به یکدیگر اجرا می‌کنند. هر امری در مقام یک متن همواره قابلیت تاویل و تفسیر را فرا روی کسی که به آن متن می‌نگرد قرار می‌دهد و اگر امور به مثابه متن در نظر گرفته شوند می‌توان به باز شدن دریچه‌هایی متفاوت از فهم آن امور امیدوار بود. یکی از رویکردهای پست‌مدرن در قبال امور، تلقی متن گون از آنهاست که موجبات تفسیرپذیری آن را فراهم می‌کند. دریدا به‌عنوان یکی از فیلسوفان گفتمان پست‌مدرن حتی فلسفه را متنی ادبی معرفی می‌کند تا از این طریق، به همان نسبت که اقدام به بازگردانیدن متن نوشتاری می‌شود و روابط میان یک متن نوشتاری با متن نوشتاریِ دیگر مورد بازبینی قرار می‌گیرد، بتوان متون غیرنوشتاری از جمله حکمرانی را به مثابه متن در نظر گرفت تا از این طریق مقدمات فهم روابط میان یک متن نوشتاری با متون نوشتاری، و همچنین فهم روابط میان یک متن نوشتاری(متون تاریخی) با متون غیرنوشتاری همچون حاکمیت، فراهم گردد. در رویکردهای تاریخی به متون تواریخ، عموماً بر متن تاریخی به خودی خود تمرکز شده و یا در بالاترین سطح، به رابطه آن متن با یک متن نوشتاریِ دیگر توجه شده است اما همانطور که گفته شد اگر سایر امور از جمله حکمرانی، به منزله یک متن در نظر گرفته شود آنگاه قادر خواهیم بود که رابطه این متن با متن تواریخی را مورد بررسی قرار دهیم.

متن نوشتاری یا متن تاریخی موردنظر در این پژوهش تاریخ محلی گیلان و به طور اخص تاریخ گیلان و دیلمستان تألیف ظهیرالدین مرعشی است که ناظر بر حوادث و رویدادهای سال‌های ۷۶۳ تا ۸۹۴هق می‌باشد. حوزه موضوعی تاریخ گیلان و دیلمستان، بیه پیش یا شرق گیلان بوده است. پرسش اصلی پژوهش این است که سنخ‌های روابط بینامتنی تاریخ محلی و حاکمیت کدام هستند؟ و چگونه این روابط می‌توانند رویکردی به فهم تاریخ اجتماعی بگشایند؟ پژوهش حاضر بر این فرضیه تمرکز کرده است که روابط متعددی اعم از رابطه بازتولیدی، تصعیدی و انتقادی میان متن تاریخی گیلان و دیلمستان مرعشی و متن حاکمیت آل‌کیا و جامعه وقت وجود دارد.

این مقاله درصدد است، بنابر ترتیب و توالی مشخصی، ابتدا انواع روابط میان مضامین برخی متون تاریخی با تصمیمات حاکمیت محلی یا ملی را با توجه به یک چارچوب مفهومی در جهت عبور از تاریخ سیاسی به تاریخ اجتماعی استخراج نماید. در گام بعدی این امر را در مقام رابطه میان متن تاریخی با متن حاکمیت ببیند تا از این طریق امکان ارائه تفسیری از چرایی این نوع از روابط فراهم

شود. به عبارتی نویسنده در نوشتار حاضر سعی دارد تا روشن سازد نوع بیان و بازنمایی وقایع اجتماعی و تصمیمات حکومت توسط مورخ تا چه حد مبتنی بر خواست و اراده و میل حکمرانان و تا چه حد مبتنی بر وضعیت و ملاحضات عموم اجتماع بوده است.

روش تحقیق در این پژوهش در سه سطح قابل تفکیک می‌باشد. در سطح جمع‌آوری اطلاعات از مطالعات کتابخانه‌ای و اسنادی و در سطح ثانوی از رویکرد تحلیلی و با ارجاع نظری، سنخ‌بندی صورت گرفته است. همچنین در سطح استراتژی نیز بازخوانی تاریخ اجتماعی از طریق استخراج نوع رابطه تاریخ محلی یاد شده با متن حکمرانی، انجام شده است.

پیشینهٔ پژوهش

این موضوع پیشینه تحقیق[۱] قابل توجهی ندارد و پژوهش مستقلی در این زمینه صورت نگرفته است. هرچند تحقیقاتی از چند کتاب، پایان‌نامه و مقاله درباره تاریخ گیلان عصر صفوی دیده می‌شود که از آن جمله: فریدون شایسته(۱۳۷۹) در مقاله‌ای باعنوان «جایگاه کتاب «تاریخ گیلان» عبدالفتاح فومنی در مطالعات دوره صفوی»، تاریخ گیلان را در خصوص بیان شورش‌ها و جنبش‌های گیلان با روش مقایسه‌ای مورد بررسی قرار داده است. عبدالرحمان عمادی(۱۳۸۰) در پژوهشی باعنوان «تاریخ گیلان و دیلمستان» با تمرکز بر ابعاد اجتماعی این اثر به بررسی اصطلاحات و واژگان محلی آن و همچنین آداب‌ورسوم مندرج در آن پرداخته است. یدالله ارسلانی(۱۳۸۶) در مقاله‌ای باعنوان «نگاهی به تاریخ گیلان و دیلمستان» با روش تحلیل‌محتوا به بررسی برخی از جنبه‌های این کتاب مبادرت وزیده است. نزهت احمدی و زهرا حسن‌مصفا(۱۳۸۹) در مقاله‌ای تحت‌عنوان «بررسی تطبیقی رویکرد سیاسی مورخان در تاریخ‌نگاری محلی گیلان از قرن نهم تا یازدهم هق با تکیه بر روش و بینش مورخان» با مبنا قراردادن رویکرد سیاسی مورخان، روش و بینش تاریخ‌نگاری آنها را در سه کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی، تاریخ خانی لاهیجی و تاریخ گیلان فومنی مقایسه کرده‌اند. قدیر نجف‌زاده(۱۳۹۳) در مقاله باعنوان «بازتاب گرایش‌های اجتماعی، اقتصادی و مذهبی در منابع محلی گیلان در عصر صفوی» براساس مقایسه منابع محلی گیلان، تأثیر تحولات مختلف گیلان بر زندگی مردم را بررسی کرده است. در زمینه تواریخ محلی جدای از پژوهش‌های داخلی، در مجله

---

[۱]. بنابر توصیه جان دبلیو کرسول(John W. Creswell) در بخش مطالعه پیشینه از شیوه قیفی برای معرفی پیشینه استفاده شده است؛ زیرا «کرسول درباره معیار انتخاب تحقیقات صورت گرفته برای بررسی در بخش پیشینه، محدود شدنِ محقق به انتخاب تحقیقاتی که مستقیماً مرتبط با کلیدواژه‌های اصلی می‌باشند را رد می‌کند» (خسروی و معمار،۱۴۰۰: ۱۲۲). به همین دلیل برخی از مطالعاتی که به تعبیر کرسول؛ «چارچوب‌هایی را برای تفکر درباره عناوین مطالعه(frameworks for thinking about topics) فراهم می‌آورند» (کرسول،۲۰۱۴: ۴۱) را نیز مورد مطالعه قرار داده است.

«Studies Iranian» شماره‌های اوّل و دوم در سال ۲۰۰۰میلادی مقالاتی به زبان انگلیسی درباره تواریخ محلی ایران از چارلز ملویل، ادموند باسورث، کریستوفر ورنر، جولی اسکات میثمی، جورگن پل و پروین پورشریعتی درباره تواریخ محلی ایران: چشم‌اندازی به شعبه‌های ادبیات تاریخی، تاریخ محلی سیستان، مازندران، بیهق، هرات و اصفهان چاپ شده است. در هیچ‌یک از این آثار، رابطه بینامتنی تاریخ محلی و حاکمیت در تاریخ اجتماعی تواریخ محلی عصر صفویه از نقطه نظر متن یادشده به‌عنوان سوژه‌ای مستقل در نظر گرفته نشده است.

چارچوب نظری

در رویکردی پارادایمی و با اتکاء به فلسفه قاره‌ای که مبتنی بر هرمنوتیک و تفسیر می‌باشد جهان به مثابه متن در نظر گرفته می‌شود و هر امری در مقام یک متن قابل بررسی، مطالعه، تفسیر و بازخوانی است. در این مقاله نیز با ارجاع به چنین رویکردی هر امری از جمله امر تاریخی، به مثابه متن مورد بازخوانی قرار گرفته است و از اطلاق عنوان متن، صرفاً به متون تاریخی و تواریخ برجای مانده، به سمت توسعه این عنوان، به سایر امورِ مربوط به آن متون، پیش رفته است. بدین ترتیب چندین نوع رابطه میان متون، بالاخص در تحلیل روایت، قابل تصور و مورد تأکید می‌باشد که عبارت از رابطه بینامتنی، رابطه بازنمایانه یا بازتولیدی، رابطه تصعیدی و رابطه انتقادی است.

رابطه بینامتنی یا بینامتنیت یک اصطلاح نقدی معاصر است و معادل آن در زبان عربی کلمه «تناص» از ریشه «نص» به معنی هر چیزی که پدیدار شود می‌باشد (ابن‌منظور،۱۹۹۸: ذیل ن ص ص). این رابطه فارغ از تقدم و تاخر زمانی، ناظر بر تداخل و تاثیر متقابل دو یا چند متن نسبت به یکدیگر می‌باشد (مکاریک،۱۳۸۵: ۷۲؛ کیوان،۱۹۹۸: ۲۰). این تاثیرات متقابل لزوماً به ترتیبی تصریحی و آشکار رخ نمی‌دهد و وضوح آن موکول به تبیین، توضیح و تفسیر عناصر مشترک در میان آنها می‌باشد (ماضی،۲۰۰۵: ۱۷۷).

اصطلاح بینامتنیت که در سال ۱۹۶۶میلادی توسط ژولیا کریستوا ابداع شد می‌تواند علاوه بر آنکه شامل استقراض متنی دیگر توسط مؤلف باشد ضمناً می‌تواند مبتنی بر ارجاع دادن خواننده به متنی دیگر به طورمستقیم باشد. بینامتنیت با هدف فرارفتن از عناصر درون‌متنی در نشانه‌شناسی، نقشی جدی دارد (گراهام،۱۳۸۰: ۲۲ و ۵۴؛ کریستوا،۱۳۸۸: ۱۶۵)؛ زیرا هر متنی بر پایه متن‌های پیشین یا همزمانِ خود شکل می‌گیرد. هیچ متنی نیست که مستقلاً تولید شود. بنابراین در تولید و دریافت یک متن همواره پیش‌متن‌ها و هم‌متن‌ها، نقش اساسی ایفاء می‌کنند (پیئگی-گرو،۱۹۹۶: ۱۱؛ رابو،۲۰۰۲: ۵۶). البته باید تأکید کرد که دو نوع نظریه در رابطه با منابع و مراجع متن‌ها وجود دارد.

نخست گروهی که یک متن را متشکل از متن‌های دیگر می‌دانند و جست‌وجوی منابعِ آنها را بی‌فایده تلقی می‌کنند؛ دوم آنهایی که مصمم‌اند تا ردّپا و عناصر متن‌های دیگر را در متن نوین بیابند (گراهام،۱۳۸۰: ۷۵). در این مقاله سعی شده است از در غلتیدن به هر کدام از این دو پرهیز شود و صرفاً شباهت‌های میان متون، بنا بر داده‌هایی، مبنای بینامتنی دانستن آنها تلقی شود.

رابطه بازنمایانه یا بازتولیدی ناظر بر انعکاس واقع‌گرایانه و انطباقیِ دو یا چند متن نسبت به یکدیگر می‌باشد. این انعکاس و بازنمایی مبتنی بر انتقال وفادارانه مضامین و فرم‌های یک متن توسط متون دیگر است و میزان این وفاداری و انتقالِ بی کم‌وکاستِ آن، معیاری برای تعیین میزان بازتابی بودنِ آن می‌باشد. در این خصوص نیز انتقال یک متن در سایر متون نه به ترتیبی صریح بلکه چه بسا به اشکالی ضمنی صورت بگیرد و تشخیص آن نیز منوط به شناسایی میزان انطباق آنها است (موسی،۲۰۰۰: ۵۶–۵۵). در این مقاله بازنمایی در معنای انتقال و انعکاس نسبتاً همانند و دقیقِ امور، به کار رفته است و آن دسته از بازنمایی‌هایی را که به دگردیسی و تغییر شکل امری، از متنی به متن دیگر، مربوط می‌شود، ذیل عنوان تصعیدی معرفی نموده است.

رابطه تصعید برگرفته از اصطلاحی روانشناسانه از زیگمون فروید، متأثر از سفرنامه «Harz» نوشته هائِنِه هائْنْریش می‌باشد که نوعی از رابطه میان متون است که تعدیل، تلطیف و توجیه را به دنبال دارد. اساس تصعید، اصطلاحی در علم شیمی، به معنای تبدیل جسمی از حالت جامد به بخار است و روان‌کاوی معنای والا، یعنی حالت اثیری آن را حفظ کرده است (اسون، ۱۳۸۶). فروید تغییر شکل یک امر به اشکال متعارف و مورد تأیید را یک مکانیسم دفاعی دانست و آن را ذیل عنوان «والایش» معرفی نمود. والایش نوعی سازوکار دفاعی پخته است که باعث می‌شود افراد بتوانند تکانه‌ها و امیال غیرقابل قبول خود را به عملی اجتماعی و مورد پذیرش تبدیل کنند (فروید،۱۳۵۷: ۸۸). در رابطه میان متون نیز مشاهده می‌گردد که در یک متن، مضمون متنی دیگر که صورتی ناپسند، غیراخلاقی و غیرانسانی دارد، در یک متن دیگر به صورتی موجه، معقول و متعارف جلوه داده می‌شود. در ارتباط با مقاله حاضر، آنچه مبین رابطه‌ای تصعیدی میان یک متن با سایر متون است ناشی از وضعیتی است که براساس آن، یک متن اقدام به تعدیل، تلطیف و توجیه متنی دیگر می‌نماید و مضامین آن را به اشکالی موجه مورد بازنویسی قرار می‌دهد.

رابطه انتقادی، متأثر از تفکر انتقادی در ادبیات علوم‌انسانی، ناظر بر نقد یک متن از ناحیه متن یا متونی دیگر می‌باشد و معنای آن نقد یک امر یا خصیصه یا مضمون از یک متن توسط متنی دیگر است. در چنین حالتی، می‌توان از طریق مشاهده و شناسایی رویکرد انتقادی یک متن نسبت به متنی دیگر، رأی به رابطه انتقادی میان آن متون داد (ژنت،۱۹۹۷: ۱۰۴؛ سالم،۲۰۰۷: ۵۱).

این چارچوب مفهومی امکان وقوف نسبی به تاریخ اجتماعی در کتاب گیلان و دیلمستان از طریق پیکره‌بندی نوع رابطه این متن تاریخی با متن حکمرانی را فراهم می‌کند؛ زیرا نوع رابطه متن تاریخ محلی با متن سیاست، خود می‌تواند گویای ابعاد اجتماعی آن تاریخ و متضمن نوع رابطه متن تاریخ یاد شده با متن جامعه باشد.

انواع رابطه میان متن تاریخی و متن حاکمیت و جامعه

بنابر چارچوب نظری این مقاله که مبتنی بر نوع رابطه میان متون می‌باشد می‌توان نشانه‌هایی از چندنوع رابطه میان متن تاریخی نوشته شده توسط مورخ و متن حاکمیتِ وقت یافت که خود گویای نوع نگاه مورخان تواریخ محلی به طبقات عمومی اجتماع می‌باشد.

رابطه بازتولیدی

بخش قابل توجه و چشمگیری از متون تواریخ محلی عموماً رابطه‌ای بازتولیدی با متن حاکمیت و تصمیمات آن داشته‌اند. معنای چنین رابطه‌ای ناظر بر بازتولید قواعد حاکمیت و تصمیمات ملوکانه حُکّام وقت بوده است. نمونه بسیار مبرز این نوع از بازتولید حاکمیت توسط مورخان، مدح و منقبت حُکّام و تصمیماتشان بوده است[۱].

گو اینکه مرعشی خود می‌نویسد: «در هر داستان اصول آن قصه را مفصلاً نوشته، فروعات را به اجمال ذکر رفت و بسیاری از فروعات را که مقصود بالذات نبود ترک کرده آمد» (مرعشی،۱۳۶۴: ۳۹۷). تا حدی که می‌توان گفت فارغ از دسته‌بندی رایج مبنی بر نقلی و عقلی بودن تواریخ، حتی آن دسته‌ای که ذیل عنوان نقلی قرار می‌گیرند و وقایع‌نگاری نامیده می‌شوند نیز واجد سطوح و ابعادی از گزینش اخبار و روایات می‌باشد؛ زیرا اهمیت و تأثیر رویدادها در جامعه تابعی از اهمیتی است که در اندیشه، احساسات، نگارش و غیره شخص مورخ در نظرگرفته می‌شود (استنفورد،۱۳۸۴: ۱۴۱–۱۸۵؛ سجادی و عالم‌زاده،۱۳۸۰: ۴۷–۳۷). هرچند که به باور برخی از متخصصان ازجمله روزنتال «نویسندگان تواریخ محلی از آزادی عمل بیشتری برخوردار می‌باشند» (روزنتال،۱۳۶۵،ج۱: ۱۷۳). اما

---

[۱]. باید توجه داشت منظور از بازنمایی به شیوه بازتولید است. گواینکه فارغ از توصیف و تکرار محض وقایع و امور توسط مورخان، رویکرد منقبت‌آمیز آنان نسبت به تصمیماتی که منجر به این وقایع شده است و تصمیم‌گیرندگانی که چنین وقایعی را رقم زده‌اند، منجر به بازتولید آنان شده است. در اینجا به طور خاص منظور از بازتولید، تأیید ضمنی کارگزارانِ وقایع در عصر مربوطه از طریق اقداماتی چون مدح و منقبت آنان است. مدح و منقبت در یک فرایند غیرمستقیم، حکام، حاکمیت و امور منتج و متأثر از آن را بازتولید می‌کند. نکته دیگر که به ترتیبی ضمنی حکایت از بازتولیدگری این متون دارد گزینش‌هایی است که قطعاً توسط مورخان تواریخ محلی در بیان و انتقال امور صورت می‌گرفته است و انتقال بی کم‌وکاست واقعیت در تواریخ اساساً منتفی می‌باشد.

به آن قسم از «تاریخ‌های محلی که به شیوه‌های دودمانی نگاشته شده‌اند در این خصوص اعتماد چندانی نمی‌رود» (Melville,2000: 9).

مشخصاً مرعشی در خصوص متن تاریخ گیلان و دیلمستان از میان روش‌های عام تاریخ‌نگاری، گاه به شیوه‌ای تحلیلی و گاه ترکیبی عمل کرده است. وی درباره وقایع بیرون از حدود زمانی مربوطه روش ترکیبی را برگزیده و در انتقال واقعیت با وساطت داده‌های موجود از جانب دیگران عمل کرده است. در این مسیر جهت حفظ رابطه بازتولیدی و انتقال وفادارانه واقعیت می‌گوید: «در هر مقامی که موجب شبهه بود از کسانی که در آن وقوف داشتند، استفسار نموده و فی‌الجمله رفع شبهه کرده شد» (مرعشی،۱۳۶۴: ۳۹۶). لذا می‌توان از آن نوعی از تاریخ‌نگاری توصیفی تلقی نمود. مرعشی در آن بخش‌هایی که مرتبط با زندگی خود او بوده است ضمن آنکه می‌گوید: «غرض که اوصاف حضرت امیرسیدمحمد از دیده نوشته شد نه از شنیده. مصراع شنیده کی بود هرگز چو دیده» (همان، ۱۱۳) و «مولف حقیر آنچه نوشته است خود مشاهده کرده از دیده نوشته است نه از شنیده» (همان، ۱۸۷)، تاریخی مشحون از داوری‌ها، ارزش‌گذاری‌ها و تحلیل‌ها نگاشته است که انواع آن در ادامه و فراتر از نوع رابطه بازتولیدی مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

در این بخش مدح و منقبت از طریق اصطلاح تخصصیِ بازتولید توضیح داده شده است و منظور فضل‌فروشی در توضیح پیچیده از امری ساده نبوده است. بلکه هدف اصلی این بوده است که مدح و منقبت از حدود تعریف رایج از آنکه ناظر بر چاپلوسی و تملق است خارج گردد و حیطه تأثیر آن بسیار بیشتر معرفی شود؛ زیرا مدح و منقبتِ حُکّام و تصمیمات آنان در قبال جامعه، تأثیراتی بیش از یک رفتارشناسی متملقانه داشته است و سبب شده رابطه میان متن تاریخی با متن حاکمیت از وضعیت اجتماعی خارج شده و خصلتی همسو با تمنیات، تمایلات و خواست قدرت پیدا کند و اعتبار متن تاریخی –منبعی که می‌تواند اوضاع وقت را نمایش دهد– را مخدوش سازد.

رابطه تصعیدی

در چنین رابطه‌ای که در متون تاریخی در برخی موارد و در خصوص برخی امور و تصمیمات مشاهده می‌گردد مورخ متن خود را بنا بر تصعید در رابطه با متن رخ‌داده در حوزه حکمرانی وقت قرار می‌دهد و درصدد است که بستر مشروعیت‌بخش و توجیه‌گر برای متن وقایع را فراهم نماید. این امر مشخصاً در مواردی اتفاق می‌افتد که عملکرد یا تصمیم حکمرانی وقت فاقد وجوه انسانی یا اخلاقی باشد. در چنین مواردی متن تواریخ بعضاً به توجیه و تعدیل وقایع و تصمیمات، در مقام متن، مبادرت

ورزیده‌اند. شاهد مثال چنین رابطه‌ای میان متن تاریخی و متن وقایع و تصمیمات، تعدیل و تلطیف کردن وقایع و تصمیمات و یا توجیه و موجه جلوه دادن آنها است[۱].

نباید فراموش کرد که تلقی هر امری به مثابه متن این امکان را فراهم می‌کند تا چنین رابطه‌ای که عموماً میان متون اتفاق می‌افتد آشکار شود؛ زیرا رابطه میان متون نوشتاری نیز متضمن چنین نوعی از رابطه می‌باشد و بسیار مشاهده می‌شود که در یک متن نوشتاری، نگاشته‌های ناموجه متنی دیگر، مورد تعدیل، تلطیف یا سعی در توجیه آن قرار می‌گیرد. نمونه مبرزی از این نوع رابطه تصعیدی و مشروعیت‌زا میان متن تاریخی مربوطه با متن حاکمیت و جامعه، تشویق و تهییج به فرمانبرداری از حُکّام کیایی است که فی‌المثل ابیاتی از مرعشی نمونه آن است با این محتوا که:

هر کو به صدق در ره یاری نهد قدم بختش به منتهای ارادت شود دلیل

وانکو ز بهر یار کند جان خود فدا حرزی خدا فرستد از پرّ جبرئیل (مرعشی،۱۳۶۴: ۴۶۷)

در نمونه‌ای دیگر در توجیه عملکرد آل‌کیا در تفوق بر دیلمیان که متضمن حملات و خشونت‌هایی بوده است می‌توان به اتصاف عناوین منفی به دیلمیان در این خصوص اشاره نمود. گو اینکه آنان را با الفاظی چون «دیالمه بد اعتقاد»، «مردم دیو صفت» و «دیالمه بد کردار» (حسن مصفا،۱۳۹۰: ۴۲) خطاب می‌کند و می‌نویسد: «این وسواس دیو رجیم را از خود دور می‌باید کرد و مردم دیو صفت که در این میانند به مجلس خود راه نمی‌باید داد و از مکر و حیلت دیالمه بدکردار برحذر باید بود...» (مرعشی،۱۳۶۴: ۲۳۳). در وصف و توجیه کردار خونبار سپاه گیل بر علیه دیلم می‌نویسد: «به یک زمان، پهلوانان گیل، دست شجاعت بر خون دیالمه آلوده گردانیدند و هر دیلمی را... از بزرگ و زبون به قتل آوردند و... دو سه هزار دیلم را به دارلبوار رسانیدند...» (همان، ۱۲۹).

در مقابل در خطاب سپاه حُکّام آل‌کیا از الفاظی چون «عساکر منصوره»، «عساکر نصرت پیکر و نصرت ماثر» استفاده می‌کند. در توجیه رفتار و عملکرد حُکّام و سپاهیان آل‌کیا به نظر می‌رسد که

---

۱. توجیه و تعدیل رفتار و تصمیمات حکام توسط مرعشی از طریق اصطلاحی تخصصی همچون تصعید و والایش به آن سبب بوده است که توجیه و تلطیف رفتار رایج حکام در مقام اقدامی بیان شود که چه بسا به صورت ناخودآگاه و در سطح ضمیر ناخودآگاه مورخ رخ می‌داده است؛ زیرا تصعید(تعدیل و توجیه و تلطیف) لزوماً در سطح خودآگاه رخ نمی‌دهد. هرچند اگر چنین اقدامی در سطح ناخودآگاه رخ داده باشد منجر به برقراری رابطه‌ای میان متن تاریخی مذکور با متن حاکمیت شده است که آن را تا حد بسیاری در زاویه با متن جامعه قرار داده است؛ زیرا به طور ناخودآگاه جامعه وقت را که از تصمیمات حاکمیت متأثر شده است نادیده گرفته است و چه بسا چون این تلطیف، توجیه و تصعید به صورت ناخودآگاه توسط مورخ رخ داده است در نتیجه مورخ نسبت به آن هشیاری و آگاهی لازم را نداشته است. بنابراین حتی در صورت تمایل نیز نمی‌توانسته است که درصدد رفع و اصطلاح این نوع از رابطه میان متن خود با متن حاکمیت(رابطه تصعیدی) بر آید.

«بینش تحلیلی وی در خدمت حُکّام و سلاطین آل‌کیا بوده و درصدد توجیه رویدادها به نفع این دستگاه برآمده و حتی در تحلیل رویدادها نیز دچار ارزش‌داوری شده و یا بعضاً طفره رفته است» (حسن‌مصفا،۱۳۹۰: ۴۵). فی‌المثل ضمن اعتراف به شنیع بودن اختلاف فرزندان سیدمحمدکیا با پدرشان و حبس نمودن وی، درصدد توجیه آن بر می‌آید که نقش اطرافیان و به ویژه دایی فرزندان، مردم کشور و دیلمان را برجسته می‌سازد و در توجیه آن عمل می‌نویسد: «آن کدورت روز به روز در تزاید می‌بود و بعضی از شکوریان بدفعل بر موجب طبع لئیم خود به تخصیص دیالمه ولم... ترغیب و تحریص در مخالفت فرزندان با پدر می‌نمودند» (مرعشی،۱۳۶۴: ۱۸۰).

در نمونه‌ای دیگر در توجیه رفتار خلاف اخلاق و خلاف معاهده امیره جهانگیر می‌نویسد: «چون آن بی‌دولت را اصالتی که مناسب باشد نبود، با مخدوم قدیمی خود نوعی معاش می‌کرد که نه لایق او و کسان او بود... فلهذا به سزا و حزای خود رسید... چون امیره جهانگیر را آنچه مطلوب بود، به حاصل آمد، عهد و میثاق فرمود و در مقام فرمانبرداری قیام نمود» (همان، ۴۰۳).

در ضمنِ این اقدامات توجیه‌گرانه و مشروعیت‌بخش که در مقام رابطه تصعیدی متن تاریخی یاد شده با متن وقایع می‌باشد، مرعشی گاه با امتناع و استنکاف از بیان وقایع ناپسندی که توسط حُکّام آل‌کیا صورت می‌گرفته است به ترتیبی ضمنی اقدام به توجیه و تبری این حُکّام نموده است که قرینه آن امتناع از شرح نارضایتی مردم از توصیف شیوه حکمرانی سلطان‌حسین در لاهیجان می‌باشد که از بیان آن طفره رفته و تنها به ذکر یک گزاره بسنده نموده که «چگونگی آن را به تفصیل نوشتن لطفی ندارد» (همان، ۱۹۵). ضمن آنکه با توجه به قدرت‌گیری سه نیروی تیموریان، قراقویونلوها و آق‌قویونلوها که هر کدام کامیابی‌ها و پیروزی‌هایی در برابر حکمرانی آل‌کیا داشتند، از ذکر این فتوحات توسط قدرت‌های مرکزی سر باز می‌زند و به ذکر آنها نمی‌پردازد. این طفره رفتن خود دلالتی بر مشروعیت‌بخشی حُکّام آل‌کیا توسط او و ایجاد رابطه تصعیدی میان متن خود یا متن حاکمیت آل‌کیا دارد. فی‌المثل مرعشی درباره تصرف قزوین توسط تیموریان و ناکامی سپاه آل‌کیا به کوتاه نوشتی اینچنین بسنده می‌کند که: «... چون به سمع سیادت قباب رسید نزد تاج‌الدین محمد بفرستادند که طارم را نیز بهر امنای صاحبقرانی بسپارد و بیرون آید... بر موجب اشارت، امتثال نموده، قلعه و ولایت را سپرده، محمد مذکور به لاهیجان آمد» (همان، ۷۸).

مرعشی در رویکردی دیگر سعی دارد که عملکرد حُکّام آل‌کیا را با اعتبار آموزه‌های دینی مشروع و موجه جلوه دهد. از آن میان می‌توان به نوشتار او در خصوص تصرف دیلمستان توسط سیدعلی‌کیا اشاره نمود که آن را از طریق انتساب امر به معروف و نهی از منکر گزارش کرده و رفتار خشونت‌بار سپاه او را مشروعیت می‌بخشد: «... محاربه‌ای عظیم واقع شد... آن ولایت از مقدم شریف او رشک

روضه‌جنان گشت و به ترویج امر به معروف و نهی از منکر اشارت فرمودند» (همان، ۶۷). در نمونه‌ای دیگر می‌توان به رخدادی در خصوص دستگیری و اسارت شخصی با نام حاجی ولک رستم اشاره کرد. مرعشی به‌رغم اعتراف به بی‌گناهی او صرفاً بنا بر تصعید رفتار صورت گرفته با او، رفتار سیّدناصرکیا با او را به مجازات کذب او نسبت داده است (همان، ۲۲۸).

دو نوع رابطه بازتولیدی و تصعیدی میان متن تاریخ گیلان و دیلمستان با متن حکمرانی، بر رابطه‌ای محافظه‌کارانه دلالت می‌کند که می‌تواند گویای رابطه ضعیف میان متن تاریخی مذکور با متن اجتماعی باشد؛ زیرا در این نوع از روابط، متن تاریخی کتاب گیلان و دیلمستان اقدام به قطع رابطه با متن جامعه از طریق بازتولید و تصعید متن حکمرانی در مقابل متن اجتماعی نموده است. البته نسبت این قطع ارتباط در رابطه بازتولیدی کمتر و در رابطه تصعیدی بیشتر بوده است.

رابطه انتقادی

در نگاه نخست به سبب تعدد رابطه بازتولیدگر و تصعیدگرِ متون تواریخ محلی نسبت به متن حاکمیت، تلقیِ حالت و وضعیتی از بی‌توجهی و بی‌تفاوتی نسبت به متن جامعه که متأثر از تصمیمات متن حاکمیت بوده‌اند برای مخاطب و خواننده متون تواریخ محلی پیش می‌آید. اما وجود مواردی هر چند معدود از نقدهایی که در متون تواریخ محلی یاد شده نسبت به متن حاکمیت، توسط مورخان صورت گرفته است، امکان رأی قطعی درباره متون تواریخ محلی مبنی بر یک‌سویه بودن یا سوگیرانه بودن آنها را تاحدی منتفی می‌سازد. به عبارتی عموماً این تلقی وجود دارد که متون تاریخی حتی تواریخ محلی به دلیل اینکه به بازتولید و تصعید حاکمیت و تصمیمات آن می‌پردازند متونی بدون پیرنگ اجتماعی هستند و به ملاحظات اجتماعی توده مردم و وضعیت آنها توجهی ندارند. از این‌رو، خواهیم دید که چنین تلقی کلیشه‌ای و عامی چندان دقیق و منصفانه نیست؛ زیرا بعضاً مورخان از جمله مرعشی به ملاحظات عمومی جامعه توجه کرده و سند چنین توجهی رویکردهای بعضاً انتقادی این مورخ به حاکمیت و تصمیمات آن در قبال جامعه می‌باشد.

نمونه‌ای از چنین رابطه انتقادی و نقادانه‌ای میان متن تاریخی با متن حاکمیت را می‌توان در نقدی که مرعشی در خصوص تباهی‌ها، ویرانگری‌ها و تخریب‌هایی که سپاه سیدمحمدکیا در روستای لیل که پناهگاه سیدحسین‌کیا بود مشاهده نمود که «به لیل در رفتند و اجتماع آن جماعت را به افتراق مبدل ساختند و سیدحسین‌کیا را به انهزام[ویران و منهدم شدن] تمام از آنجا اخراج نمودند و لیل را به آتش زده و بسوختند و روز سرور ایشان را به شب هموم و غموم مبدل ساختند... و در این ایام بانگ خروس از لیل[شب] به گوش نمی‌رسید» (مرعشی،۱۳۶۴: ۱۱۶). همچنین در بیان گریز

امیره انور کوهدمی و ظلم‌وستم و غارتگری‌های مربوطه، منتقادانه می‌نویسد: «چون سعید شفتی شقی شده، فرار نمود، و بسیاری گاو و گوسفند... بدست آورده و سالم و غانم بازگشتند... و به صورت مقال را معروض پایه سریر اعلی گردانید، تحسین‌ها نموده...» (همان، ۴۰۶).

برخلاف دو نوع رابطه بازتولیدی و تصعیدی میان متن تاریخ گیلان و دیلمستان با متن حکمرانی، رابطه انتقادی میان این دو، غیرمحافظه‌کارانه و رادیکال بوده که می‌تواند گویای رابطه قوی میان متن تاریخی مذکور با متن اجتماعی باشد؛ زیرا در این نوع از رابطه، متن تاریخی کتاب گیلان و دیلمستان از انسداد رابطه با متن جامعه از طریق نقد متن حکمرانی خارج شده است. هر چند برقراری این پیرنگ اجتماعی در متن کتاب گیلان و دیلمستان کم‌شمار می‌باشد اما متن تاریخی یاد شده را از یکدستی محافظه‌کارانه و انقیاد محض، در بّعد اجتماعی خارج نموده است.

عوامل تاریخ‌نگارانه برقراری انواع روابط سه‌گانه

انواع روابط گفته شده میان متن تاریخی کتاب گیلان و دیلمستان با متن جامعه و حاکمیت، خود، متوطن در بسترها و ناشی از عواملی است که می‌توان آن را ذیل نوع تاریخ‌نگاری مرعشی قرار داد و به تحلیلی مبنی بر چرایی نوع روابط مذکور دست یازید. عواملی که پیکره‌بندی این روابط را تهمید نموده و ترتیب داده است که در ادامه به بیان آنها به تفکیک پرداخته خواهد شد.

عوامل زمینه‌ساز رابطه بازتولیدی و رابطه تصعیدی

یکی از انواع روابط موجود میان متن کتاب تاریخی گیلان و دیلمستان با متن جامعه و حاکمیت، بازتولیدی و همچنین تصعیدی می‌باشد که به رغم تفاوت در نوع و محتوای آنها از حیث کمک به استمرار نهاد قدرت وقت دارای فصل مشترکی جدی و قابل تأمل می‌باشند. این دو نوع از رابطه بینامتنی در نوع بازتولیدی تا حدودی به ترتیبی ناخواسته و ناآگاهانه به استمرار نهاد قدرت و استحکام‌بخشی به آن مؤثر بوده و در نوع رابطه تصعیدی به شکلی آگاهانه و بنا بر عزم مورخ مربوطه یاری‌رسان هسته قدرت در بلوک حاکمیت بوده است. هرچند همانطور که گفته شد از آنجایی که هر دو بر یک تاریخ‌نگاری همسو با قدرت وقت دلالت می‌کند دارای عوامل و زمینه‌هایی نسبتاً مشترک و مشابه می‌باشند. این عوامل عبارتند از:

ساختار استبدادی هرم قدرت

تاریخ سیاسی مبتنی بر استبداد در ایران همواره به‌عنوان یکی از اشکال پایدار نوع نظام سیاسی نزد صاحب‌نظران علوم سیاسی مطرح بوده است تا بدانجا که ساختار استبدادی را به‌عنوان سرشت دیرپا و

مستمر ساختار سیاسی ایران مطرح می‌نمایند. حکمرانان محلی نیز عموماً در امتداد این نوع از ساختار سیاسی، اشکالی از استبداد یاد شده را نمایندگی می‌کرده‌اند و تواریخ محلی نگاشته شده و برجای مانده از آنها نیز پیوسته متأثر از قواعد خودکامگی حُکّام مربوطه بوده است. یکی از مبرزترین جلوه‌های آن پایبندی مورخان این تواریخ به بازتولید آن دست از وقایع است که مورد تأیید و نظر حُکّام وقت بوده است.

نمونه دیگر تعدیل، تلطیف و توجیه اقدامات و تصمیمات خاندان حاکم بنا بر اقتضائات و استلزامات حکمرانی مستبدانه آنها می‌باشد. این دو خود تاحد چشمگیری ناشی از آن است که اغلب این تواریخ به رأی، حکم و سفارش خاندان حاکم نگاشته شده‌اند و از این حیث مورخان مربوطه، آنان را بنابر مختصات یک حاکمیت سلسله‌مراتبی و آریستوکراتیک، اولیای نعم خود می‌دانسته‌اند. به عبارتی نوع رابطه میان متن تواریخ محلی با متن حاکمیت و جامعه تابعی از نوع ساختار سیاسی مستقر بوده است و آنچه تعیین‌کننده رابطه بازتولیدی و تصعیدی تواریخ محلی با متن وقایع بوده است تا حد قابل توجهی متأثر از ساختار سیاسی خودکامه وقت بوده است. در این رابطه مرعشی خود موکداً با این مضمون تأکید نموده که: «بیش از کسب بهره مادی...، جلب رضایت و تأمین نظر حُکّام منظور نظر او بوده است» (مرعشی،۱۳۶۴: ۳۹۴).

در نمونه‌ای می‌توان به گزاره‌هایی مشتمل بر تعابیر بندگی در تاریخ گیلان و دیلمستان اشاره نمود که: «... و بدین ضعیف کم بضاعت از غایت و بنده‌پروری اشارت کردند که آن سواد را مقدمات چند به رسم و عادت مؤلفان تاریخ‌ها ترتیب کرده، به بیاض نقل کند...» (همان، ۹).

در نمونه‌ای دیگر تبعیت و اطاعت محض و حمایت بی چون‌وچرای مرعشی نسبت به حکمرانان وقت که خود موجب تصعید و توجیه تصمیمات و موضع‌گیری‌های کیانیان بوده است حتی در میانه تصمیم به جانبداری از کیانیان و شاهزادگان مرعشیِ آزاد شده از دست تیموریان، جانب کیانیان را می‌گیرد و به رغم آنکه در ابتدا از مرعشیانی چون سیدقوام‌الدین و سیدکمال‌الدین به تجلیل یاد می-نمود، یکسره تمامی شورش‌هایی که علیه کیانیان می‌شد را محکوم می‌نماید (همان، ۲۷۷) و آنها را «بنیاد فتنه می‌نامد» (همان، ۲۷۷).

در مجموع در خصوص اینکه بازتولید و یا تصعید متن حاکمیت توسط متن تاریخ گیلان و دیلمستان خود می‌تواند موکول به ساختار استبدادی وقت و پیکره عمودی قدرت باشد، می‌توان گفت کلیت طبقات اجتماعی وقت به دو طبقه عمده بالا و پایین تقسیم می‌شده است. از آنجا که در مباحث قشربندی اجتماعی و مفهوم طبقه در جامعه‌شناسی مطرح است قلت تعداد طبقات خود بر استبدادی بودن ساختار اجتماعی و سیاسی دلالت می‌کند، بنابراین وجود دو طبقه عمده با مرزبندی مشخصی

چون ارباب و رعیتی خود گواه ساختار استبدادی وقت بوده است. «از ترسیم ساختار اجتماعی مذکور در تاریخ مربوطه استنباط می‌شود که در رأس آن حاکم و دو طبقه فرادست و فرودست وجود داشته‌اند... طبقه فرادست در مرکز توجه مرعشی، ملازمان دربار و نظامیان را شامل می‌شده است» (حسن‌مصفا،۱۳۹۰: ۵۴) که مرعشی از آنها با نام‌های «متجنده»، «عساکر»، «خلابر»، «رستر» و «خناده» نام برده و از رعایا نیز عموماً با نام «دهجه» نام برده است.

به عبارتی به نظر می‌رسد که شالوده نظام اجتماعی حاکم بر ارباب رعیتی بوده است. هرچند با توجه به مطالعه و تفکیک گزارش‌ها، مرعشی در این باره توضیحی نداده است اما با توجه به شواهدی که در خصوص نحوه توضیح عملکرد حاکمان ارائه کرده می‌توان چنین حدس زد. برای مثال در نمونه‌ای می‌توان به آنچه مرعشی در خصوص عملکرد یکی از حُکّام کیایی، سیدحسن‌کیا نوشته اشاره نمود که: «سیدحسن‌کیا... اما رسوم و عادات ملکداری و رعیت‌نوازی را چنانچه شرط است ندانستی» (مرعشی،۱۳۶۴: ۱۱۱). به‌عبارتی حتی آنگاه که مورخ به نقد عملکرد حاکمی پرداخته، خواسته یا ناخواسته ساختار ارباب رعیتی و استبدادی را بازتولید نموده است.

فرهنگ سیاسی تقدیرگرا

از دیگر ویژگی‌های تاریخ‌نگاری مرعشی می‌توان به استقرار و تسلط تقدیرگرایی که خود تاحد قابل‌توجهی تا سطح فرهنگ سیاسی رایج در تاریخ ایران ارتقا یافته است اشاره نمود. این نوع از فرهنگ سیاسیِ مسلط بر تاریخ‌نگاری مرعشی خود می‌تواند به‌عنوان منشأ رابطه بینامتنیِ مبتنی بر بازتولید و تصعید میان متن تاریخ گیلان و دیلمستان با متن حاکمیت و جامعه در نظر گرفته شود. این ویژگی موجود در تاریخ‌نگاری مرعشی سبب شده است که حتی بسیاری از خطاها، ظلم‌ها و حتی شکست‌های آل‌کیا به وسیله انتساب عنوان تقدیر و مشیت، تعدیل، تلطیف، توجیه و تصعید گردد. گویی تقدیر، اسم رمزِ توجیه وقایع مربوطه بوده است. برای مثال او در ارتباط با فرار لشگر بیه پیش از بیه پس در دوره حکمرانی سیدعلی‌کیا می‌نویسد: «... اما از تقدیر قادر لم یزل، هزیمت بر عساکر رو پیش گیلان افتاد» (مرعشی،۱۳۶۴: ۷۹).

برقراری رابطه تصعیدی میان متن تاریخی گیلان و دیلمستان با متن وقایع در موارد متعددی از ناحیه نگاه تقدیری مورخ مربوطه به وقایع بوده است[۱]. مرعشی به‌منظور توجیه شکست سپاهیان آل‌کیا با توسل به نگاه تقدیری می‌نویسد: «از قضای سبحانی شکست بر لشکر منصور افتاد و

[۱]. گزاره‌هایی از این دست در متن تاریخی مذکور و البته متون تواریخ محلی مشابه، گویای نوعی از فرهنگ عمومی و در ادامه، مبین فرهنگ سیاسیِ آن اجتماعی است که مورخان مربوطه در آن می‌زیسته‌اند.

چندنفری از عساکر همایون به قتل آمدند» (مرعشی،۱۳۶۴: ۴۳۴). در نمونه‌ای دیگر در تصعید شکست کیانیان در نبرد میان بیه پیش و بیه پس می‌نویسد: «غرض که بر مصداق اذا جاء القضا... بخت نبود یاورم سود نداشت کوششم چون نبود اجابتی هرزه بود دعای من» (همان، ۱۳۷)[۱].

از آنجایی که فرهنگ سیاسی هر جامعه‌ای برآمده از فرهنگ عمومی آن و یا دست‌کم متأثر از آن است، فرهنگ سیاسی برآمده از فرهنگ عمومی تقدیرگرا نیز تا حد چشمگیری تقدیرگرا بوده و بنا بر نگاهی قضا قدری، امور و وقایع را بجای آنکه مورد تحلیل و نقد قرار دهد، از طریق نسبت دادن آنها به مشیت و تقدیر، مورد بازتولید و یا تصعید قرار داده است. همچنین به جای آنکه متن حاکمیت را از ناحیه چرایی رخداد این وقایعِ تلخ مورد نقد قرار دهد و متن جامعه را از این نقد آگاه سازد، دست به تصعید آن، از طریق رویکرد مشیت‌گرایی و تقدیرگرایی زده است.

جایگاه طبقاتی مورخ

نوع تاریخ‌نگاری بسیاری از مورخان از جمله مورخان تواریخ محلی تاحد قابل‌توجهی متأثر از جایگاه، مرتبه و موقعیت مورخان در ساختار حاکمیت مربوطه بوده است[۲]. ارادت متقابل آل‌کیا و مرعشیان که شاید ناشی از سادات بودن هر دو خاندان داشته باشد از دیگر عؤامل رابطه تصعیدی، توجیهی و بازتولیدی متن گیلان و دیلمستان و متن حاکمیت آل‌کیا می‌باشد. به‌عنوان مثال در پی قیام سیدامیرکیا و شکست او از ناصر وندان(۷۶۲هـق) همراه با خانواده‌اش مورد حمایت سیدقوام‌الدین مرعشی قرار گرفتند (مرعشی،۱۳۴۵: ۱۹۶-۱۹۳) و متقابلاً سیدعلی‌کیا در فتح قلعه فیروزکوه به یاری

---

[۱]. گزاره‌هایی از این دست در متن تاریخی مذکور و البته متون تواریخ محلی مشابه، گویای نوعی از فرهنگ عمومی و در ادامه، مبین فرهنگ سیاسیِ آن اجتماعی است که مورخان مربوطه در آن می زیسته‌اند. آنچنان که بسیاری از مطالعات موجود در خصوص فرهنگ عمومی و فرهنگ سیاسی جامعه فعلی ایران نیز تا حد قابل توجهی نشانه‌هایی از نوع خاصی از فرهنگ عمومی و فرهنگ سیاسی تقدیرگرا و حتی خرافی را گوشزد می‌کند. داده‌هایی از این دست نیز نشان از این امر دارد که فرهنگ عمومی موجود در عصر مروبطه نیز تا حد قابل توجهی تقدیرگرا بوده و از آنجایی که مورخان نیز متوطن در جامعه تقدیرگرای مربوطه بوده‌اند در نتیجه آنان نیز متاثر از این تقدیرگرایی، بسیاری از امور و وقایع را به مشیت الهی و تقدیر نسبت داده و از تحلیل منطقی آن عاجز بوده‌اند.

[۲]. مرعشی نیز از این امر مستثنی نمی‌باشد؛ زیرا وقتی بیان می‌گردد که تاریخ‌نگاری مربوطه متأثر از جایگاه طبقاتی و موقعیت مورخ در حکومت است بدین معناست که حتی توضیح و توصیف‌های مندرج در آن تاریخ نیز متأثر از جایگاه مورخ بوده است. همانطور که در عنوان قبلی اشاره شد می‌توان چنین استنباط کرد که مورخانی چون مرعشی خود از صاحب منصبان و درباریان و سیاستمداران حکومت‌های محلی وقت بوده‌اند و در نتیجه بنا بر مهارت خود در سیاست‌ورزی، مواضعی نسبت به حاکمیت آل‌کیا که به آنان تعلق داشته‌اند، و همچنین مواضعی نسبت به حکام سایر نواحی همجوار داشته‌اند. در نتیجه متن تاریخی آنان نیز از این مواضع تاثیر پذیرفته و سبب گردیده است که آنان بنا بر این مواضع، که برخی از آنها ریشه در ملاحضات امنیتی داشته است، متن حاکمیت خودی را نسبت به حاکمیتِ غیر، بازتولید و یا حتی مورد تصعید و توجیه قرار دهند.

سیدقوام‌الدین مرعشی شتافتند (همان، ۲۰۵). سیدظهیرالدین، مورخ تاریخ گیلان و دیلمستان، «از سنین جوانی در دستگاه آل‌کیا به کار گمارده شد از جمله در مقام سپهسالار جنگ از جبهه کیانیان دفاع نموده و در مقام نمایندگی از طرف آل‌کیا روانه مناطق دیگر شد» (حمیدی،۱۳۷۲: ۴۰۶). از جمله می‌توان به نقش جدی و مبرز او در مأموریت‌هایی که توسط حُکّام کیایی در خصوص شرق گیلان و سمت مازندران به او واگذار می‌شد اشاره نمود که خود بر جایگاه نخبگانی او در ساختار حاکمیت وقت دلالت می‌کند. این جایگاه ویژه در دستگاه حکومت طبیعتاً در اقدام مورخ برای تصعید و توجیه اقدامات، تصمیمات و وقایع مربوط به آل‌کیا بی‌اثر نبوده و خود به‌عنوان یکی از مصادر برقراری این نوع از رابطه میان متن تاریخی و متن وقایع قابل ذکر می‌باشد.

نکته در خور توجه این است که سوگیری و جانبداری در متن تاریخی، در قالب بازتولید و تصعیدِ متن حاکمیت، لزوماً و بالضروره به صورت عامدانه و آگاهانه صورت نگرفته است. بلکه از آنجایی که مورخان هویت خود را در طبقه یا جایگاه و منصب مربوطه کسب کرده‌اند نتیجتاً متأثر از این منابع هویت‌یابی، نگرشی متناسب با جایگاه خود، نسبت به وقایع و امور داشته‌اند؛ زیرا جایگاه و منصب و طبقه آنان منبع هویت‌یابی آنان بوده است[۱].

ملاحظات امنیتی حوزه حکمرانی

تاریخ‌نگاری مورخ گیلان و دیلمستان خود منوط به برخی امور و مناسبات بوده است که از آنها با نام ملاحظات امنیتی یاد می‌شود. از جمله این ملاحظات امنیتی آنگاه در تاریخ‌نگاری مرعشی جلوه می‌نماید که او به رغم آنکه شیعه‌امامی بوده‌اند، از آل‌کیا که شیعه‌زیدی متعصب بوده‌اند حمایت می‌کرده است و بارها از مذهب تشیع زیدی در گیلان یاد می‌کند (مرعشی،۱۳۶۴: ۱۸و۲۷و۳۸و۴۱و۴۵و۱۱۱). می‌توان بازتولید آل‌کیا به رغم تشیع زیدی را به این دست ملاحظات امنیتی نسبت داد که این منطقه و هر دو خاندان مرعشان و کیانیان از حیث سیاسی و نظامی تحت احاطه حاکمیت‌های سنی مذهب بوده‌اند. گو اینکه بنابر همین ملاحظات، آل‌کیا پس از مهاجرت اسماعیل میرزا که شیعه‌امامی بود حاضر به پذیرش وی شد. ضمن آنکه نقطه آغاز ستیز و مجادله حُکّام شرق و غرب گیلان و بیه پیش و بیه پس، اعتراض اهالی لشت نشا به حاکم سنی آنجا می‌باشد (همان، ۴۵) و «تا اواخر عمر دودمانی محلی گیلان، اختلافات مذهبی یکی از عوامل مهم نبردهای دودمانی در این سرزمین بوده است» (حسن‌مصفا،۱۳۹۰: ۴۲).

---

۱. همین مسئله سبب گردیده است که متن تاریخی مربوطه از میان انوع رابطه بازتولیدی، تصعیدی و انتقادی عموماً در نوع بازتولیدی و حتی تصعیدی رسوب نماید و خصلت اجتماعی آن متن را کمرنگ سازد.

این اختلافات عقیدتی خود به عؤاملی امنیتی برای طرفین نبرد بدل شده بوده است و در ادامه، این عؤامل امنیتی، خود به عاملی برای بازتولید یا تصعید شیعه‌زیدی توسط مرعشی بدل می‌شده است. در نمونه‌ای دیگر در خصوص نبرد دیالمه و آل‌کیا به ترتیبی مشدد به ارزشگذاری و داوری(بازتولید، توجیه و تصعید) پرداخته و بنابر این ملاحظه امنیتی که خطه مربوطه توسط اسماعیلیان در معرض خطر بود، جانب آل‌کیا را گرفته و به مذمت دیالمه پرداخته که در نمونه موضع‌گیری او در خصوص اختلاف احمدکیا و ناصرکیا (مرعشی،۱۳۴۵: ۱۹۶-۱۹۳)، ذکر آن رفت[۱].

نمونه‌هایی از این موارد در بالا مورد اشاره قرار گرفت و از این میان مشاهده گردید که حتی مواضع سیاسی و امنیتی مرعشی، حتی تعلقات حکومتی و چه بسا تعلقات عقیدتی او را نیز متأثر ساخته است. به عبارتی این مورخ اگر دست به تصعید و بازتولید شیعه زیدی، به رغم شیعه امامی بودنِ خود، زده است، می‌توان یکی از علل آن را ملاحضات سیاسی- امنیتی او دانست.

نخبه‌گرایی و نگرش به فره ایزدی

فرهمندی در معنای دانایی و برتری عموماً در گذار تاریخی ایران به اشکال متنوع به شخص حاکم نسبت داده شده است و تواریخ محلی از جمله تاریخ گیلان و دیلمستان نیز مشحون از چنین انتساباتی به شخص حاکم و هرم قدرت او می‌باشد. چنین پدیده‌ای این تلقی را تقویت می‌نماید که نگارش این تاریخ به سفارش حاکم محلی مربوطه نقطه آغاز خوانش فرهمندانه از حاکم و خاندان او می‌باشد. آنگاه که پیرنگ‌های دینی و مذهبی نیز در این میان جدیت داشته باشد، شخص حاکم و خاندان و مقربان او بدل به نقطه تعاطی الوهیت و حاکمیت خواهند شد.

حتی آنگاه که مستقیماً جایگاه حاکمان به مرتبت فره ایزدی ربط داده نمی‌شود، نفس به کارگیری آیات و احادیث برای توضیح، بیان و ارائه گزارش‌ها درباره وقایع، خود، می‌تواند گواهی بر تاریخ‌نگاری الوهیت‌بخش و مشروعیت‌بخش باشد. فی‌المثل «چون امیره علاءالدین... به فومن تشریف برد، بر مصداق کل شیء هالک الا وجهه به جور حق پیوست» (مرعشی،۱۳۶۴: ۱۸۲).

---

[۱]. مرعشی ضدیت خود با اسماعیلیان نزاری را علاوه بر تاریخ گیلان و دیلمستان در کتاب تاریخ طبرستان و مازندران نیز آشکارا و بارها مطرح نموده است که می‌تواند حاکی از جنبه‌های امنیتی این امر، تحت پوشش اختلافات عقیدتی باشد. همانطور که در عنوان قبلی اشاره شد می‌توان چنین استنباط کرد که مورخانی چون مرعشی خود از صاحب منصبان و درباریان و سیاستمداران حکومت‌های محلی وقت بوده‌اند و در نتیجه بنا بر مهارت خود در سیاست‌ورزی، مواضعی نسبت به حاکمیت آل‌کیا که به آنان تعلق داشته‌اند، و همچنین مواضعی نسبت به حکام سایر نواحی همجوار داشته‌اند. در نتیجه متن تاریخی آنان نیز از این مواضع تاثیر پذیرفته و سبب گردیده است که آنان بنا بر این مواضع، که برخی از آنها ریشه در ملاحضات امنیتی داشته است، متن حاکمیت خودی را نسبت به حاکمیتِ غیر، بازتولید و یا حتی مورد تصعید و توجیه قرار دهند.

در همین ارتباط، انتساب القاب فرهمندانه به حُکّام کیایی یکی دیگر از شیوه‌های مندرج در تاریخ‌نگاری مرعشی است که خود زمینه‌ساز مشروعیت‌بخشی، توجیه، اعتلاء، تصعید آنان توسط متن تالیف شده از جانب مورخ است. «القاب پر طمطراق از آن حُکّام کیایی در سراسر کتاب به چشم می‌خورد... القابی چون شریعت مابی، سیادت قبایی، امامت پناهی، سیادت شعاری، خلافت پناهی، شاهزاده جهان سلطان ابن سلطان، دولت قاهره سادات و...» (حسن‌مصفا،۱۳۹۰: ۴۱).

مرعشی در موارد متعددی به این شیوه مشروعیت‌بخش، دست به تصعید و بازتولید حُکّام کیایی مبادرت ورزیده است. مثالی از آن تعابیر پر طنطنه‌ای درباره ناصرکیا می‌باشد که: «واقعا حضرت کارکیا ناصرکیا نور مرقده سیدی بود به اواع خصایل حمیده و اوصاف پسندیده که شاهان نامدار و سلاطین کامکار را موجب مفاخرت و مباهات بوده باشد... در ریاض سخا ریاحین عدالت و عاطفت را از میاه مروت و فتوت مخضرویان ساخته» (مرعشی،۱۳۶۴: ۱۸۶). در مثالی دیگر می‌توان به اعتلاء سپاه سیدمحمدکیا در برابر سپاه سیدحسین‌کیا اشاره نمود که «لشگر سیدحسین‌کیا دو مقدار شماست اما از جبین آنها آثار نکبت ظاهر است و از لشکر شما نور دولت تابان و آنها ترسیده‌اند و اینها چون شیر ژیان و ببر بیان پر دل و شادمانند. یقین که بر مصداق کم من فئه قلیله... غلبه و استیلا از این جانب خواهد بود و هو اعلم» (همان، ۱۶۶).

او حتی به‌رغم آنکه شیعه‌امامی می‌باشد در تصعید بخشیدن به آل‌کیای زیدی توسط آموزه‌های دینی چون امر به معروف و نهی از منکر، فروگذار نمی‌کند. فی‌المثل در به حکومت رسیدن سیداحمدکیا در لاهیجان می‌نویسد: «... هر آینه بلاتوقف بدان صوب عالی رجوع می‌رود و در ترویج امر به معروف و نهی از منکر اشارت کردند و بنیاد عدل و دادگستری نهادند و اهالی آن مملکت را بدان معنی حضوری و سروری پدید آمد» (همان، ۴۰). او اینگونه در مسیر تعصید متن حاکمیت زیدی بر اصول پنجگانه زیدی تاکید می‌کند(توحید، عدل، امامت، وعد و وعید و امر به معروف و نهی از منکر). همچنین در به حکوکت رسیدن سیدعلی‌کیا در لاهیجان می‌نویسد: «مجموع بر آن قائل شدند که آنچه شرط امامت است در مذهب زید بن علی علیه‌السلام که خصائل خمسه است در او موجود است» (همان، ۴۱). مرعشی حتی تا انتساب مرتبت قدسی به آل‌کیا پیش رفته است و مشروعیت الهی را به آنان نسبت داده است (همان، ۴۴۹).

عوامل زمینه‌ساز رابطه انتقادی

یکی از انواع روابط موجود میان متن کتاب تاریخی گیلان و دیلمستان با متن جامعه و حاکمیت، رابطه انتقادی می‌باشد که به‌رغم وجود دو نوع رابطه بازتولیدی و تصعیدی که به استمرار و استحکام

هسته قدرت در حاکمیت‌های محلی کمک کرده‌اند، متضمن رویکردهایی انتقادی به حاکمیت و تصمیمات آن می‌باشد. این دو نوع از رابطه بینامتنی میان متن تاریخی مذکور و متن حاکمیت، مورخ و مولف به ترتیبی آگاهانه و بنابر عزمی آشکار در قامت منتقد هسته قدرت در بلوک حاکمیت ظاهر شده است و جنبه‌ای تاریخ‌نگاری مرعشی را از خود متاثر ساخته و در همین امتداد متاثر از عوامل و زمینه‌هایی می‌باشد. این عوامل عبارتند از:

منش انتقادی در هویت شیعی

در ارتباط با چرایی نسبی برخی رویکردها و نسبت‌های انتقادی میان متن تاریخ گیلان و دیلمستان با متن حاکمیت که بعضاً و در مواردی مشاهده می‌شود می‌توان به عامل و منشائی چون منش شیعی مرعشی اشاره نمود. از آنجایی که مکتب تشیع در حالت ارتدوکس و راستین خود ریشه در منشی انتقادی نسبت به ظلم بالاخص با اقدام ستم‌ستیز ائمه اطهار(ع) بالاخص امام حسین(ع) دارد و مهم‌ترین و بارزترین ویژگی آن اتخاذ مواضع قاطع و فارغ از مصلحت‌اندیشی در برابر ظلم‌وستم حُکّام می‌باشد می‌توان مواضع بعضاً انتقادی مرعشی نسبت به برخی رخدادها و مسببان آن یعنی حُکّام محلی را تاحدودی متوطن در منشی دانست که تشیع نام دارد.

تشیع نه در مقام یک مسلک عقیدتی بلکه در جایگاه یک طریقت سیاسی، نوعی از سیاست‌ورزی را برای مرعشی که خود شیعه بوده است فراهم نموده است. این امر سبب‌ساز آن گردیده است که به رغم تعلق طبقاتی و شغلی مرعشی، و به‌رغم ملاحضات امنیتی او و تأثیرپذیری او از فرهنگ سیاسی تقدیرگرا و ساختار استبدادی موجود، او بنا بر طریقت سیاسی خود که همانا تشیع، مقام طریقتی انتقادی بوده است، در برخی از موارد میان متن تاریخی خود با متن حاکمیت نسبتی انتقادی برقرار کرده و متن تاریخی خود را از حالت صرفاً بازتولیدی و تصعیدی خارج کرده است.

تفاوت‌های عقیدتی

مرعشیان از شیعیان امامی و آل‌کیا از شیعیان زیدی بودند. هرچند که مرعشی بارها به تکریم تشیع آل‌کیا پرداخته است اما می‌توان این فرض را محتمل دانست که یکی از عوامل نقدهایی که بعضاً او بر حُکّام آل‌کیا و تصمیمات یا خلیقیات و مشخصات آنها وارد می‌کند ناشی از تعلقات مذهبی و عقیدتی او نسبت به آل‌کیا و همچنین نسبت به مذهب اسماعیلیان در دیلم دارد[۱]. مرعشی در

[۱]. مرعشی تنها آنگاه که ملاحظات امنیتی در خصوص دامنه حکمرانی آل‌کیا داشته است، در مقایسه با اسماعیلیان، مبادرت به بازتولید و تصعید شیعه زیدی می‌نموده است. هرچند فارغ از مقایسه با رویکرد عقیدتی حکام همجوار و فارغ از ملاحضات امنیتی، به آل‌کیا و تشیع زیدی آنان می‌نگریسته است، به رویکردهای انتقادی میان متن تاریخی خود با متن حاکمیت متمایل می‌شده←

مصداقی از رابطه انتقادی متن تاریخی خود با متن وقایع و حُکّام وقت در نقد شخصیت سیدحسین‌کیا از فرزندان سیدعلی‌کیا که چندی حاکم لاهیجان بود می‌نویسد: «سیدحسین‌کیا مردی بود متورع و متدین اما رسوم و عادات ملک‌داری و رعیت‌نوازی را چنانچه شرط است ندانستی... هرچند اهل صلاح و علمای دین او را به مذهب زیدیه فتوای امامت داده بودند اما اطوارش مناسب اهل دنیا نبود» (مرعشی،۱۳۶۴: ۱۱۱). گو اینکه همانطور که با ذکر نمونه‌هایی[در بخش رابطه انتقادی] بیان شد، او بعضاً با دلالت‌های ضمنی به نقد حُکّام آل‌کیا پرداخته و با دلالت‌های تصریحی به نقد اسماعیلیان مبادرت ورزیده است.

نتیجه‌گیری

رابطه بینامتنی، در دستگاه نظری ژولیا کریستوا و زیگمون فروید میان متن تاریخی گیلان و دیلمستان و متن حاکمیت و جامعه در عصر آل‌کیا با این هدف که امکان‌هایی برای فتح ابوابی از فهم متفاوت متن فراهم نماید صورت گرفت. احصاء سه نوع از رابطه از جمله بازتولیدی، تصعیدی و انتقادی از طریق بررسی نوع مواجهه مرعشی با شخصیت‌ها، حُکّام، و رویدادها صورت گرفت که می‌توان مجموعه این مواجهات را ذیل عنوان کلی تاریخ‌نگاری مرعشی مطمح نظر قرار داد.

رابطه بازتولیدی، خود به دو شکل مستقیم و غیرمستقیم یا ضمنی و تصریحی رخ داده است. در شکل مستقیم، متن گیلان و دیلمستان با مدح و منقبت حُکّام و تصمیمات آنها و یا با تایید و تکریم آنها، دست به بازتولید متن حاکمیت در متن خود نموده و در شکل غیرمستقیم، متن مذکور با ذکر برخی رخدادها و خودداری از ذکر سایر وقایع و یا طفره رفتن از بیان آن دست از اموری که تصویر حُکّام مربوطه را مخدوش می‌سازد، اقدام به بازتولید متن حاکمیت در متن خود نموده است.

براساس رابطه تصعیدی مورخ به دو شیوه مستقیم و غیرمستقیم، اقدام به والایش، توجیه و مشروعیت‌بخشی به حُکّام مربوطه، اقدامات و تصمیمات آنها نموده است. در شیوه مستقیم، مورخ، به توجیه و تعدیل برخی از اقدامات حُکّام مبادرت ورزیده و به شکلی آشکار و بی واسطه، درصدد مشروعیت‌بخشی به حُکّام و تبرئه آنان از برخی جنایات و اعمال شنیع بوده است. در شیوه

← است. شاید بتوان این مفروض را مطرح نمود که جانبداری مرعشی در متن تاریخی خود از شیعه زیدی و بازتولید و تصعید آن به منظور در امان ماندن شیعیان امامیِ موجود در قلمرو حکمرانی آل‌کیا بوده باشد؛ زیرا خاندان مرعشی در محدوده حکمرانی آل‌کیا و تشیع زیدی می‌زیسته است و این امر خود می‌توانسته است به منظور حفظ موقعیت تشیع امامی بوده باشد. بدین ترتیب در عین حال نقد نسبیِ وارد شده توسط مرعشی بر آل‌کیا طبیعتاً ریشه در تفاوت‌های غیر قابل انکار میان او و خاندان آل‌کیا داشته است و از جمله این تفاوت‌ها می‌توان به تفاوت عقیدتی مذکور اشاره نمود.

غیرمستقیم نیز با استنکاف از گزارشِ برخی اعمال و تصمیمات حُکّام در قبال توده جامعه خواسته یا ناخواسته اقدام به تصعید متن حاکمیت در برابر جامعه نموده است.

مرعشی ذیل رابطه انتقادی که از حیث حجم داده‌ها نیز در مرتبه سوم قرار می‌گیرد درصدد است که برخی از ویژگی‌های شخصیتی و اعمال و تصمیمات حُکّام را از حیث صلاحیت حکمرانی به دیده نقد بنگرد. آشکارا، به‌رغم آنکه متن خود را به توصیه و سفارش حُکّام محلی می‌نگارد، یکسره از دایره انصاف و اعتدال خارج نگردد و قدری از جانبداری تام و تمامی که در رابطه بازتولیدی و تصعیدی مشاهده شد، دور شود و از درغلتیدن به تاریخ‌نگاری ملوکانه بگریزد.

می‌توان چنین استنباط کرد که متن تاریخی گیلان و دیلمستان فاقد یکدستی بوده است. به عبارتی نه صرفاً درباری و سوگیرانه به نفع حُکّام بوده و نه صرفاً اجتماعی و فاقد گرایش به نهاد قدرت می‌باشد. ضمناً دیگر بخشِ یافته‌ها مؤید این نکته است که متن تاریخ محلی را می‌توان از پسِ نوع رابطه‌ای که با حاکمیت و جامعه برقرار می‌کند، تأثیرگذار بر جامعه و حاکمیت مربوطه دانست؛ زیرا متون تاریخی عموماً از منظر منابعی داده‌ای که اطلاعاتی از مقاطع تاریخی را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهند، مورد مطالعه قرار می‌گیرند. اگر بتوان تاریخ‌نگاری مرعشی در گیلان و دیلمستان را برخوردار از مختصاتی نسبتاً مشخص دانست در این صورت ابوابی از نوع روابط بینامتنی آن گشوده خواهد شد. مختصات یادشده شامل تاریخ‌نگاری مبتنی بر ساختار استبدادی، فرهنگ سیاسی تقدیرگرا، جایگاه طبقاتی مورخ، ملاحظات امنیتی، فره ایزدی، منش و هویت شیعی و تفاوت-های عقیدتی می‌باشد که از ناحیه نوع رابطه متن خود با متن حکمرانی است که نه تنها به دلیل عدم پرداختن به ابعاد اجتماعی فاقد تاریخ اجتماعی هستند بلکه از ناحیه نوع رابطه متن خود با متن حکمرانی، نوع رابطه با متن اجتماعی را نیز رقم زده‌اند.

منابع

ابن‌منظور، محمد بن مکرم (۱۹۹۸). ***لسان‌العرب***. تصحیح علی شیری. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

احمدی، نزهت؛ حسن‌مصفا، زهرا (۱۳۸۹). «بررسی تطبیقی رویکرد سیاسی مورخان در تاریخ‌نگاری محلی گیلان از قرن نهم تا یازدهم با تکیه بر روش و بینش مورخان». ***تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری***. ۲۰(۵)، ۱-۲۰.

ارسلانی، یدالله (۱۳۸۶). «نگاهی به تاریخ گیلان و دیلمستان». ***گیلان ما***. ۷(۳)، ۱۳۲-۱۴۱.

استنفورد، مایکل (۱۳۸۴). ***درآمدی بر تاریخ‌پژوهی***. ترجمه مسعود صادقی. تهران: سمت و دانشگاه امام صادق(ع).

اسون، پل لوران (۱۳۸۶). ***واژگان فروید***. ترجمه کرامت موللی. تهران: نی.

حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۶). «تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری عمادالدین کاتب اصفهانی». ***فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهرا(س)***. ۱۷(۵۶)، ۱-۲۰.

حسن‌مصفا، زهرا (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی تاریخ‌نگاری محلی گیلان(قرن نهم تا یازدهم‌هق». ***پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد***، به راهنمایی نزهت احمدی. تهران: دانشگاه الزهرا(س)، دانشکده ادبیات.

حمیدی، جعفر (۱۳۷۲). ***تاریخ‌نگاران***، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

خسروی، علی؛ معمار، ثریا (۱۴۰۰). «چگونگی تطبیق فرایند و ساختار مسئله‌مندی وضعیت جامعه‌شناسی در ایران». ***جامعه‌شناسی ایران***. ۲۲(۱)، ۱۱۹-۱۵۸.

روزنتال، فرانتس (۱۳۶۵). ***تاریخ‌نگاری در اسلام***. ترجمه اسدالله آزاد. مشهد: آستان قدس رضوی.

سالم، سعدالله محمد (۲۰۰۷). ***مملکه النص***. بیروت: دارالکتاب العالمی.

سجادی، سیدصادق؛ عالم‌زاده، هادی (۱۳۸۰). ***تاریخ‌نگاری در اسلام***. تهران: سمت.

شایسته، فریدون (۱۳۷۹). «جایگاه کتاب «تاریخ گیلان» اثر عبدالفتاح فومنی در مطالعات دوره صفوی». ***کتاب ماه تاریخ و جغرافیا***. (۳۷ و ۳۸)، ۱۱۸-۱۲۱.

عمادی، عبدالرحمان (۱۳۸۰). ***تاریخ گیلان و دیلمستان***. نشریه راهنمای کتاب، جلد چهارم.

فروید، زیگموند (۱۳۵۷). ***آینده یک پندار***. ترجمه و تحشیه و مقدمه هاشم رضی. تهران: آسیا.

کریستوا، ژولیا (۱۳۸۸). ***«ما دو تا» یا تاریخ/ داستان بینامتنیت در: فردیت اشتراکی***. ترجمه مهرداد پارسا. تهران: روزبهان.

کیوان، عبدالعاطی (۱۹۹۸). ***التناص القرآنی فی شعر امل دنقل***. قاهره: مکتبه النهضه المصریه.

گراهام، آلن (۱۳۸۰). ***بینامتنیت***. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: مرکز.

ماضی، شکری عزیز (۲۰۰۵). ***فی نظریه الادب***. بیروت: المؤسسه العربیه للدراسات و النشر.

مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۶۴). ***تاریخ گیلان و دیلمستان***. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ و ایران.

مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۴۵). ***تاریخ طبرستان، رویان و مازندران***. تصحیح حسن تسبیحی. تهران: مطبوعاتی شرق.

مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۵). ***دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر***. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.

موسی، خلیل (۲۰۰۰). ***قرائات فی الشعر العربی الحدیث المعاصر***. دمشق: اتحاد الکتاب العرب.

نجف‌زاده، قدیر (۱۳۹۳). «بازتاب گرایش‌های اجتماعی، اقتصادی و مذهبی در منابع محلی گیلان در عصر صفوی»، ***تاریخنامه خوارزمی***. ۲(۶)، ۱۰۴-۱۴۰.

Melville, Charles. (2000). Persian Local Histories: Views from the Wings. *Iranian Studies*. 33 (1 & 2), 7-14

Creswell, John W. (2014). *Research Design: Qualitative, Quantitative and Mixeds Approaches*. California: Sage.

Genette, Gérard. (1997). *Palimpsestes*. La littérature au second degré. Paris: Seuil.

Rabau, Sophi. (2002). *L'intertextualité*. Paris: Flammarion [In French].

Piégay-Gros, Nathalie. (1996). *Introduction à l'intertextualité*. Paris: Dunod.

Print ISSN: 2251-9254
Online ISSN: 2676-3370

https://jhss.ut.ac.ir/

Journal of Historical Sciences Studies
(JHSS)

Research Paper

doi 10.22059/JHSS.2023.350759.473605

A Research in the Political Geography of Al-Jalayer based on Mints

Zahra Kamrani[1,*], Mirrohollah Mohammadi[2], Fardin Eyni[3]

1. Corresponding author, Ph.D student in the field of archaeology, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. E-Mail: Zah.Kamrani@Gmail.com
2. Ph.D in archeology, University of Tehran, Tehran, Iran. E-Mail: mirrouhollah@Gmail.com
3. Master of Archeology, Mohaghegh Ardabili University, Ardabil, Iran. E-Mail: fardin.eyni@gmail.com

Article Info.

Received: 2022/11/04

Accepted: 2023/02/13

Keywords:
Al-Jalayer, Ilkani, political geography, Numismatics, Mint.

Abstract

Al-Jalayer or Ilkaniwere one of the great Mongol clans who were able to dominate parts of Iran, Azerbaijan and Iraq during the 8th and 9th centuries of AH. Al-Jalayer has been less studied compared to the wide political influence that gained after the death of Abu Saeed Ilkhani. This research aims to investigate the geographical scope and sphere of political influence of Al-Jalayer by focusing on the numismatic information of this period, especially the mints and matching this information with historical texts. The purpose of this research is to investigate the area of expansion and influence of Al-Jalayer, in this regard, the information extracted from coins, especially mints and their minting date, was compared with the information and events mentioned in the texts. In some examples, there are contradictions between the name and date of the mint with the historical events recorded in that period, in fact, this research aims to answer these contradictions by using the science of numismatics and history. The primary core of this research is the Jalayri coins kept in the collection of Sheikh Safi al-Din Ardabili and the Archaeological Museum of Ardabil province, and in order to complete the information, other reliable numismatic sources were also used. The results show that the Al-Jalayer were able to mint coins in Tabriz first and then spread to Iraq and other parts of Azerbaijan and Eastern Anatolia. Al-Jalayer's dominance over these regions was not consecutive due to his numerous assistances with Al-Shuja'a and Al-Timur. During most of their rule, Al-Jalayer dominated parts of Iraq, Azarbaijan, Iran, Khuzestan, Sharvan and Ghastasbi and penetrated in areas such as Anatolia and Iraq Ajam for a short period of time. One of the most powerful rulers of this tribe was Sheikh Owais, besides Iraq, he was able to dominate the North-West, West and South-West of Iran, Asia Minor and Shirvan. Even in a limited time, he minted coins in the central regions of Iran and the city of Shiraz. After Sheikh Owais, the influence and power of Al-Jalayer had a downward trend, and finally the survivors of this government were limited to the Khuzestan region.

How To Cite: Kamrani, Z; Mohammadi, R; Eyni, F (1401). A research in the political geography of Al-Jalayer based on mints, Journal of Historical Siences Studies, 14(3): 109-136.

Publisher: University of Tehran Press.

فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی
سال ۱۴، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۱، شماره پیاپی ۳۲
دانشگاه تهران
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
مقالهٔ علمی-پژوهشی

پژوهشی در جغرافیای سیاسی آل‌جلایر با تکیه بر ضرابخانه‌ها (۸۳۶-۷۳۶ ه.ق)

زهرا کامرانی[۱،*]، روح الله محمدی[۲]، فردین عینی[۳]

۱. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری رشته باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. رایانامه: Zah.Kamrani@Gmail.com
۲. دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: mirrouhollah@Gmail.com
۳. کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. رایانامه: fardin.eyni@gmail.com

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۳/ ۱۴۰۱/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۴

واژه‌های کلیدی:
آل‌جلایر، ایلکانی، جغرافیای سیاسی، سکه‌شناسی، ضرابخانه

چکیده

خاندان ایلکا نویان جلایری، یکی از ایلات بزرگ مغول بودند که در طی قرون ۸ و ۹ هجری قمری توانستند حکومت آل جلایر یا ایلکانی را تشکیل دهند و بر قسمت‌هایی از ایران، آذربایجان و عراق تسلط یابند. آل‌جلایر در مقایسه با نفوذ سیاسی گسترده‌ایی که پس از مرگ ابوسعید ایلخانی به دست آورد کمتر مورد مطالعه قرار گرفته است. این پژوهش قصد دارد با تمرکز بر اطلاعات سکه‌شناسی این دوره به خصوص ضرابخانه‌ها و تطبیق این اطلاعات با متون تاریخی، محدوده جغرافیایی و حوزه نفوذ سیاسی آل‌جلایر را بررسی کند. هسته‌ی اولیه‌ی این پژوهش را سکه‌های جلایری نگهداری شده در مجموعه شیخ‌صفی‌الدّین اردبیلی و موزه باستان‌شناسی استان اردبیل تشکیل می‌دهد، همچنین به منظور تکمیل اطلاعات از سایر منابع سکه‌شناسی معتبر نیز استفاده شد. نتایج نشان می‌دهد که جلایریان ابتدا توانستند در تبریز اقدام به ضرب سکه کنند و سپس به عراق و سایر قسمت‌های آذربایجان و شرق آناتولی گسترش یافتند. تسلط آل‌جلایر بر این مناطق به دلیل کشمکش‌های متعدد با آل‌شجاع و آل‌تیمور، متوالی نبود. آل‌جلایر در بیشتر دوره‌ی حکومت خود بر قسمت‌هایی از عراق، آذربایجان، اران، خوزستان، شروان و گشتاسبی تسلط داشته‌اند و در مناطقی مانند ملک روم و عراق عجم برای مدت کوتاهی نفوذ کرده‌اند. از قدرتمندترین حاکمان این قوم، شیخ‌اویس است، وی توانست علاوه بر عراق، بر شمال‌غرب، غرب و جنوب‌غرب ایران، بر آسیای صغیر و شیروان تسلط یابد. حتی در زمان محدودی، اقدام به ضرب سکه در مناطق مرکزی ایران و شهر شیراز کرد. پس از شیخ اویس، نفوذ و قدرت آل‌جلایر روند نزولی داشت که در نهایت بازماندگان این حکومت به منطقه خوزستان محدود شدند.

استناد به این مقاله: کامرانی، زهرا؛ محمدی، روح الله؛ عینی، فردین (۱۴۰۱). پژوهشی در جغرافیای سیاسی آل‌جلایر با تکیه بر ضرابخانه‌ها (۸۳۶-۷۳۶ ه.ق). فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱۴(۳): ۱۰۹-۱۳۵.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

مقدمه

نگارندگان در جریان مستندنگاری سکه‌های مجموعه شیخ‌صفی‌الدّین اردبیلی و موزه باستان‌شناسی استان اردبیل، با سکه‌های آل‌جلایر مواجه شدند که پیش زمینه‌ای برای شروع پژوهش حاضر شد (کامرانی و دیگران، ۱۳۹۶). در این مجموعه ۳۲۹ سکه جلایری نگهداری می‌شود که در راستای اهداف این پژوهش اطلاعات سکه‌ها ثبت و تحلیل شد، همچنین از سکه‌های سایر موزه‌ها، کتب و سایت‌های معتبر نیز در جهت تکمیل اطلاعات استفاده شده است. سکه‌های مورد بررسی قرار گرفته در طی این پژوهش شامل مجموعه سکه‌های مستندنگاری شده در بقعه شیخ صفی‌الدّین اردبیلی و موزه‌ی باستان‌شناسی استان اردبیل (کامرانی و دیگران، ۱۳۹۶)، سکه‌های نگهداری شده در موزه بانک سپه (مجموعه سکه‌های موزه سپه)، موزه ملک (مجموعه آثار موزه و کتابخانه ملی ملک)، موزه ملی (مجموعه‌ی مهر و سکه موزه ملی) است. علاوه بر این، نمونه‌های ذکر شده در کتب (ترابی طباطبایی، ۱۳۵۰ ؛ ترابی طباطبایی، ۲۵۳۵ ؛ وهرام، ۱۳۴۹؛ بیانی، ۱۳۴۵؛ شریعت‌زاده، ۱۳۹۳؛ شاهد، ۱۳۸۹؛ Markov, 1897 ؛ Rabino, 1950؛ Stephen album, 2011) و سایت‌های سکه (sixbid-coin-archive.com ;zeno.ru) نیز در جهت تکمیل اطلاعات بررسی شدند. هدف این پژوهش بررسی حوزه گسترش و نفوذ آل‌جلایر است، در این راستا اطلاعات مستخرج از سکه‌ها به خصوص ضرابخانه‌ها و تاریخ ضرب آنها با اطلاعات و وقایع ذکر شده در متون تطبیق داده شد. در برخی نمونه‌ها تناقضاتی میان نام و تاریخ ضرابخانه با وقایع تاریخی ثبت شده در آن دوره وجود دارد، در واقع این پژوهش در صدد پاسخگویی به این تناقضات با بهره‌گیری از علم سکه‌شناسی و تاریخ است.

کلیاتی از تاریخ سیاسی آل‌جلایر

پس از مرگ ابوسعید ایلخانی، امرا در گوشه و کنار کشور علم استقلال برافراشتند؛ آل‌مظفر بر اصفهان، فارس، یزد و کرمان، آل‌اینجو در فارس، سربداران در سبزوار، آل‌کرت در هرات، طغاتیمورخان در خراسان و گرگان، آل‌چوپان در آذربایجان و شمال ارس، آل‌جلایر در آذربایجان و عراق عرب.

خواجه رشیدالدین، آل‌جلایر را از اقوام مغول می‌داند و در توصیف ایشان می‌نویسد: این اقوام در قدیم الایام بسیار بوده‌اند و هر شعبه‌ای از ایشان امیری و پیشوائی داشته و در عهد چنگیزخان و این زمان نیز امرای بسیار از ایشان در توران و ایران بوده‌اند و هستند (رشیدالدین فضل الله ج۱، ۱۳۷۳: ۶۵-۶۶). امرای آل‌جلایر از نسل ایلکان پسر جوچی ترمله از نزدیکان چنگیزخان بودند، به همین دلیل به آنها ایلکانی نیز می‌گفتند (رشیدالدین فضل الله ج۱، ۱۳۷۳: ۶۷). سیر ترقی ایلکانیان در دربار ایلخانان و حضور ایشان در کانون قدرت با فراز و فرودهایی همراه بود و اقتدار و نفوذ دودمان ایلکانی به فرمانروای

ایلخانی و وابستگان وی بستگی داشت. پس از مرگ هلاکوخان، ایلکای همچنان قدرت و نفوذ خود را در حکومت مغولان و در دوران آباقاخان حفظ کرد (همان: ۱۰۵۹). پسران ایلکای (از مهمترین آنها آق بوقا)، نیز توانستند نقش مهمی در حکومت ایلخانیان داشته باشند و با ازدواج‌های سیاسی با خاندان حکام مغول، روابط نزدیک خود با ایلخانیان را حفظ کنند (همان: ۱۱۵۳). آقبوقا توانست به منصب امیرالامرایی در دربار ایلخان نایل شود. امیرحسین، پسر آقبوقا، در دوران حکمرانی غازان‌خان، اولجایتو و ابوسعید خدمت کرد و در دوران ابوسعید حاکم خراسان بود و در همان جا دار فانی را وداع گفت (خواند میر ج۳ ، ۱۳۸۰: ۲۰۷). شیخ حسن بزرگ، پسر امیرحسین، از نزدیکان ابوسعید ایلخانی بود که در زمان وی حکومت روم به وی تفویض شد (همان: ۲۱۵). پس از مرگ ابوسعید ایلخانی قدرت مرکزی از هم پاشید و مدعیان بسیاری در نواحی مختلف سربرآوردند و شیخ‌حسن ایلکانی با شکست دادن دشمنان خود، مملکت عراق و آذربایجان را مسلم (همان: ۲۲۷) و در سال ۷۳۶ هجری قمری وارد تبریز شد (حافظ ابرو ج۱، ۱۳۸۰: ۶۰) و اقدام به ضرب سکه کرد. شیخ‌حسن در ۷۵۷ ه.ق دارفانی را در بغداد وداع گفت و پسرش سلطان اویس به جای او نشست (همان: ۲۹۰). در دوره‌ی شیخ اویس، قلمرو حکومت و قدرت آل‌جلایر به نهایت خود رسید و توانست مناطقی از آذربایجان، شمال‌غرب ایران، عراق و برای مدت محدودی قسمت‌هایی از مراکز مرکزی ایران را به تصرف خود درآورد. شیخ اویس کنترل آذربایجان را به دست گرفت که اولین گام برای تحکیم حکومت جلایری بر سرزمین‌های غربی ایلخانان بود. علاوه بر این، مبانی ایدئولوژیک سلطنت جلایری در زمان سلطنت شیخ اویس پایه‌گذاری شد. در این دوره خادمان و حامیان شیخ اویس، تصویر رسمی از سلسله جلایریان به عنوان جانشینان بر حق ایلخانیان ایجاد کردند (Wing, 2016, 129). شیخ اویس در تبریز و در سال ۷۷۶ ه.ق فوت کرد (حافظ ابرو ج۱، ۱۳۸۰: ۴۸۹). بنابر وصیت شیخ اویس، حسین پسر کوچک وی، امور حکومت را در دست گرفت (همان). خان‌حسین جنگ‌های بسیاری به خصوص با آل‌مظفر در جهت حفظ قلمرو خود داشت. از مهمترین جنگ‌های دوره‌ی وی، لشگرکشی شاه شجاع به آذربایجان و تسلط بر متصرفات آل‌جلایر در سال ۷۷۷ ه.ق است. خان‌حسین به دست برادرش، احمد کشته شد و احمد به پادشاهی رسید. احمد در اوایل حکومت خود درگیر جنگ با عادل آقا و پس از آن تیمور و قراقویونلوها بود و بیشتر قلمرو آل‌جلایر را از دست داد. سرانجام در تبریز به دست قرایوسف قراقویونلو در سال ۸۱۳ ه.ق کشته شد. با مرگ سلطان احمد، سلطان ولد، برادرزاده وی در بغداد به تخت نشست، امّا در جنگ با قراقویونلوها در ۸۱۴ ه.ق کشته شد. پسر سلطان ولد به اسم سلطان اویس ثانی (۸۱۸-۸۲۴ ه.ق)، خوزستان، بصره و واسط را تسخیر کرد و در سال ۸۲۴ ه.ق وارد بغداد شد، اما در همان سال به دست یکی از عمال برادر خویش به قتل رسید (اقبال، ۱۳۷۶: ۴۶۴). پس از سلطان اویس دوم، سلطان محمود (۸۲۸-۸۲۴ ه.ق) و سلطان حسین دوم (۸۲۸-۸۳۶ ه.ق) توانستند در شوشتر حکومت خود را حفظ کنند.

اما در ۸۳۶ ه.ق با کشته شدن سلطان حسین دوم در جنگ با قراقویونلوها، حکومت آل‌جلایر به پایان خود رسید.

پیشینه سکه‌شناسی آل‌جلایر

متاسفانه سکه‌شناسی آل‌جلایر از دایره‌ی توجه محققان محجور مانده و پژوهش‌های اندکی در این حوزه انجام شده است، از پژوهش‌های صورت گرفته در مورد سکه‌های آل‌جلایر با محوریت ضرابخانه‌ها می‌توان به مقاله‌ایی از رابینو (Rabino, 1950)، فهرست سکه‌های جلایری از مارکو (Markov, 1897)، آلبوم استفن (Stephen album, 2011)، ضرابخانه‌های دوره اسلامی از زامبارو (Zambaur, 1968)، و کتاب دارالضرب‌های ایران در دوره اسلامی (عقیلی، ۱۳۷۷) اشاره کرد.

مروری کلی بر سکه‌های آل‌جلایر

سکه‌های آل‌جلایر از طلا، نقره و مس هستند و سکه‌های نقره‌ایی بیشترین فراوانی را نشان می دهد. سکه‌های مسی بسیار محدود بوده و در این پژوهش تنها یک سکه مسی شناسایی شد که در موزه ملی ملک نگهداری می‌شود و متعلق به شیخ اویس است، امّا از لحاظ تاریخ ضرب شده بر روی سکه (۷۲۳) با دوران حکمرانی شیخ اویس (۷۷۶-۷۵۷ ه.ق) تطابق ندارد (تصویر۲)، از این رو اصالت سکه مورد تردید است. خط مورد استفاده بر روی سکه‌های جلایری کوفی و نسخ است. در برخی نمونه‌ها بر روی سکه‌های شیخ حسن بزرگ و شیخ اویس، متن روی سکه به خط کوفی و کلماتی مانند نام پادشاه به خط ایغوری نوشته شده است (ترابی طباطبایی، ۱۳۵۰؛ موزه ملک، شماره اموال: 5000.06.00652) (تصویر ۳). در حالت کلی، بر روی سکه‌های آل‌جلایر نام و القاب پادشاه و در پشت آن عبارت شهادتین و نام‌های خلفای راشدین دیده می‌شود و توسط دوایر و یا شکل‌های چندپر که کتیبه‌ها را در بر گرفته‌اند، تزیین می‌شوند. در برخی نمونه‌ها، در پشت سکه نام ۱۲ امام به ترتیب ذکر شده است (ترابی طباطبایی، ۱۳۵۰: ۱۱۴). از لحاظ وزنی سکه‌های آل‌جلایر، مقادیر متنوعی را نشان می‌دهند، البته اظهار نظر دقیق در مورد وزن و تقسیم‌بندی عیاری سکه‌ها نیازمند پژوهش کاملی است. در برخی نمونه‌ها با توجه به ضرابخانه، شباهت‌هایی در وزن سکه‌ها مشاهده می‌شود؛ مثلاً سکه‌های شیخ‌حسن ضرب تبریز در حدود ۱-۱/۵ گرم و ضرب شهرهای شروان ۴-۴/۵ است. امّا سکه‌های طلایی شیخ‌حسن که همگی ضرب بغداد می‌باشند، متغیر وزنی را از ۴/۲۵-۷/۵۰ گرم را نشان می‌دهند. رابینو در طی مقاله‌ایی، معیارهایی را برای وزن سکه‌های آل‌جلایر ارائه داده است، که براساس ضرابخانه‌ها بوده، اما نیازمند بررسی دقیق‌تری است (Rabino, 1950).

شیخ حسن بزرگ اولین حکمران جلایری، بر روی سکه های خود از عبارات "السلطان العادل شیخ حسن خلد ملکه"، "السطان العادل" و یا "شیخ حسن" استفاده می‌کرد که به خط ایغوری نوشته می‌شد. این عبارات در میان دوایر و اشکال ایجاد شده به کمک نیم دایره‌های متصل، نوشته شده‌اند. در حاشیه‌ی سکه‌های شیخ حسن نیز سال و محل ضرب حک شده است (تصویر ۴). در پشت سکه نیز مانند سکه‌های سایر سلاطین جلایری عبارت شهادتین و در حواشی نام خلفای راشدین دیده می‌شود، این کتیبه در میان سکه‌های تمام حکمرانان جلایری رایج است. در روی سکه‌های شیخ اویس این عبارات دیده می‌شود: "السلطان الاعظم شیخ اویس بهادر خان خلد ملکه" یا "الواثق بملک الدیار شیخ اویس بهادر خان خلد الله ملکه". (تصویر۵). تزیینات سکه‌های خان حسین بیشتر از سایر سلاطین است. رایج‌ترین شکل سکه‌های خان‌حسین، شکلی شبیه به گل پنج پر است که به پنج بخش در اطراف و یک بخش در میان تقسیم شده است. بر روی بخش‌های اطراف به ترتیب این عبارات به چشم می‌خورد؛ "السلطان" ، "الاعظم" ، "جلال‌الدین" ، "خان‌حسین" ، " فی‌دوله". و بخش میانی در داخل یک دایره عبارت " خلدملکه" نوشته شده است. فواصل میانی این بخش‌ها از یکدیگر برای نوشتن سال ضرب سکه به صورت حروف و به تاریخ هجری قمری اختصاص داده شده است. میانگین وزنی سکه‌های خان‌حسین از ۱/۴۰ – ۲/۲۰ گرم متغیر است (تصویر ۶). سلطان احمد از عبارات "السطان الاعظم سلطان احمد بهادر خان خلد الله ملکه"، "السلطان العادل سلطان احمد بهادر خان خلد الله ملکه"، "السطان الاعظم سلطان احمد خان بهادر خان الله ملکه"، "خلیفه الزمان سلطان احمد بهادر خان خلد الله ملکه (ایده؟)"، "مغیث امیر المومنین الدین الله احمد اعز الله انصاره" استفاده کرده است (تصویر ۷). سلطان ولد بر روی سکه‌های خود عبارت "السلطان العادل ولد خلد ملکه" را ضرب کرده است. سلطان محمود، از آخرین حکمرانان جلایری، از عبارت " السلطان اعظم سلطان محمود خلد الله" در روی سکه‌های خود استفاده کرده است (تصویر ۸). متاسفانه در این پژوهش سکه‌ایی از سلطان اویس دوم و سلطان حسین دوم به دست نیامد.

ضرابخانه‌های آل‌جلایر

با توجه به سکه‌های مورد مطالعه قرار گرفته در طی این پژوهش، ضرابخانه‌های آل جلایر براساس حوزه‌های جغرافیایی تقسیم‌بندی شد. در این تقسیم‌بندی از کتاب نزه القلوب حمدالله مستوفی (۱۳۳۶) الهام گرفته شده است. به دلیل آنکه ممکن است ضرابخانه‌ایی به دلیل عدم دسترسی به نمونه سکهٔ آن، مورد توجه قرار نگرفته باشد، در نتیجه‌گیری نهایی حوزه‌های جغرافیایی مدنظر قرار خواهند گرفت، نه لزوما شهر و کوره‌ایی خاص.

۱. عراق عرب

۱-۱. بغداد

شهر بغداد در دوره‌ی تمام پادشاهان آل‌جلایر (در مورد سلطان اویس دوم و سلطان حسین دوم، به دلیل به دست نیامدن سکه در طی این پژوهش، اطلاعی نداریم) به عنوان ضرابخانه‌ایی فعال مورد توجه بوده است (جدول۱). این شهر بر روی برخی از سکه‌ها با عنوان "مدینه السلام بغداد" یاد شده است. همچنین تمام سکه‌های طلایی مورد مطالعه قرار گرفته در طی این پژوهش به جز سکه‌ایی که در موزه بانک سپه نگهداری می‌شود (تصویر ۱)، و سکه‌ایی از سایت زنو (zeno.ru)، ضرب بغداد است. بنابر متون، شیخ‌حسن در ابتدا در تبریز در ۷۳۶ ه.ق اقدام به ضرب سکه کرد، اما نتوانست در مقابل آل چوپان مقابله کند و در ۷۳۹ ه.ق چون از تصرف مجدد تبریز مایوس شد، به بغداد رفت و بر ولایات عراق عرب، خوزستان و دیاربکر تسلط یافت (حافظ ابرو ج۱، ۱۳۸۰: ۷۷) و تا پایان عمر وی بغداد و مناطق مجاور آن، مقر اصلی وی شمرده می‌شد. شیخ‌حسن در طی جنگ‌های متعدد با آل‌چوپان که منجر به از دست دادن آذربایجان می‌شد، به بغداد عقب نشینی می‌کرد و بغداد تنها بخش از قلمرو شیخ حسن بود که توانست در تمام دوره‌ی حکومت خود آن را به طور کامل حفظ کند. پس از مرگ شیخ حسن، شیخ اویس حکومت خود را در بغداد آغاز کرد (خواندمیر ج۳، ۱۳۸۰: ۲۳۹). بغداد به عنوان پایتخت آل‌جلایر در عراق عرب، در دوران خان‌حسین نیز همچنان موقعیت خود را حفظ کرد، اما اختلافات میان خان‌حسین و برادرش، شیخ علی باعث شد برای حفظ ثبات بغداد، خان‌حسین به همراه عادل آقا در سال ۷۸۱ ه.ق به بغداد لشگرکشی کند، اما شیخ‌علی به شوشتر فرار کرد و شهر به تصرف خان‌حسین درآمد (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۵۹-۲۶۱). تیمور در ۷۹۵ ه.ق به سمت بغداد لشگرکشی کرد و سلطان احمد شهر را ترک و به سمت حله گریخت (شرف الدین علی یزدی، ۱۳۶۳: ۴۵۱-۴۵۲)، اما سلطان احمد که به مصر پناهنده شده بود، توانست در ۷۹۶ ه.ق دوباره به بغداد حمله کند (خواندمیر ج۳، ۱۳۸۰: ۴۶۲). تسلط وی بر بغداد مدت طولانی دوام نیاورد و پیوسته گرفتار مناقشات بود. در سال ۸۰۳ ه.ق، تیمور عازم بغداد شد و سلطان احمد مجدداً به سوی حله حرکت کرد. سلطان احمد بارها بر سر بغداد با قرایوسف جنگ کرد و سرانجام پس از خروج حاکم تیموری از شهر توانست بغداد را به تصرف خود درآورد (شرف‌الدین علی‌یزدی ج۲، ۱۳۶۳: ۲۵۹). در دوران حکومت سلطان‌احمد، قلمرو آل‌جلایر تنها به مناطق عراق عرب با مرکزیت بغداد محدود شد. پس از سلطان احمد، سلطان ولد نیز تنها توانست به مدت محدودی بر بغداد حکومت داشته و در آن اقدام به ضرب سکه کند (ترابی-طباطبایی، ۱۳۵۰). از آثار معماری جالب باقی مانده از آل‌جلایر در بغداد، مدرسه و مسجدی است که خواجه مرجان یکی از سرداران اویس در زمان حسن‌بزرگ شروع به ساخت آن کرد و در زمان شیخ‌اویس در ۷۵۸ ه.ق به پایان رسانید. این مدرسه متعلق به شیعیان و حنفیان بود. از این بنا تنها دروازه مدرسه

– یا بعدها مسجد– باقی مانده است (دوری، ۱۳۷۵). مکتب نگارگری بغداد در دوره‌ی آل‌جلایر تمامی تجاربی را که پیشتر مکتب تبریز ایلخانیان و مکتب بغداد سده‌ی ششم هجری به دست آورده بودند، به ارث برد و با بهره‌گیری از این تجارب نگارگری به نوآوری‌ها و دستاوردهای درخوری دست یافت (آژند، ۱۳۸۲).

۱-۲. حله

در طی این پژوهش سکه‌هایی ضرب حله از شیخ‌حسن بزرگ، شیخ‌اویس، خان‌حسین و سلطان‌احمد به دست آمد (جدول ۱). حله از شهرهای مهم دوره آل جلایر است. سلطان احمد پس از هر بار تصرف بغداد توسط تیمور در حله ساکن می شد و این شهر به دلیل تهاجم سالهای ۷۹۵، ۸۰۳ و ۸۰۴ قمری سپاه تیمور، صدمه‌های بسیاری دید.

۱-۳. بصره

سکه‌هایی ضرب بصره، از شیخ حسن به سال ۷۵۵ ه.ق و ۷۴۶ ه.ق (تصویر ۹)، شیخ اویس (کامرانی و دیگران، ۱۳۹۶) (تصویر ۱۰) و سلطان محمود در دست داریم. رابینو از ضرابخانه‌ی بصره در دوران خان‌حسین نیز نام برده است (Rabino ,1950).

۱-۴. واسط

سکه‌هایی به ضرب واسط از شیخ حسن و شیخ اویس و سلطان احمد موجود است (جدول۱).

۲. دیاربکر

۲-۱. اربل

سکه‌هایی ضرب اربل از شیخ اویس، خان‌حسین و سلطان احمد در طی این پژوهش به‌دست آمد (جدول۱). با توجه به نوشته‌های حافظ ابرو (ج۱، ۱۳۸۰: ۷۷)، شیخ حسن توانست در سال ۷۳۹ ه.ق، همزمان با تسخیر بغداد، دیاربکر و خوزستان را نیز به تصرف درآورد. سمرقندی نیز از تصرف اربل توسط شیخ اویس در ۷۵۷ ه.ق خبر می‌دهد (۱۳۷۲: ۳۱۲).

۲-۲. عمادیه

سکه‌ایی ضرب عمادیه از سلطان احمد ثبت شده است (بیانی، ۱۳۴۵: ۲۳۸-۲۶۲). عمادیه شهری است در شمال موصل، نزدیکی سرچشمه‌ی رود زاب که نام قبلی آن آشب بود. بعضی بنای آن را به عمادالدوله دیلمی و یاقوت به عمادالدین زنگی نسبت داده و می‌گوید آن را به سال ۵۷۳ ه.ق بنا نهاد (عقیلی، ۱۳۷۷: ۲۶۶).

۲-۳. موصل

از سلطان احمد سکه‌ای ضرب موصل ثبت شده است (جدول ۱).

۳. آذربایجان

۳-۱. تبریز

بیشترین تمرکز ضرابخانه‌های آل‌جلایر در شهرهای آذربایجان بوده و مهمترین نمونه‌ی آن‌ها شهر تبریز است. این شهر از مهمترین شهرهای آل‌جلایر و پایتخت ایشان بود. شیخ‌حسن، شیخ‌اویس، خان‌حسین و سلطان‌احمد در این شهر اقدام به ضرب سکه کردند (جدول۱). شیخ‌حسن توانست تبریز را در جنگی که میان وی و موسی خان و امیرعلی جانشین ایلخانان مغول در آذربایجان و عراق عرب رخ داد، متصرف شود (خواندمیر ج۳ ،۱۳۸۰: ۲۲۵). تبریز نخستین مکان شروع حکومت آل‌جلایر بود. شیخ‌حسن در سال نخست شروع حکم رانی خود (۷۳۶ ه.ق)، در این شهر اقدام به ضرب سکه کرد. به علت بروز اختلاف و جنگ بین شیخ‌حسن آل‌جلایر و شیخ‌حسن پسر تیمور تاش و نوه‌ی امیر چوپان، در ۷۳۸ ه.ق آذربایجان از دست شیخ‌حسن خارج و مجبور به عقب نشینی به سلطانیه و قزوین گشت (خواندمیر ج۳، ۱۳۸۰: ۲۲۸؛ حافظ ابرو ج ۱، ۱۳۸۰: ۷۱). شیخ‌حسن برای باز پس‌گیری آذربایجان در سال‌های ۷۴۰ (خواندمیر ج۳، ۱۳۸۰: ۲۲۹) و ۷۴۱ (همان: ۲۳۰) با شیخ‌حسن چوپانی درگیر شد، ولی موفقیت آمیز نبود. تبریز تا زمان شیخ اویس و بازپس‌گیری دوباره‌ی آن در دست چوپانیان باقی ماند. شیخ‌حسن بن تیمور تاش ممالک آذربایحان، اران، موغان و عراق عجم را تسخیر کرد (حافظ ابرو ج۱، ۱۳۸۰: ۱۴). با این وجود سکه‌های با ضرب تبریز به تاریخ پس از ۷۴۰ ه.ق در دسترس است (ترابی طباطبایی، ۱۳۵۰: ۱۰۸ و ۱۱۱)، در مقابل منابع از هجوم‌های متعدد شیخ‌حسن به آذربایجان و امرای آل چوپان و عقب‌نشینی‌های وی تا حدود بغداد خبر می‌دهند (خواندمیر ج۳، ۱۳۸۰: ۲۲۹-۲۳۰). بنابراین ضرب سکه توسط شیخ حسن در تبریز در دوران تسلط چوپانیان بر این شهر، مورد تردید و سوال است، مگر آنکه در نظر بگیریم با توجه به اهمیت سیاسی و استراتژیکی این شهر شیخ حسن با ضرب سکه در خارج از تبریز و به اسم این شهر در پی تبلیغات سیاسی بوده است. شیخ‌حسن علی رغم جنگ‌ها و تلاش‌های بسیار نتوانست تبریز را دوباره متصرف شود، اما پسر و جانشین وی شیخ اویس به تبریز لشگرکشی کرد و در ۷۵۹ وارد این شهر شد، اما بر اثر مقابله مخالفان به بغداد بازگشت و در ۷۶۰ این شهر را به تصرف خود درآورد (خواندمیر ج۳، ۱۳۸۰: ۲۳۹). در زمان اقامت شیخ‌اویس، شهر از آبادی و رونق بسیاری برخوردار بوده و اقدام به ساخت بنایی موسوم به دولت‌خانه کرد که کلاویخو در سفرنامه-اش در ۸۰۴ ه.ق از آن یاد می‌کند (کلاویخو، ۱۳۴۴: ۱۶۳). شیخ اویس در تبریز دار فانی را وداع گفت و در گورستان شادی‌آباد مشایخ دفن شد. خان‌حسین پس از مرگ پدرش شیخ اویس، در تبریز بر تخت نشست، اما شاه شجاع پس از شنیدن خبر مرگ شیخ‌اویس به تبریز لشگر کشید و خان‌حسین به بغداد پناه برد. شاه شجاع پس از چند ماه به دلیل مشکلات ایجاد شده در شیراز به آنجا برگشت و خان‌حسین توانست در ۷۷۸ ه.ق به تبریز بازگردد (خواندمیر ج۳، ۱۳۸۰: ۲۴۳). در دوره‌ی خان‌حسین، به شهرهای

شمال غرب و آذربایجان در متون (خواندمیر، ۱۳۸۰ و حافظ ابرو، ۱۳۵۰)، بیشتر در رابطه با جنگ و درگیری‌های آل‌جلایر و آل‌مظفر اشاره شده است. در دوران سلطان احمد بر اثر حمله‌ی تیمور تبریز و آذربایجان دچار بی‌ثباتی شد و با اینکه احمد توانست در اوایل حکومت خود، مخالفان را شکست دهد و وارد تبریز شود (خواندمیر ج۳، ۱۳۸۰: ۲۴۷)، اما نتوانست مدت زیادی در آن دوام بیاورد. فرمانده تیمور در سال ۷۸۸ ه.ق توانست تبریز را به تصرف خود درآورد و سلطان احمد شکست خورد و به بغداد رفت (حافظابرو، ۱۳۵۰: ۲۸۶). از آن زمان تا سال ۸۰۹ ه.ق سلطان‌احمد نتوانست به آذربایجان برسد، در این سال مدت کوتاهی توانست تبریز را تسخیر کند (شرف‌الدین علی یزدی، ۱۳۶۳: ۳۱) اما به ناچار دوباره به بغداد بازگشت.

۳-۲. اردبیل

سکه‌هایی با ضرب اردبیل از شیخ‌حسن و شیخ‌اویس در دست است (جدول۱). این شهر با توجه به وجود خاندان شیخ‌صفی، در این دوره اعتبار و نفوذی دو چندان یافته بود. در اردبیل، آغاز حکمرانی شیخ‌حسن تقریبا مقارن با مرگ شیخ‌صفی الدّین اسحاق (متولی ۷۳۵ ه.ق) و جانشینی صدرالدین‌موسی پسر شیخ‌صفی بود. بنابه گفته‌ی صفوه‌الصفا، امیرحسین پدر شیخ‌حسن وی را نزد شیخ صفی‌الدین فرستاد و از او خواست تا فرزندش را «قبول» کند (ابن بزاز اردبیلی، ۱۳۷۳: ۳۴۸). سکه‌ای از شیخ‌حسن ضرب اردبیل به سال ۷۴۷ ه.ق (ترابی طباطبایی، ۱۳۵۰: ۱۰۹) به دست آمده است. اردبیل در دوران احمد نیز به دلیل آنکه وی در دوران حکمرانی سلطان‌اویس و خان‌حسین، حکمران اردبیل و مناطق اطراف بود، حائز اهمیت بوده و سلطان‌احمد برای مقابله با خان‌حسین، اقدام به جمع آوری نیرو از اردبیل و موغان کرد (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۶۷).

۳-۳. مراغه

این شهر پس از ایلخانان مغول و در زمان جلایریان همچنان اعتبار خود را حفظ کرد. در سال ۷۳۷ ه.ق شیخ‌حسن جلایری در نزدیکی مراغه قشون طغاتیمور را شکست داد. در سال ۷۸۵ ه.ق بین سلطان‌احمد جلایری با مدعیانش از جمله عادل‌آقا، در نزدیکی مراغه جنگی در گرفت و در این جنگ سلطان احمد غالب شد و عادل‌آقا به سلطانیه بازگشت. در ۷۳۹ ه.ق (برابر با دوره‌ی حکمرانی شیخ حسن)، نبردی بین آل‌جلایر و چوپانیان در نزدیکی مراغه رخ داد که منجر به شکست آل‌جلایر و عقب‌نشینی آنها به عراق عرب شد، اما پس از مدتی توانستند به آذربایجان بازگردند. در ۷۹۵ ه.ق مراغه به تصرف سپاه تیمور درآمد و تخریب شد (مروارید، ۱۳۷۲: ۷۳۹-۷۴۱). پس از تاریخ ۷۹۵ ه.ق که برابر با دوران حکمرانی سلطان احمد آل‌جلایر است، مراغه تحت تسلط تیموریان بود. سکه‌های با ضرب مراغه، از شیخ‌حسن، شیخ اویس، خان‌حسین و سلطان‌احمد به‌دست آمده است (جدول۱). سکه‌ی شیخ حسن، ضرب مراغه با تاریخ ۸۵۵ قرائت شده است (ترابی طباطبایی ۱۳۵۰، ۱۱۲). تاریخ سکه‌ی

مذکور با تاریخ حکمرانی شیخ حسن (۷۳۶-۷۵۷) تطابق ندارد. سکه‌ی سلطان‌احمد نیز با تاریخ قرائت شده ۸۰۰ (ترابی طباطبایی، ۱۳۵۰: ۱۲۱) است که با توجه به مستندات ارائه شده، در این تاریخ مراغه تحت تسلط تیموریان بوده است.

۳-۴. قطان؟

در مورد مکان دقیق این نام اطلاع دقیقی به دست نیامد. سکه‌های با ضرب قطان از شیخ‌اویس و خان‌حسین به دست آمده است (کامرانی و دیگران، ۱۳۹۶) (جدول ۱). امروزه روستایی کوچک به همین نام در اطراف مراغه وجود دارد. انتساب دقیق، مورد شک و تردید است. نام چنین ضرابخانه‌ای در کتاب دارالضرب‌های اسلامی نیز وجود ندارد (عقیلی ،۱۳۷۷).

۳-۵. خوی

سکه‌های ضرب خوی از شیخ‌اویس، خان‌حسین و سلطان‌احمد مورد مطالعه قرار گرفت (جدول ۱). از این شهر در متون مورد مطالعه قرار گرفته از دوران آل جلایر اسمی به میان نیامده است، اما با توجه به تسلط شیخ اویس و خان حسین بر تمام آذربایجان، این شهر نیز می‌توانسته جز مناطق مورد توجه آنها باشد.

۳-۶. سلطانیه

شیخ اویس، خان‌حسین و سلطان‌احمد اقدام به ضرب سکه در سلطانیه کرده‌اند (جدول۱). سلطانیه از شهرهای مورد توجه ایلخانیان بود و تا دوران آل‌جلایر، همچنان اعتبار خود را حفظ کرد. شیخ‌حسن بین سالهای ۷۳۸-۷۳۹ ه.ق که درگیر جنگ با حسن تیمورتاش بود و تبریز از دست وی خارج شده بود، در سلطانیه و مناطق اطراف آن از جمله تلمبار ساکن بود (حافظ ابرو ج۱، ۱۳۸۰: ۷۷و ۷۳). این شهر در دوران خان‌حسین به دلیل حکمرانی عادل‌آقا، بانفوذترین فرد در مسایل سیاسی آن دوره، اهمیت بسیاری می‌یابد. سلطانیه و حاکم آن عادل‌آقا در زمان خان‌حسین نقش موثری در روابط سیاسی این دولت به خصوص با آل‌مظفر داشتند، از جمله در پناه دادن شاه منصور مظفری و همچنین مخالفت بزرگان با عادل‌آقا و فشار در برکناری وی از حکمرانی سلطانیه (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۵۲-۲۵۳). چند سال بعد از به حکومت رسیدن سلطان‌احمد و در سال ۷۸۷ ه.ق سلطانیه توسط تیمور تصرف شد (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۷۷).

۳-۷. سلماس

سکه‌ای با ضرب سلماس از خان‌حسین در دست است (جدول۱). سلماس دشتی در شمال‌غربی دریاچه-ی ارومیه است. پس از هجوم مغول در زمان یاقوت شهر به کلی ویران گشت اما در قرن هشتم سلماس شهری بزرگ و حاصلخیز با باغات متعدد و میوه‌های اعلا بوده است (بیانی، ۱۳۸۴: ۲۹۷).

۳-۸. اورمی

این همان شهر ارومیه کنونی است که بر روی سکه‌های آل‌جلایر به صورت اورمی نوشته شده است. تنها از خان‌حسین سکه‌ای با ضرب این شهر به دست آمده است (جدول۱).

۳-۹. ماکو

ماکو از شهرهای آذربایجان غربی است. سکه‌های با ضرب ماکو از سلطان احمد در دست است (جدول۱).

۳-۱۰. نخجوان

سکه‌های با ضرب نخجوان از خان‌حسین به دست آمده است (کامرانی و دیگران، ۱۳۹۶؛ جدول ۱).

۴. اران (بردع، اران)

اران سرزمینی در قفقاز است که حدود آن در دوره‌های مختلف تا اندازه‌ایی متغییر بوده و نام آن را جغرافی‌دانان به شکل‌های گوناگون ذکر کرده‌اند؛ در نوشته‌های مولفان یونانی و رومی عهد باستان و سده‌های میانه، نام این سرزمین به صورت آلبانیا و آریانیا و نام مردم آن آلبانوی و آریانوی آمده است. در زبان گرجی این نام به صورت رانی و در متون ارمنی، آلوانک و آغوانک نوشته شده است. برخی منطقه‌ی میان دو رود کر و ارس را اران نامیده‌اند و برخی دیگر فاصله‌ی میان ارس و دربند قفقاز را. با این وصف محدوده‌ی این سرزمین از عهد باستان تا سده‌های ۵-۷ م تقریبا یکسان بوده و محدوده‌ی کنونی جمهوری آذربایجان را در بر می‌گرفته است. حمدالله مستوفی دیار اران و موغان را در یک تقسیم‌بندی قرار می‌دهد و حدود آن را از ولایت اران و شیروان و آذربایجان و بحر خزر می‌نویسد (حمدالله مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۰۳). در این تقسیم‌بندی مستوفی، بردع از شهرهای این ناحیه است (همان، ۱۰۵). در این پژوهش، سکه‌ای ضرب اران از شیخ‌حسن بزرگ به دست آمده است (ترابی طباطبایی، ۱۳۵۰: ۱۰۹). از شهرهای که مستوفی در منطقه‌ی اران طبقه‌بندی می‌کند، سکه‌های ضرب بردع از خان‌حسین (کامرانی و دیگران، ۱۳۹۶ و سکه‌های موزه ملک) در دست است. بردع کرسی ایالت اران بود.

۵. شروان و گشتاسفی

مستوفی محدوده‌ی شروان را از آب کر تا دربند می‌داند (۱۳۳۶: ۱۰۶) و شهرهای شابران، باکویه و شماخی را در این ناحیه طبقه‌بندی می‌کند (همان: ۱۰۶-۱۰۷). شروان که در ساحل شمالی کر قرار داشته، از حیطه‌ی حکومتی اران خارج بود (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۱۹). قلعه‌ی شابران در کنار رودی به همین نام قرار دارد و در حدودالعالم این نام شاوران و در گاهنامه‌ی گرجی شبرن ضبط شده است (همان: ۱۴۷). شیخ اویس پس از آرام کردن نابسامانی‌ها و به خصوص سرکوب قیام خواجه مرجان در بغداد، به طرف آذربایجان لشگر کشید و شهرهای شروان، باکو و دربند و مناطق همجوار را متعهد به

پرداخت مالیات نمود (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۴۲). در زمان شیخ اویس، کاووس در شروان شورش کرد، اما نتوانست در مقابل سپاه شیخ اویس کاری از پیش ببرد (حافظ ابرو ج۱، ۱۳۸۰: ۴۱۱، عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۴۰۰-۴۰۱).

۵-۱. شابران

شیخ‌اویس، خان‌حسین و سلطان‌احمد از ضرابخانه شابران استفاده کرده‌اند (جدول۱). این شهر در شمال‌شرقی جمهوری آذربایجان و در ساحل دریای خزر واقع شده است.

۵-۲. باکویه

شیخ‌اویس و خان‌حسین و سلطان‌احمد در این شهر اقدام به ضرب سکه کرده‌اند (جدول۱). این شهر اکنون پایتخت جمهوری آذربایجان و در قسمت شرقی این کشور و در ساحل دریای خزر واقع شده است.

۵-۳. شماخی

سکه‌های از سلطان حسین و سلطان احمد ضرب شماخی در دست داریم (جدول۱). بر روی سکه‌های سلطان حسین، نام این شهر به صورت شماقی نوشته شده است (تصویر ۱۱).

۵-۴. گشتاسفی

شیخ اویس و خان‌حسین در این شهر سکه ضرب کرده‌اند (جدول۱). این منطقه در جنوب‌شرقی جمهوری آذربایجان قرار دارد و یک منطقه تالش نشین است. سرزمین تالش در امتداد کرانه‌های جنوب باختری مازندران، از شمال تالاب انزلی تا مصب رودخانه‌ی کورا در جمهوری آذربایجان کشیده شده است. بخش شمالی آن بر پایه‌ی عهدنامه‌ی ترکمن چای از ایران جدا و ضمیمه‌ی خاک روسیه‌ی تزاری شد. این منطقه به سه حوزه تقسیم می‌شود که حوزه‌ی شمالی آن که گستاسفی خوانده می‌شود مشتمل است بر شهرستان‌های آستارا، لنکران، ماساللی، بیله‌سوار، یاردیملی و جلیل‌آباد (دانشنامه‌ی جهان اسلام، جلد ۱۴: ۵۷۲۵). حمدالله مستوفی در این مورد می‌نویسد: از کنار آب دریا ولایت گشتاسفی است و گشتاسف بن لهراسب ساخت (۱۳۳۶: ۱۰۷).

۶. ملک روم

حمدالله مستوفی شهر ارزروم را که اکنون در خاک ترکیه واقع شده را در بخش ملک روم طبقه‌بندی کرده است (۱۳۳۶: ۱۱۰). همانطور که اشاره شد، شیخ‌حسن در زمان مرگ ابوسعید حکمران روم بود (خواندمیر ج ۳، ۱۳۸۰: ۲۱۵). به نظر می‌رسد منظور از روم در این جا، شهرهای روم شرقی در آسیای صغیر باشد. شهر ارزروم در ترکیه‌ی کنونی قرار دارد. سکه‌های از شیخ حسن ضرب ارزروم به سال ۷۴۱ ه.ق در دست است (ترابی طباطبایی، ۱۳۵۰: ۱۰۸-۱۰۹). در سال ۷۴۱ ه.ق که در اثر فشار و حضور امرای چوپانی، شیخ حسن به سمت بغداد عقب نشینی کرده بود (حافظ ابرو ۱۳۵۰، ۲۱۰)، اما

بنا به نوشته‌های حافظ ابرو، در ممالک روم امیر ارتنا به فرمان شیخ‌حسن حاکم بوده و بعضی از قلاع آن نواحی نیز در تصرف چوپانیان بوده است (حافظ ابرو ج۱، ۱۳۸۰: ۱۷۰). در این سال امیر شیخ‌حسن کوچک (چوپانی) به روم لشگر کشید و در چند موضع که به شیخ حسن جلایری تعلق داشت، خرابی-هایی به جای گذاشت (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲۰۵).

۷. خراسان

از شیخ حسن‌بزرگ، سکه‌ای با ضرب جاجرم به تاریخ ۷۳۹ ه.ق و سکه‌ای به ضرب نیشابور به تاریخ ۷۴۱ ه.ق در طی این پژوهش به دست آمد (تصویر ۱۱ و ۱۲). جنگی بر سر تصرف آذربایجان میان شیخ‌حسن و طغاتیمور و امرایی که به حکومت ولایات خراسان اشتغال داشتند، درگرفت (خواند میر ج۳، ۱۳۸۰: ۲۲۶-۲۲۷؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۶۷). شیخ‌حسن توانست در این جنگ سپاه دشمن را شکست دهد و آنها را به خراسان براند و در ۷۳۷ ه.ق امیر شیخ محمد مولاید را به حکومت خراسان منسوب کند. اما امیر شیخ در راه خراسان کشته شد و طغاتیمور در سال ۷۳۷ ه.ق دوباره توانست در نیشابور و خراسان حکمرانی را در دست بگیرد (حافظ ابرو ج۱، ۱۳۸۰: ۶۷). پس از آن شیخ‌حسن نتوانست در امور خراسان دخالتی داشته باشد و حتی در سال ۷۳۹ ه.ق درصدد برآمد برضد چوپانیان، موافقت طغاتیمور و امیر ارغون شاه، حکمرانان خراسان را جلب کند (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۰۵) که موفقیت‌آمیز نبود (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۷۳). بنابر توضیحات ارائه شده، انتساب این سکه‌ها به شیخ حسن با تردید مواجه است و به نظر می‌رسد شیخ‌حسن در پی تبلیغات سیاسی بوده است.

۸. مازندران

سکه‌های با ضرب آمل از شیخ‌حسن، سلطان‌احمد و ولد در دست است (جدول ۱). در متون تاریخی این دوره اشاره‌ای به نام این شهر و وقایع تاریخی آنها در دوران آل‌جلایر نشده است. مساله‌ی مهم در مورد سکه‌ی شیخ‌حسن آن است که این سکه‌ی طلایی، نمونه‌ی نادری است که ضرابخانه‌ایی به جز بغداد دارد. تاریخ خوانده شده برای این سکه ۷۴۲ ه.ق است (تصویر ۱)، این تاریخ برابر با زمانی است که شیخ حسن به دلیل شکست در آذربایجان، در بغداد به سر می‌برد (خواندمیر ج۳، ۱۳۸۰: ۲۳۰). از این رو اصالت این سکه مورد تردید است. در مورد سکه‌ی منتسب شده به سلطان ولد با ضرب آمل (ترابی طباطبایی، ۱۳۵۰: ۱۲۴)، باید گفت که سلطان ولد نتوانست در خارج از بغداد حکومتی داشته باشد و پس از یک سال حکمرانی در همان بغداد کشته شد. در کتاب دارالضرب‌های اسلامی نیز از این شهر به عنوان ضرابخانه‌ی آل‌جلایر نام برده نشده است (عقیلی، ۱۳۷۷: ۵۶). احتمال سهو در خوانش اسم آمل به عنوان ضرابخانه وجود دارد.

۹. خوزستان و ایذج

حدود خوزستان تا ولایت عراق عرب، کردستان، لرستان و فارس پیوسته است (حمدالله مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۳۰). سکه‌های با ضرب ایذج و شوشتر از شیخ حسن، شیخ اویس و خان‌حسین و هویزه از شیخ اویس به دست آمده است (جدول۱). شیخ‌حسن توانست در سال ۷۳۹ ه.ق، عراق عرب، دیاربکر و خوزستان را نیز به تصرف درآورد (حافظ ابرو ج۱، ۱۳۸۰: ۷۷؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۷۴). در زمان حمله‌ی خان‌حسین به بغداد بر علیه برادرش شیخ‌علی و فرار شیخ‌علی به شوشتر (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۶۱)، عادل‌آقا شوشتر را در قبال شروطی به شیخ‌علی واگذار کرد. سلطان‌احمد توانست به خوزستان لشگرکشی کند و هویزه و سایر نواحی خوزستان را به تسلط خود درآورد و در ۷۸۵ ه.ق، شاه منصور را به حکمرانی آن مناطق منسوب داشت (خواندمیر ج۳، ۱۳۸۰: ۲۴۸). پس از سلطان ولد نیز بازماندگان خاندان آل‌جلایر به خوزستان رفتند و در آنجا تا تصرف خوزستان توسط تیمور به حکمرانی ادامه دادند (بیانی، ۱۳۸۴: ۱۱۱).

۱۰. عراق عجم

۱۰–۱. فارس

سکه‌های ضرب شیراز و کازرون از شیخ اویس در دست است (جدول ۱). همزمان با آل‌جلایر، مظفریان در شیراز حکومت می‌کردند. شاه محمود بر ضد برادر خود شاه شجاع از شیخ اویس استمداد نمود و شیخ اویس سپاهی به فارس فرستاد. سپاه آل‌جلایر در سال ۷۶۵ توانستند بر نواحی مرکزی ایران تسلط یابند و اقدام به ضرب سکه کنند. حکام شهرهای نواحی مرکزی مانند ری، قم و کاشان نیز سپاه شیخ اویس را همراهی کردند (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۳۷۲). اما پس از مدتی شاه شجاع با حمایت حکام محلی توانست، تسلط شیخ‌اویس بر شیراز را پایان دهد.

۱۰–۲. اصفهان

سکه‌های ضرب اصفهان از شیخ اویس و سلطان‌احمد ثبت شده است (جدول ۱). شیخ اویس احتمالاً در جریان تسلط موقت بر آل‌مظفر، توانسته است در اصفهان اقدام به ضرب سکه کند. اما در مورد نفوذ سلطان احمد به مناطق مرکزی ایران و از جمله اصفهان، نویسندگان منبع معتبری به دست نیاورد.

۱۰–۳. گندمان

این شهر در محدوده‌ی کنونی استان چهارمحال و بختیاری قرار گرفته است. سکه‌های ضرب گندمان از سلطان اویس در دست داریم (جدول ۱). از این شهر در کتاب دارالضرب‌های اسلامی نامی برده نشده است (عقیلی، ۱۳۷۷).

۱۰-۴. کوه‌کیلویه

از شیخ اویس، سکه‌ای با ضرب کوه‌کیلویه به تاریخ ۷۵۷ ه.ق (تصویر ۱۴) در مجموعه‌ی موزه بانک سپه نگهداری می‌شود. حافظ ابرو در کتاب ذبده التواریخ در رابطه با جنگ شاه شجاع و خان‌حسین در سال ۷۷۷ ه.ق اشاره‌ایی به نام شهر کوه‌کیلویه می‌کند. در این سال، شاه شجاع پس از تصرف آذربایجان با تقسیم متصرفات آل‌جلایر، شهر کوه‌کیلویه را به هوشنگ پسر اتابک مقرر می‌کند (ج۱، ۱۳۸۰: ۵۰۷). با توجه به آنکه تاریخ ضرب سکه تنها یک سال پس از مرگ شیخ‌اویس است (۷۷۶ ه.ق)، می‌توان احتمال داد که این شهر از زمان شیخ اویس خراج گذار آل جلایر بوده است.

۱۰-۵. ری، کاشان، قم و ساوه

سکه‌های از شیخ‌حسن بزرگ ضرب ری به سال ۷۴۰ ه.ق و ضرب کاشان به تاریخ ۷۳۶ ه.ق در مجموعه‌ی موزه بانک سپه نگهداری می‌شود. این سکه‌ها با توجه به تاریخ ذکر شده بر آنها که مقارن با تشکیل حکومت شیخ‌حسن و اوایل حکومت وی در تبریز است، مورد تردید می‌باشد. با توجه به توضیحات حافظ ابرو از جنگ امیرولی در ساوه و ری، احتمالا شهرهای ساوه و قم، جز متصرفات شیخ اویس بوده‌اند (ج۱، ۱۳۸۰: ۴۸۳-۴۸۴). امیرولی پسر امیر شیخعلی هندو و حاکم استرآباد و از امرای معتبر طغاتیمور خان بود (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۷۲: ۳۲۷). در سال ۷۶۰ ه.ق، امیرولی از امیرزادگان طغاتیمورخان که بعد از قتل او بر جرجان استیلا یافته و تا حدود ری، دامنه‌ی متصرفات خود را بسط داده بود، نسبت به سلطان اویس از در مخالفت درآمد و اویس به قصد سرکوبی او عازم ری شد. سلطان اویس امیرولی را منهزم نمود و حکومت ری را به یکی از امرای خود که قتلغشاه نام داشت واگذاشت، بعد از مرگ قتلغشاه، عادل‌آقا به جای وی نشست. اما در اواخر عمر شیخ اویس امیرولی دوباره ری را تصرف کرد و عجل فرصت بازپس‌گیری آن را به شیخ اویس نداد (اقبال، ۱۳۷۶: ۴۵۸). در دوران خان‌حسین، عادل‌آقا به همراه لشگری برای بازپس‌گیری ری از امیر ولی عازم آن دیار شد، اما به دلیل قتل خان‌حسین به دست برادرش احمد ناکام ماند (اقبال، ۱۳۷۶: ۴۶۱).

۱۰-۶. بانک

سکه‌ای با ضرب بانک از شیخ اویس در مجموعه موزه ملک نگهداری می‌شود. یاقوت بانک را از قراء ری ثبت کرده و نشانی روشن‌تری نداده است. امروزه چنین دهستانی در ناحیه ری وجود ندارد (عقیلی، ۱۳۷۷: ۱۰۷).

۱۰-۷. قزوین

سکه‌های با ضرب قزوین از خان‌حسین و سلطان‌احمد در دست است. اشاره به شهرهای قزوین و ری در دوران خان‌حسین در رابطه با تهاجم آل‌مظفر و مقابله و بازپس‌گیری آن توسط آل‌جلایر بوده است (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۵۲).

۱۰-۸. همدان

سکه‌های با ضرب همدان از خان‌حسین و سلطان‌احمد در طی این پژوهش معرفی شد (جدول ۱). یکی از وقایع بسیار مهم در رابطه با همدان در دوران خان‌حسین آن است که عادل آقا، حکمران سلطانیه، شاه منصور آل مظفر را که از شاه شجاع گریخته به وی پناه آورده بود را به حکمرانی همدان منسوب می‌کند (خواندمیر ج۳، ۱۳۸۰: ۲۴۴؛ حافظ ابرو ج۱، ۱۳۸۰: ۵۲۸). سکه‌ی سلطان احمد ضرب همدان مربوط به سال ۷۸۴ ه.ق است (موزه بانک سپه . کد شناسایی۰۰۱۰۰۳۱۶۵).

۱۰-۹. بروجرد

از شهرهای استان لرستان است و سکه‌ایی از خان‌حسین به ضرب این شهر در دست است (جدول ۱). حافظ ابرو به نام بروجرد در میان ایالت‌های خان‌حسین در جنگ با شاه شجاع اشاره کرده است (ج۱، ۱۳۸۰: ۵۰۷).

۱۱. بازار

سکه‌هایی ضرب بازار از شیخ اویس و خان‌حسین در دست داریم (جدول۱). بازار محل معینی نبوده و با توجه به لشکرکشی‌ها و خانه بدوشی‌های ایلخانیان و امرای چوپانی و نیازی که دربار متحرک آنها به ضرب سکه داشتند، این نام عنوان دارالضرب متحرک آنهاست و این سخن را سکه‌ای از محمد اولجایتو که به سال ۷۱۳ در دارالضرب البازار الاردو زده شده، تایید می‌کند (عقیلی، ۱۳۷۷: ۱۰۴).

۱۲. عسکر

سکه‌هایی ضرب عسکر از شیخ اویس در دست داریم (جدول ۱). شهر عسکرمکرم به عنوان مرکز کوره‌ای به همین نام، در نیمه‌ی شمالی جلگه‌ی خوزستان و بر دو سوی نهر مسرقان (گرگر امروزی)، بالاتر از جایی که این نهر به شاخه‌ی اصلی رود کارون می‌پیوندد، قرار داشته است. بقایای این محوطه‌ی بسیاری بزرگ، امروزه در حد فاصل جاده‌ی شوشتر-اهواز و رود گرگر و نیز در جانب شرقی این رود به شکل پشته‌های متعدد دیده می‌شود. عسکرمکرم به همراه شوشتر، رامهرمز، شوش، جندی شاپور و دورقاز از مهم‌ترین شهرهای خوزستان با مرکزیت سوق الاهواز بوده است (عطایی و دیگران، ۱۳۹۳: ۲). نام این شهر بر روی سکه‌ها به صورت عسکرمکرم، عسکربست، عسکرنیشابور می‌آمده است، اما بر روی سکه‌های مورد مطالعه‌ی ما این نام به صورت عسکر آمده است. عناوینی مانند عسکر،، مشابه رکاب و اردو است (عقیلی، ۱۳۷۷: ۲۶۴). احتمالا عسکر استفاده شده بر روی سکه‌های آل‌جلایر، معنی مشابه بازار داشته باشد (تصویر ۱۵). عسکر موضعی در خارج از شهر و محل استقرار سپاهیان بوده، ولی کم کم به مناسبت کثرت سپاهیان و اهمیت موضع، خود به صورت شهرکی مستقل در آمده است (همان).

نتیجه‌گیری

می‌توان گفت که ضرب سکه در این دوران نیز مانند تمام دوره‌های تاریخی در واقع ابزاری برای الغای مفاهیم قدرت بوده است. بنابراین تلفیق اطلاعات حاصل آمده از سکه‌ها و منابع تاریخی می‌تواند اطلاعات صحیح‌تری در دسترس ما قرار دهد. حاکمان آل‌جلایر به کرات اقدام به ضرب سکه در مناطقی کرده‌اند که منابع از عدم دسترسی آنها به آن منطقه و به خصوص در زمانی خاص یاد می‌کنند. به طور کلی، در دوران شیخ‌اویس با گسترش بسیاری در حوزه‌ی قلمرو این حکومت رو به رو هستیم. شیخ اویس توانست علاوه بر منطقه‌ی عراق، بر شمال‌غرب، غرب و جنوب‌غرب ایران و آسیای صغیر و شیروان تسلط یابد. حتی در زمان محدودی اقدام به ضرب سکه در مناطق مرکزی و شهر شیراز کرد. شیخ اویس توانست حکومت آل‌جلایر را به نهایت گسترش خود برساند. پس از شیخ اویس، در دوران خان‌حسین با وجود حفظ قلمرو و خراج گذاران زمان شیخ اویس، رکود مشهود است. در دوران خان-حسین به دلیل بی‌تجربگی پادشاه اختلافات داخلی شکل می‌گیرد و سلطان‌احمد بر ضد برادر خود شورش می‌کند. با ورود سلطان‌احمد به حکومت آل‌جلایر و در مقابل قدرت‌یابی دشمنان آنها از جمله قراقویونلوها عرصه بر آل‌جلایر تنگ می‌شود و آذربایجان را از دست می‌دهند و حکومت‌شان محدود به عراق با مرکزیت بغداد می‌شود. پس از مدتی سلطان‌احمد منطقه‌ی شوشتر را نیز به الحاقات خود اضافه می‌کند، اما نمی‌تواند در آذربایجان پیشرفتی داشته باشد. با مرگ سلطان‌احمد، حکومت آل‌جلایر متلاشی می‌شود و بزرگ‌زادگان آل‌جلایر تنها می‌توانند برای مدت محدودی (از ۸۱۳ تا ۸۳۶) در شوشتر به حکمرانی بپردازند که آن نیز با حمله‌ی تیمور دچار فروپاشی می‌شود.

با بررسی ضرابخانه‌ها و متون این دوره می‌توان گفت که عراق عرب حوزه‌ی اصلی نفوذ این خاندان بوده است. پایتخت آل‌جلایر در این منطقه بغداد و از شهرهای مهم این منطقه در دوره جلایریان، شهر حلّه است. منطقه‌ی دیار بکر نیز مانند عراق عرب از زمان شیخ‌حسن خراج‌گذار آل‌جلایر بوده و با توجه به سکه‌های به دست آمده از شیخ اویس، خان‌حسین و سلطان‌احمد، در دوران این پادشاهان نیز تحت نفوذ بوده است. خوزستان و به خصوص شوشتر نیز از زمان شیخ‌حسن خراج‌گذار آل‌جلایر بود و حتی پس از کشته شدن ولد، بازماندگان خاندان آل‌جلایر، تا تصرف خوزستان توسط تیمور، به حکمرانی ادامه دادند (بیانی، ۱۳۸۴: ۱۱۱). آذربایجان از مناطقی است که شاهد کشمکش‌های بسیار میان آل‌جلایر و سایر مدعیان بود. در اوایل حکومت آل‌جلایر، شیخ‌حسن در تبریز تاج‌گذاری کرد اما دوره‌ی تسلط وی بر این منطقه بسیار کوتاه بود و پس از مدتی بر اثر تهاجم آل چوپان به بغداد لشگر کشید. تبریز تا زمان شیخ اویس و بازپس‌گیری دوباره‌ی آن در دست چوپانیان باقی ماند. شیخ اویس در بغداد تاج‌گذاری کرد و سپس به آذربایجان لشگر کشید و در ۷۶۰ تبریز را تصرف کرد (خواند میر ج۳، ۱۳۸۰: ۲۳۹). سلطان‌حسین در تبریز تاج‌گذاری کرد و علی رغم درگیری‌های پیوسته با آل‌مظفر

و شاه‌شجاع (خواندمیر ج۳، ۱۳۸۰: ۲۴۳)، توانست آذربایجان را حفظ کند. اما پس از کشته شدن خان‌حسین، در دوران سلطان‌احمد بر اثر حمله‌ی تیمور، تبریز و آذربایجان دچار بی‌ثباتی شد (خواندمیر ج۳، ۱۳۸۰: ۲۴۷). فرمانده تیمور در سال ۷۸۸ ه.ق توانست تبریز را به تصرف خود درآورد و سلطان احمد شکست خورد و به بغداد بازگشت[۱] (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۸۶).

تصویر ۱. سکه شیخ‌حسن، ضرب آمل به تاریخ ۷۴۲ ه.ق، محل نگهداری: موزه بانک سپه.

تصویر ۲. سکه شیخ‌اویس، محل نگهداری: موزه ملک.

۱. ضرابخانه‌هایی در کتاب دارالضرب‌های اسلامی (عقیلی، ۱۳۷۷) و مقاله‌ی روبینو (Rabino, 1950)، ذکر شده است که در پژوهش حاضر، نمونه سکه‌هایی با این عناوین مشاهده نشد. از این رو لازم می‌دانیم که این شهرها با توجه به دو منبع ذکر شده، اضافه گردد:

آنی ، ارمنیه، الاگیز، النجه، قلعه النجه، بند، تسوی، حلب، حمص، عقر–العقر، العقر الحمیدیه، کوله، لاهیجان، لنکوریه، محلات، وان، وسطان یا وسطام.

تصویر ۳: سکه شیخ‌اویس، محل نگهداری: موزه ملک.

تصویر ٤: سکه شیخ‌حسن، محل نگهداری: موزه بانک سپه.

تصویر ٥: سکه شیخ اویس، محل نگهداری: مجموعه بقعه‌ی شیخ‌صفی الدین اردبیلی.

تصویر ٦: سکه خان‌حسین، ضرب تبریز، محل نگهداری: مجموعه‌ی بقعه‌ی شیخ‌صفی الدین اردبیلی.

تصویر ۷: سکه سلطان‌احمد، ضرب خوی، محل نگهداری: موزه ملک.

تصویر ۸: سکه محمود، ضرب بصره (https://www.zeno.ru).

تصویر ۹: سکه شیخ‌حسن، ضرب بصره، به تاریخ ٧٤٦ ه.ق (http://www.stevealbum.com)

تصویر ۱۰: سکه شیخ‌اویس، ضرب بصره، محل نگهداری: مجموعه‌ی بقعه‌ی شیخ‌صفی الدین اردبیلی

تصویر ۱۱: سکه خان‌حسین، ضرب شماقی، محل نگهداری: مجموعه‌ی بقعه‌ی شیخ‌صفی الدین اردبیلی

تصویر ۱۲: سکه شیخ‌حسن، ضرب جاجرم، به تاریخ ۷۳۹ ه.ق، محل نگهداری: موزه بانک سپه

تصویر ۱۳: سکه شیخ‌حسن، ضرب نیشابور، به تاریخ ۷٤۱ ه.ق، محل نگهداری: موزه بانک سپه

تصویر ١٤: سکه شیخ‌اویس، ضرب کوه کیلویه، به تاریخ ۷۵۷ ه.ق، محل نگهداری: موزه بانک سپه

تصویر ۱۵: سکه شیخ‌اویس، ضرب عسکر (https://www.cngcoins.com)

شیخ حسن بزرگ (۷۵۷-۷۳۶)	سلطان اویس (۷۵۷-۷۷۶ ه.ق)	سلطان حسین (۷۷۶-۷۸۴ ه.ق)	سلطان احمد (۷۸۴-۸۱۳)	سلطان ولد (۸۱۳-۸۱۴)	سلطان محمود (۸۲۷-۸۲۴؟)
تبریز[۲،۳،۸]	بغداد،[۱،۲،۴،۶،۱۰]	باکویه[۱]	شماخی[۲،۴،۹،۸]	بغداد[۲]	بصره[۱۱]
ارزروم[۲]	اردبیل[۱،۸]	تبریز[۱،۲،۳،۹،۱۰]	تبریز[۲،۷،۴،۸،۳]	آمل[۲]	
اران[۲]	بصره[۱]	شماقی[۱،۴،۱۰]	مراغه[۲]		
اردبیل[۲]	بازار[۱]	شابران[۱]	بغداد[۲،۴،۹،۸]		
آمل[۲،۷،۸]	شابران[۲]	سلطانیه [۱]	باکویه[۲]		
بغداد[۲،۴،۱۰]	تبریز[۲،۴،۳،۹،۸]	کشتاسفی[۱]	سلطانیه[۴]		
مراغه[۲]	حله[۲-۷]	خوی[۱]	ماکو[۴]		
حله[۲]	کاشان[۴،۸]	قزوین[۱]	اربل[۴]		
بصره[۱۱]	اصفهان[۴،۹،۸]	بردع[۱،۹]	حله[۴]		
واسط[۱۲]	شیراز[۴،۵،۱۰]	نخجوان[۱]	عمادیه[۴]		
ری[۸]	کازرون[۵]	سلماس[۱]	موصل[۴،۸]		
کاشان[۸]	کندمان[۵،۸]	مراغه[۱،۴]	واسط[۴]		
جاجرم[۸]	ایذج[۵،۸]	اورمی،[۹،۱]	خوی[۹]		
نیشابور[۸]	واسط[۱۲]	بغداد[۴]	شابران		
شوشتر[۱۱]	اربل[۱۲]	بازار[۱]	قزوین[۹]		
	مراغه[۸]	اربل[۱۲]	آمل[۸]		
	قطان؟[۱]	قطان؟[۱]	همدان[۸]		
	شوشتر[۱۱]	حله[۱۱]	اصفهان[۸]		
	عسکر[۱]	شوشتر[۱۱]			
	هویزه[۱۱]	همدان[۹]			
	کشتاسفی[۱]	ایذج[۹]			
	خوی[۹]	ساوه[۱۰]			
	قم[۹]	بروجرد[۱۰]			
	سلطانیه[۹]				
	باکویه[۸]				
	کوه کیلویه[۸]				
	بانک[۹]				

جدول ۱. فهرست ضرابخانه‌ها به تفکیک نام حکمرانان[۲]

۲. منابع: ۱. کامرانی و دیگران، ۱۳۹۶: ۳۱-۳۶۵؛ ۲. ترابی‌طباطبایی، ۱۳۵۰: ۱۰۷-۱۲۴؛ ۳. وهرام، ۱۳۴۹: ۲۷-۲۸؛۴. بیانی، ۱۳۴۵: ۲۳۸-۲۶۲؛ ۵. شریعت‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۴۱-۲۴۲؛ ۶. ترابی‌طباطبایی، ۲۵۳۵: ۱۷۳؛ ۷. شاهد، ۱۳۸۹: ۱۸۹-۱۹۱؛ ۸. مجموعه سکه‌های موزه بانک سپه؛ ۹. مجموعه سکه‌های موزه ملک؛ ۱۰. مجموعه سکه‌های موزه ملی. 11. zeno.ru ؛ 12. sixbid-coin-archive.com

منابع

آژند، یعقوب (۱۳۸۲). مکتب نگارگری بغداد (آل جلایر)، مجله *هنرهای زیبا*، شماره ۱۴.

اقبال، عباس (۱۳۷۳). *تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری*، جلد اول: از حمله ی چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، نشر نارمک.

ابن بزاز، توکل (۱۳۷۳). *صفوه الصفا*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، اردبیل.

بیانی، شیرین (۱۳۸۴). *تاریخ آل جلایر*، تهران.

ترابی طباطبایی، سید جمال (۱۳۵۰). *سکه‌های شاهان اسلامی ایران ۲*، نشریه‌ی شماره ۵ موزه آذربایجان.

ترابی طباطبایی، سید جمال (۲۵۳۵). *سکه‌های آق قویونلو و مبنای وحدت حکومت صفویه در ایران*، نشریه شماره ۷ موزه آذربایجان.

حافظ ابرو، *ذبده التواریخ* (۱۳۸۰). جلد اول، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: سید کمال حاج سید جوادی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

حافظ ابرو (۱۳۵۰). *ذیل جامع التواریخ خواجه رشیدی*، به کوشش خانبابا بیانی.

حمدالله مستوفی (۱۳۳۶). *نزه القلوب*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، نشر حدیث امروز.

خواند میر، غیاث الدین (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب السیر*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران.

دوری، عبدالعزیز (۱۳۷۵). *بغداد* (چند مقاله در تاریخ و جغرافیای تاریخی)، ترجمه اسماعیل دولتشاهی و ایرج پروشانی، نشر تهران، بنیاد دائره المعارف اسلامی.

رشید الدین فضل الله همدانی (۱۳۷۳). *جامع التواریخ*، جلد اول و سوم، به تصحیح و تحشیه ی محمد روشن و مصطفی موسوی، نشر البرز، تهران.

شرف الدین علی یزدی (۱۳۶۳). *ظفرنامه*، به کوشش محمد عباسی، تهران.

شریعت‌زاده، سید علی اصغر (۱۳۹۳). *سکه‌های ایران زمین*، نشر پازینه، تهران.

شاهد، احمد (۱۳۸۹). *سیری در سکه‌های شاهان ایران از آغاز تا پایان ضرب سکه*، انتشارات استوئن.

عبدالرزاق سمرقندی، کمال الدین (۱۳۷۲). *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران.

عقیلی، عبدالله (۱۳۷۷). *دارالضرب‌های ایران دوره‌ی اسلامی*، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

عطایی، مرتضی؛ نیستانی، جواد، موسوی کوهپر، سید مهدی ، موسوی حاجی، سید رسول (۱۳۹۳). بازشناسی شهر تاریخی عسکر مکرم براساس متون تاریخی و جغرافیایی، *جامعه شناسی تاریخی*، دوره ۶، شماره ۳، صص ۱-۳۰.

کامرانی، زهرا؛ محمدی، روح الله، عینی، فردین (۱۳۹۶). *مستندنگاری سکه‌های مجموعه شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی و موزه باستان‌شناسی استان اردبیل*، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان اردبیل.

وهرام، مجید (۱۳۴۹). جغرافیای تاریخی و آثار باستانی تبریز، *بررسی‌های تاریخی*، سال پنجم، شماره چهارم، صص ۱۹۰-۲۴۰.

مروارید، یونس (۱۳۷۲). *مراغه*، نشر مولف.

مینورسکی، ولادیمر قدروویچ (۱۳۷۵). *تاریخ شروان و دربند*، ترجمه محسن خادم، بنیاد دایره المعارف اسلامی، تهران.

Rabino. vide, (1950), Coins of the Jalair, Kara Koyulu, Mushasha and Ak Koyunlu Dynasties, *Numismatic Chronicle and Journal of the Royal Numismatic Society*, Sixth Series, Vol. 10, No. 37/38 , pp. 94-139.

Stephen Album Rare Coins, (2011). *Ancient, Islamic and World Coins.* Auction 24. Santa Rosa: Stephen Album Rare Coins.

Zambaur, E.V. (1968), Die Münzprägungen des Islams zeitlich und örtlich geordnet. I. Bd.: Der Westen und Osten bis zum Indus. Mit synoptischen Tabellen. Anbieter: Wiener Antiquariat Ingo Nebehay GmbH, Wien, Österreich.

Wing, P. (2016). The Jalayeris: Dynastic state formation in the Mongol Middle East, Edinburgh University Press.

Markov, A.K.,(1897) Katalog Dzhelairidskikh monet,St. Petersburg.

zeno.ru

sixbid-coin-archive.com

cngcoins.com

Table of Contents

Title	Page
The influence of Russia on the economic structure of Gilan from the Nasser period to the constitutional revolution	1-20
The first Hosseiniyahs of Iran based on waqf tablets	21-43
Sufis' Sect and Estate in Iran and India In the 9-7 AH (Cheshtiyyeh, Kobraviyyeh, Kazeruniyyeh and Sohravardiyyeh)	44-62
Caucasian Mujahids and Neighborhood Conflicts in Tabriz (Jumadi al-Awal-Dhu al-Hijjah 1325 AH./ June 1907-January 1908)	63-84
Rereading the intertextual relationship between the local history of Gilan and sovereignty in the social-Shia history of the Safavid era	85-107
A research in the political geography of Al-Jalayer based on mints	109-135

Historical Sciences Studies

Scientific-Research Journal of University of Tehran,

Department of History

Print ISSN: 2251-9254

Online ISSN: 2676-3370

Vol.14, No.4, Serial No.32 - Winter 2023

License Holder Publisher: Faculty of Literature and Humanities

Managing Director: Dr. Abdolreza Seif (Professor in University of Tehran)

Editor-in-chief: Dr. Mansour Sefat Gol (Professor in University of Tehran)

Editorial Board:

Ehsan Eshraqi
Professor, University of Tehran, Iran

Mohammad Bagher Vosoughi
Professor, University of Tehran, Iran

Abdolrasoul Kheir Andish
Professor, University of Shiraz, Iran

Edmund Herzig
Professor, Oxford University, UK

Mansoor Sefatgol
Professor, University of Tehran, Iran

Farajolah Ahmadi
Associate Professor, University of Tehran, Iran

Nobuaki Kondo
Professor, Tokyo University of Foreign Stadies, Japan

Hasan Hazrati
Associate Professor, University of Tehran, Iran

Jose Francisco Cutillas Ferrer
Professor, University of Alicante, Spain

Kazuo Morimoto
Associate Professor, University of Tokyo, Japan

Robert Gleave
Professor, University of Exeter, UK

Sohrab Yazdani
Associate Professor,Kharazmi University, Iran

Executive Director: Dr. Mansoreh Shahryari

Address: Literature and Human Sciences Faculty of Tehran University, Enqelab Avn, Tehran, Iran.
E-mail: *Jhss@ut.ac.ir* Phone: 021-66973280
Rank granted: No. 3/11/60350 **Date:** 2011-07-20
All rights reserved for the Faculty of Literature and Humanities of University of Tehran

Indexed at: www.sid.ir

Indexed at: www.isc.gov.ir

Indexed at: www.Ulrich's international periodicals directory

Indexed at:
https://tehran.academia.edu/JournalofHistoricalSciencesStudies

32

Historical Sciences Studies

Scientific

Vol. 14, No. 4, Winter 2023, Serial No. 32

Faculty of language & Literature

Historical Sciences Studies

32

Bulletin of Department of History

ISSN
2251-9254
2676-3370
Vol. 14, No. 4, Winter 2023

The influence of Russia on the economic structure of Gilan from the Nasser period to the constitutional revolution 1
Farzaneh ghiasi; amirhossein hatami; bagher ali adelfar; nasrolah poor mohammadi amlashi

The First Hosseiniyahs of Iran based on Waqf Tablets 21
Mohamad Mashhadinushabadi

Sufis' Sect and Estate in Iran and India In the 9-7 AH (Cheshtiyyeh, Kobraviyyeh, Kazeruniyyeh and... 44
Masoumeh Hadi, Mohsen Rahmati, Jahanbakhsh Savaqeb, Mojtaba Gravand

Caucasian Mujahids and Neighborhood Conflicts in Tabriz (Jumadi al-Awal_Dhu al-Hijjah 1325 AH./ June 1907... 63
Nooraldin Nemati, Jamal Pirehmard Shotorban

Rereading the intertextual relationship between the local history of Gilan and sovereignty in the social-Shia history of... 85
zahra sadat keshavarz, Asghar Montazeralghayem

A Research in the Political Geography of Al-Jalayer based on Mints 109
Zahra Kamrani, Mirrohollah Mohammadi, Fardin Eyni